

مائدة آسمانی جلد هفتم
تألیف عبدالحمید اشراق خاوری
مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع

ص ۱

رساله

شامل آثار قلم اعلی
مجلد هفتم مائدة آسمانی
که بوسیله جناب عبد الحمید
اشراق خاوری علیه بهاء الله الابهی
و با اجازه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان
ایران شید الله ارکانه و تصویب لجنه
مجلله ملی نشریات امری منتشر شده است

ص ۲

هو الله

حضور محترم یاران رحمانی معروض میدارد این رساله
مجلد هفتم کتاب مائدة آسمانی شامل (آثار قلم اعلی) است که
پس از آنکه لجنه ملی نشریات امری تکثیر آنرا تصویب فرمود
بواسطه لجنه ملی نشر آثار امری تکثیر و نشر میگردد .

مجلد هفتم مائدة آسمانی

شامل الواح مبارکه ایست که از قلم جمال قدم جلّ جلاله
در جواب سؤالات مختلفه نازل گردیده از اینقرار:
باب اول _ لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف
علیین بحروف سجین تبدیل میگردد؟
باب دوم _ لوح مبارک در جواب سائل که کیفیت ادای
حقّ الناس در عالم بعد چگونه است؟
باب سوم _ لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح
و خضر و غیرها که شامل سیزده مطلب است .
باب چهارم _ لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقیقه .
باب پنجم _ لوح مبارک در جواب عریضه جناب ابوالفضائل
گلپا یگانی که در باره لوح مانکچی از طرف
مشارالیه سؤالاتی بساحت اقدس معروض

داشته است .

باب ششم _ قسمتی از لوح مبارک در باره شرح نزول

لوح ملک پاریس و شهادت شهدا

و شهادت جناب بدیع .

این الواح مقدّسه شامل مسائل مهمه ایست

که زیارتش باعث حصول روح و ریحان

احبّای با وفای حضرت رحمن

است وفقهم الله علی ما

یحبّ و یرضی

الواح مبارکه مندرجه در این رساله از روی نسخه

خطی نقل شد و بقدر امکان در مقابله آن اقدام

بعمل آمد اگر در برخی کلمات و مواضع با نسخ

خطی دیگر مختصراختلافی موجود باشد بحثی

بر نگارنده نبوده و نیست

طهران _ شهر الجلال سنه ۱۰۵ بدیع

اردیبهشت ماه سنه ۱۳۲۷ هـ ش

اشراق خاوری

"مجلّد هفتم مائده آسمانی"

باب اول

لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف علیّین بحروف سجّین

تبدیل میگردد قوله تعالی :

"هوالمجیب نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر

و بر مقرّانه لایعرف بما سواه واصل و ما فیه بلحاظ الله ملحوظ

آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حروف علیّین

بسجّین تبدیل میشود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا

ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار

آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلین

بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر

نفسیکه از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه

علم ربّانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید

برشحي از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ايقان مستريح
گردد و نسئل الله بان يصعدك الى مقام تشهد جمال القدم
ببصرک و تنقطع بصر العالمين و تسمع نغماته باذنک و تنقطع
عن افتدة کلّ من فى السموات و الارضين و يطهرک عن دنس
الدنيا و ما فيها بحيث ان ما تمر على شىء الا و قد تسمع منه

ص ۵

بأنّه لا اله الا هو و ان طلعة الاعلى لبهائه فى الملاء الاعلى
و ضيائه بين الارض و السماء و كبريائه لمن فى ملكوت الامر
و الخلق و كذلك ينطق كلّ شىء ان انت من السامعين چه كه
اليوم بر هر نفسى من عند الله فرض شده كه بچشم و گوش
و فؤاد خود در امر او ملاحظه نمايد و تفكر كند تا از بدايع
مرحمت رحمن و فيوضات حضرت سبحان باشراقات شمس
معانى مستنير و فائز شود و علّتى كه جميع ناس را از لقاء
الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اينست كه بوهم
صرف كفايت نموده اند و آنچه از امثال خود شنیده قناعت
كرده اند براههاى مهلك تقليد مشى نموده اند و از
مناهج تجريد محروم شده اند امر الهى چون صبح
نورانى ظاهر و لائح بوده اينكه بعضى از ادراك او محتجب
مانده اند نظر بآن است كه گوش و قلب را بآلايش كلمات
ناس آلوده اند و الا اگر ناظر باصل ميزان معرفت الهى
باشند هرگز از سبيل هدايت محروم نگردند حال خود
آنجناب ملاحظه نمائيد امر از دو قسم بيرون نه يا آنكه
اهل بيان مقررند بقدرت الهيه يا نه اگر معترف نيستند
باين نفوس حرفى نداريم چه كه از ملل قبل محسوند كه
يد الله را مغلول دانسته اند چنانچه رب العزه خبر
داده بقوله تعالى يد الله مغلوله و اگر معترفند ببدايع

ص ۶

قدرت ربانى در اينصورت اعتكاف باينگونه مسائل لغو بوده و
باطل خواهد بود چه كه عجز شأن خلق بوده و ان ذات قدم
لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوى و اگر اراده فرمايد
بحرفى جميع من على الارض را بسموات امر متصاعد فرمايد
و بحرف ديگر بادننى رتبه خلق راجع نمايد و ليس لاحد ان

يقول لم وبم و من قال فقد كفر بالله و اعرض عن قدرته
و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و كان من المشركين فى الواح
عزّ حفيظ و همچنين قادر است باينكه هر وقت اراده فرمايد
مظهر نفس خود را در بين بريه مبعوث نمايد و در حين ظهور
او بايد از نفس ظهور او تعالى حجت و دليل خواست اگر
بآن حجتيكه لا زال ما بين ناس بوده اتيان فرمود ديگر
توقف باطل است بلكه اگر كلّ من فى السموات و الارض اقل من
حين توقف نمايند از اهل نار محسوب اگر چه جميع ادعاى
ولايت نمايند عزيز ميكند هر كه را اراده فرمايد و دليل مي فرمايد
هر كه را بخواهد لايسئل عما يفعل حال آنجناب بانصاف
ملاحظه نمايند اگر نفسى بجمع شئون قدرت الهيه ظاهر
شود و علاوه بر آن اتيان نمايد بآن حجتيكه لا زال بآن اثبات
دين ناس شده و امر الله بين بريه او ثابت گشته و معذلك از
چنين ظهور كه نفس ظهور الله بوده نفسى اعراض نمايد و
باعراض هم كفايت ننموده بر قتلش قيام نمايد آيا بر چنين نفسى

ص ۷

چه حكم جارى قل حكمه عند الله يحكم ما يشاء كما حكم
بالحقّ و لكن الناس هم لا يشعرون آيا در هيچ عهدى و ملتى
چنين امرى جايز بوده لا فونفسه الرحمن الرحيم اگر
بگويند اين ظهور نبايد ظاهر شود چنانچه مشركين گفته اند
در اينصورت قدرت و اراده حقّ منوط و معلق باراده خلق
ميشود فتعالى عن ذلك علوا كبيرا چنانچه در ظهور ستين
كلّ ناس از عالم و جاهل باين سخنهای مزخرف بيمعنى از
حقّ محروم شده اند و از علّين بقا بسجّين فنا راجع گشته اند
و بگمان خود بر اعلى مقعد ايمان مستقرند فبئس ما ظنوا
فى انفسهم و كانوا من المتوهمين فى ام الالواح مذكورا
بارى نظر را از ما سوى الله بردار و بحقّ ناظر شو و بما يظهر
من عنده چه كه دون او لا شىء محض بوده و خواهد بود
و اگر اليوم كلّ من فى السموات و الارض حروفات بيانیه شوند
كه بصد هزار رتبه از حروفات فرقانيه اعظم و اكبرند و اقلّ من
آن در اين امر توقف نمايند از معرضين عند الله محسوبند
و از احرف نفى منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدى نسبت و ربط
و مشابهت و مشاكت نه و كلّ بنسبتهم الى عرفانه مفتخر

و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن
مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسویه اشراق
و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع

ص ۸

واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتى نه الا بسبقتها
الى عرفان الله و لقاءه فطوبى لمن عرفه بنفسه و انقطع
عما سواه اى على بشنو نداء الله را و بمقرى وارد شو که لا زال
مقدس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال
مسمی و سلطانیکه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم
نگردی فوالله الذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان
آن است که شاید آنجناب و معدودی خرق حجاب نموده
بسرادق قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوهام عباد بوده
در آیند و الا انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم
و مقدس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است
نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال
آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده
بلکه در اینمقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض
چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نیر یوم
معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الامثال چه
که لا زال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما
سواه در امکانه ترابیه بمشیت امکانیه خلق شده اند و با و راجع
خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود
لم یزل و لا یزال مقدس از کلّ بوده و خواهد بود بسیار
عجب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجب مینمایند

ص ۹

و متحیر شده اند با آنکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل
مظاهر اسماء و مطالع آنرا ببصر ظاهر مشاهده مینمایند
و مع ذلك بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب
مانده اند که از آنچه ببصر ظاهر ملاحظه مینمایند غافل
شده اند اى سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان
بدانکه جمیع اشیاء که ما بین ارض و سماء خلق شده مظاهر
اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود

غایت اینست که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر
مقاماً خلق شد و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت
و فتور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت
فیه اجنحة المریبین و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر
اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و همچنین
در اوراد و ازهار و کلمات زینت علی وجه الارض که در
اول بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند
و بعد از مدتی کل از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند
و چه مقدار از ثمرات جنیه که تغییر نماید بشانیکه از رائحه
او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و دنو و تغییر
و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند
قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشان و اندازه

ص ۱۰

ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند
و آلا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فی
السّموات و الارض به افاضة قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی
مشاهده نموده بر اعراض سکون مستقر میشدند و نظر بعدم
استعداد ناس جواهر علم ربانی و اسرار حکمت صمدانی
در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن
نازل نشده و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء
و هو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید
و تقلید را بیفکن و به پرهای تجرید در این هوای قدس توحید
پرواز کن تا از شبهات و همیه و اشارات ربیه خود را مقدس یابی
و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء
نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من
فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود
و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فائز شوی ملاحظه مینمائی که
مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده
این ظهور بوده و خواهد بود فو الذی نفس حسین فی قبضة
قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید
در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید
و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زیر و کتب کل ناس را

ظهور بشیء از آنچه خلق شد متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیء نفع نمی بخشد الا بعد اذنه . بوحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یدکرکم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علق کلشیء بامرہ ایاک ایاک ایام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فان ذلک الواحد خلق من عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانها کلمات نفسہ فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و بیان خلق اولیه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلهم و همچنین بوحید اکبر میفرمایند و ربما یأتیک من انت قد سئلت عن علو ذکره و ارتفاع امره و ان من فی البیان یقرئون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون . چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و معدلک بحرفی از کتاب مستشعر نشده اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم و میفرمایند من اول ذلک الامر الی قبل ان تکمل

تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان کلما قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحما ثم اصبر حتی تشهد خلقا آخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و همچنین بعظیم میفرماید هذا ما وعدناک قبل الذی اجیناک اصبر حتی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و میفرماید فلتراقبن فرق القائم و القيوم ثم فی سنة التسع کل خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و همچنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله

آلا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر
 نموده که شاید مصباحی چند در مشکوة امکان مستضیء شوند
 و بقدره الله بر نصر این مظلوم قائم گردند اذا کَلَّشَى
 یبکی علی ضرّی و بما ورد علیّ من الذّینهم خلقوا بقولی
 و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات
 قدس ربانی بمثابه غیث هاطل از سماء مشیّت من غیر مکث
 و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیّه
 که عالم را احاطه نموده بشأنیکه ملل قبل مدعن و معترف
 شده اند معذلک باید بادلّه استدلال نمایم و امری را که
 لا زال مقدّس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی
 بسماء شهود صعود نمایند ظلمی فوق این در عالم الهی نه

ص ۱۳

که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیّت خود نمایند
 بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لا یزال مشهود
 و لائح است فسیعلم الذّین ظلموا نفس الله ای مرجع
 یرجعون و بلا یای محتومه و قضایای مثبتّه بشأنی وارد که
 جز حقّ احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح
 بغضاء از شطر اعداء بر هیکل بقا وارد و لقد جائنی مظاهر
 نفس الله فی ضحی من الیوم یبکون و ینوحون قالوا یا اسفا
 علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد القوه عبیده فی الجب
 ثم فی انفسهم یتفرحون قل یا ملأ البیان اتقتلون نقطه
 الاولی و تقرئون آیاته فی کلّ عشیّ و بکورتا لله قد فعلتم
 ما لا فعلت امم القبل و یشهد بذلک عباد مکرمون ان انتم
 تنکرون اتقتلون الله باسیاف النّفس و الهوی ثمّ علی مقاعدکم
 بذکره تشتغلون و آیاته تستدلون کذلک فعل کلّ امة بالله
 حین ظهوره بمظهر نفسه فی کلّ عصر و کذلک فعلوا و کانوا
 ان یفعلون قل الیوم لن یتحرک علی اسماء هؤلاء قلم الله
 المهیمن العزیز القیوم و لن یرتد الیهم طرف الله و لن
 یأخذهم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات
 قدس الهیّه و ظهورات عزّ صمدانیه اعراض نمایند بچه حجت
 و دلیل اثبات دین خود مینمایند بگوای اهل بیان ببصر
 حقّ بمنظر اکبر ناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهود

نگردد اینست که ظهور قبلم میفرماید ایاکم فانظروا الیه
بعینه فمن ينظر الیه بعین سواه لن يعرفه ابدا و بعد از
وصایای لا یحصی عباد خود را در این امر میفرماید فیما الهی
انت تعلم بانّی ما قصرت فی نصحی ذلک الخلق وتدبیری
لاقبالهم الی الله ربهم وایمانهم بالله بارئهم الی آخر قوله
روحی فداه قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری
شده قلب کلّ اشیاء محترق گشته و هر ذی بصری از این کلمات
نوحه و حنین مظهر اسماء و صفات را ادراک مینماید ولکن
لا یزید الظالمین الا غرورا و خسارا ای علی گوش جان بگشا
و کلمات رحمن که در قیوم اسماء نازل شده اصغاء نما که
میفرماید یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر
لان الناس فی سکران من السر و ان لک الکرّة بعد هذه الدورة
بالحقّ الاکبر هنالک فاطهر من السرّ سرّا علی قدر سم الابرة فی
الطور الاکبر لیموتن الطوریون فی السیناء عند مطلع رشح من
ذلک النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم و هو الله قد
کان علیک بالحقّ علی الحقّ حفیظا و حال کرّة ظاهر و طوریون
معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود با آنکه میفرماید
طوریون میّت و لا شیء و معدوم میشوند معدلک تعجب مینماید
از اینکه ثمره طوبی حنظل شود چنانچه بعینه همین را سؤال
کرده اند و یا صور علیّین به سجّین تبدیل گردد لا زال امر

الهی محدود نبوده و نخواهد بود کلّ مرایای موجودات
اگر در حین ظهور بشمس سماء قدم مقابل شوند در کلّ انوار
شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از کلّ
اخذ میشود فانظر فی الشّمس ثمّ فی المرایا لکی تجد الی
ما یلقیک الرّوح سیبلا ابن نبیل مرفوع در اثبات امر الله
بما القی الله علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه
که از سماء مشیّت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده
قوله عزّ ذکره قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین
الالوهیة من تشاء و لتنزعن الالوهیة عن تشاء الی آخر و کذلک
قل اللهم انک انت رباب السموات و الارض لتؤتین الرّبویة
من تشاء و لتنزعن الرّبویة عن تشاء الی آخر با آنکه سلطان

وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت را بھر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هرکه بخواهد خداوند قادریکه مقام الوهیت و ربوبیت که اعلی مقامات است اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از هیکلی قمیص اسم خود را نزع نماید یا آنکه حلوی را به مرّ تبدیل فرماید سبحان الله عما یتوهمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال مشاهده نمائید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انه علی کلّ شیء قدیر را چه معنی نموده اند و از یفعل مایشاء

ص ۱۶

و لا یسئل عَمّا شاء چه ادراک کرده اند ای عباد از او هن بیوت برکن شدید متمسک شوید و از جهل و نادانی بفجر منیر علم ربانی توجه نمائید و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکّر نمایند که شاید از سبل وهم بصراط یقین در آیند ای علی یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام تا از کدورات ایام و شبهات انام و اشارات غافلین و دلالات مغلین پاک و مقدّس شوی و ابواب علوم نا متناهی ربانی بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسماء حسنی مفتخر و معزز فرماید و در ساعت اخری از جمیع اخذ نماید و ائی اشکوا الی الله من هؤلاء العباد لانهم ینظرون الی بما عندهم لا بما عندی و یقاسون نفس الله بانفسهم و کلماته بکلماتهم فوالذی نفسی نفسه لو ینقطعن الیوم کلّ من فی السموات و الارض و یقبلن الی الله لیعلمهم من بدایع علمه ما یغنیهم عن العالمین و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این ارض هم بعضی شبهات القاء نموده اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از

ص ۱۷

اینکه نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود

و از خرمناهی علوم نا متناهی ربّانی التقاط فرمود بشبهات
 وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الاعظم
 لن یلتفت الی سراب بقیعة و لن یشرب من ماء الحمیم اگر چه
 لایق نه که قلم اعلیٰ بذکر کلمات اولیٰ البغضاء بیالاید
 و یا حرکت نماید و لکن نظر به تبلیغ رسالات ربّانی مفری نه
 که شاید جاهلی ببحر علم در آید و یا گمگشته وادی غفلت
 و نسیان بیمن رحمن خرامد و انه لیهدی من یشاء الی
 صراط البهاء و انه علی کلّ شیء قدیر و لکن این ذکر و بیان
 برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند
 و الا علی غل و بغضاء را سلسبیل طاهر ننماید چنانچه
 الیوم اکثر اهل بیان جمیع ظهورات قدرتی و شؤونات الهیّه
 و آیات منزله را بچشم خود دیده اند و بگوش خود شنیده اند
 معذلک ببغضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نه الا من
 فتح الله بصره و ایده علی امره و اخرجہ عن ظلمات الوهم
 و هداه الی صراط العزیز الحمید و تمسک باموری جسته اند
 که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافل اند که بحجر
 ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال اطهر انور معرض گشته
 و رب معبود شعر من عابدیه خیر منه ان یا علی قل الیوم
 انتم و معبودکم عند الله فی حدّ سواء فمن آمن منکم فقد آمن

ص ۱۸

من فرع الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و ان هذا
 لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال ایاکم ایاکم یا ملأ البیان
 لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی
 جائکم عن مشرق الامر بسطان مبین آیا گمان مینمائید که
 امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی
 باکمام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری
 و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین
 از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده اند اینست که آیا
 میشود ذهب نحاس شود قل ای و ربی و لکن عندنا علمه
 نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ربّ فلیسئل الله
 ربّه بان یشهد و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه
 ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو
 هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر

میرسند ولكن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین
باین مقام صعود ننموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود
آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود
هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب
در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب
و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس
لایق و بالغ مشاهده میشدند هر آینه در این مقام ذکر بعضی

ص ۱۹

از علوم مستوره الهیه میشد ولكن قضی ما قضی بر هر ذی بصری
مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کَلْشیء قادر بوده و خواهد
بود البته اگر بنخواهد بمجرد اراده ای ذهب را بنحاس
تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود
و انه لهوالمقتدر العزیز القادر المحمود نظر را مطهر نموده
بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لا یغنی و لا یثمر منقطع شوید
این است از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض
فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و علیها و انه لهوالمقدّس
عن الخلاق اجمعین . در شیطان تفکر نما که معلم ملکوت
بوده در ملاً اعلی و در مدائن اسماء باسما حسنی معروف
و بعد باعراض از اعلی رفیق اعلی بادی ارض سفلی مقرر گرفته
کذلک یفعل ربک ما یشاء ان انت من الموقنین از اینها
گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل طواف مظاهر
اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذا تفکروا
یا اولی الالباب کَلْشیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ
حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش
در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد
اسرار مکنونه اش را هرگوشی لایق استماع نه و حوریات معانی
مقصوره علمیه اش را هرچشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از
هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده اند و چه

ص ۲۰

مقدار حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته اند
نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الارض باو عاکف
شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند و باین مرض

مبتلا نشده مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده اند و از سلطان
توحید اعراض نموده اند باری الیوم مظاهر کلّ اسماء و صفات
در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعّد الی الله
کذلک نقلی علیک لعل تطهر نفسک و صدرک عن کلمات العالمین
و تسمع ما غرد الرّوح علی افنان هذه السدرة التي احاطت کلّ
من فی السموات و الارضین قل یا ملأ البیان تالله الحقّ
لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدري و ما
ظهر من سلطانی و جرى من قلمی برهانی ثمّ حجّتی ثمّ
دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بائّ حجة آمنتم بعلی
من قبل حین الّذی ظهر بالحقّ و جائکم بسطان مبین و بائّ
برهان صدقتم آیاته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات
امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنّا به
بنفسه و اکتفینا بحجّیة نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه
قد قام بین العباد و ظهر بسطان اسمه المقتدر المهیمن
العلی العظیم و ان تقولوا بانا امنّا بما نزل علیه من آیات الله
العزیز الغالب القدیر فتلك آیاته ملئت شرق الارض و غربها
اذا فاستمعوا لّما یوحی عن شطر المقدّس الّذی یسمع من

ص ۲۱

اریاحها ما سمع اذن الحیب فی معراج القدس ثمّ اذن
الرّوح فی سموات الامر ثمّ اذن الکلیم علی طور العزّ عن
شجرة الله النّاطق العزیز الحکیم و من دونهم قد ظهر هذا
الغلام بسطنته التي علّت علی الممکنات و یشهد بذلك السن
الکائنات ان انتم من السامعین ثمّ قل لرؤساء البیان این
کنتم حین الّذی اضطربت فیہ انفس العباد و زلت فیہ الاقدام
و غشى الرّعب قلوب الرّاسخین و قام علی کلّ العباد من مذاهب
شتی و ما استنصرت من احد الا الله الّذی بعثنی و ارسلنی
علی العالمین تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النّساء فلما
ظهر الامر بسطانه اطمئنوا فی انفسهم و خرجوا عن الحجاب
فاول ما فعلوا اعرضوا عن الّذی به ثبت ایمانهم کذلک کان
الامر و انک کنت من الشّاهدین و انک ان لن تصدقنی بعد
الّذی شهدت بعینک یصدقنی کلّ الاشیاء و عن ورائها
لسان الله الصادق الامین ان یا جمال الکبریاء بین الارض
و السماء غیر اللحن لاهل الانشاء ثمّ غنّ علی افنان البقاء علی

لحن عجمی منیع لیکشف اسرار الامر فیما رقم من هذا القلم
المحکم المتین چه که جمیع ناس بلغات عربیه مطلع نه
و ادراک کلمات پارسیه اسهل است نزد اهل لسان .
ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره
منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده

ص ۲۲

مینمائی موهوم مدان مقصود از جمیع این اسامی عند الله مؤمن
بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن
از سدره طوبی و علیین عند الله محسوب و بعد از اعراض
از سدره نار سجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان
و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع
از نفی محسوب میشود و بسا نفسیکه در اصیل از ابها سدره
بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و کذلک بالعکس لو انت
من العارفين مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتی
مشاهده کن با کمال تزئین بشأنیکه جمیع آنچه در جنت
شنیده ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف
الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلک الی ان یشاء
الله در او موجود همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه
میشود مع آنچه متعلق باو بوده کذلک یدل الله التور بالظلمة
و الظلمة بالتور لو انتم تفقهون . آیا نشنیده که ظهور قبلم
در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی
که مؤمن مستقر نشود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقر
عرش ارضی واقع شده که ابدًا معروف نبوده و لکن الیوم
مبغضین جمال رب العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند
و در قعر سجین مقرر گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت
ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند اذا

ص ۲۳

بیشرهم قلم الامر بعذاب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجلای
من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه
شده اند کجا لایق اند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند
و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه
طبعش گل میل نموده ابدًا بگل ملتفت نه کذلک یضرب

الله مثلا لعل الناس هم يشعرون آيا نشنیده اید که میفرماید
 بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود
 باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه ما بین عباد مشهود و مذکور
 است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده ننماید
 ابدا قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقر سلطان عز
 تقدیس در آید لا زال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد
 بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی
 اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه
 نفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه ترابیه صعود
 نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدریکه
 او را باین مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد
 هزار امثال او را در اقل من آن از اعلیٰ مقربا بادنی مقرر
 فنا راجع فرماید و همچنین بالعکس و این از سنن او بوده
 و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان
 احدیه لا زال بر کلسیء نافذ بوده و اقل من ان از ظهورات

ص ۲۴

قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عما یظنون المتوهمون
 بسا لئالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربک الستار مستور
 بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه
 شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید
 از کفی از طین کلّ حروفات اولیه و آخریه را مبعوث فرماید
 قادر است معذک بسیار حیف است انسان در این ایام که
 جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید
 دع کلّ من فی السموات و الارض لاهلها ثم ادخل فی غمرات
 هذا البحر الذی لن یوجد فیہ الا لئالی ذکر اسم ربک العلی
 المقتدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که
 از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمین
 و من دون ذلک ان ربک لغنی عن العالمین ای بسا نفوسیکه
 الیوم در ابحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از
 اهل جنت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند
 قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که
 بدلیل محتاج باشد و یا به برهان منوط گردد قل ان دلیله
 ظهوره و حجتة نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه

بين السموات والارض في ايام التي فيها اضطربت كل من
في ملكوت الامر والخلق اجمعين وان لن تقدرن ان تعرفنه
بما فصلنا لكم فاعرفوه بما نزل من عنده وكذلك قدر لكم فضلا

ص ۲۵

من عنده وانه لهو الفضال القديم قلم اعلى ميفرمايد اى على
يكبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر
ربّ ارني گو تا لا زال از مکنم قدس بيزوال انظر تراني بشنوی
و بقاء جمال بيمثال حضرت ذو الجلال فائز گردی يعنى
لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش تتغنی
اشجار الوجود من الغيب والشهود بما نطقت سدرة الطور
اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکن
الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة مبین اینست
شان این ناس که لا زال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او
معرض مثلا حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طی
سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرنند تا بزیارتش
فائز شوند و لکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال
این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه
شد در سنه ستین و همچنین در این ایام بصر منیر را بصد
هزار حجابات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد
فریاد بر آرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده
و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود
نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس
یمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو
و لا یظہرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیة نفوسی

ص ۲۶

چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر
و حجاب بمکنم ربّ الارباب در آیند و در سبیل محبوب از هیچ
آبی محمود نشوند و از هیچ ناری جزع ننمایند غیر معبود را
مفقود شمزند و ما سواى مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در
کلّ اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن
کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلى
را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را ان یا على دع ما

عندک و خذ ما یأمرک به الله و ان هذا لیغنیک عن العالمین
و من دونه لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود تمسک
بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تأله الحق ان هذا
لحبل المحکم الذی ظهر بین الارض و السماء فمن تمسک به
فقد نجی و من اعرض فقد هلک باری الیوم هر نفسی حق
منیع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید
مثل آنست که از اکمه طلب ارائه سیل نماید و هذا لن یمکن
ابدا دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علی بلسان بدیع
پارسی کلمات ربانی را اصغاء نما و اگر تو نشنوی البته قدرت
محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوند ندای او را
و برنصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز اگر از
شمال وهم بیمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن
که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگوای اهل

ص ۲۷

بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند
نقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دلیل بآن سلطان
سیل موقن شده اید و معترف گشته اید اگر بگویند او را بنفسه
شناخته ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود
عارف نشده اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کلشیء و اگر
هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظاهره که
چون شمس مشرقست مذعن نشده اند و اگر بگویند آیات
منزله مؤمن شده ایم چرا آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء
غیب در کلّ حین نازل است کافر شده اند قل ا تؤمنون ببعض
الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظالمین و من دون
این دو مقام ظهورات قدرتی و شئون الوهیه که عالم را
احاطه نموده بشانیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده
الّا بان یكون معرضا بکلّه عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه
قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت
نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم
بسلطان لا یعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی
ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر افنان عظمت مرتفع
نماید و مع ذلک این مشرکین بر جمال مبین رب العالمین وارد
آورده اند آنچه را که الان روح الامین و هیاکل علیین

الهیّه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّرب العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دورا نزد عده ای از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیه و اذان و اعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روائح قدسش از قمیص کلمات بدیعیست استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلك الكلمات لتهب رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته اند و هم لا یجدون ابدا الا من شاء ربّک العزیز المحبوب اگر چه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر باز مانده و معذک انا نطمع العباد من مائدة العلمیة الطریة الابدیة القدیمیة الالهیة لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچیک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلا در تورات و در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جزاله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التوریه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر

شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در اینصورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیّه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بآن متعذر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجیل روح القدس بنفثاتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّرباقیه در رسائل فارسیه مسطور گشت فانظروا

لیها لعل تجدون در این صورت اینطایفه هم اگر متعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقانیه است با این

ص ۳۰

عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده‌اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت بر کلّ من فی السموات و الارض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلا در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده بعرفان نقطه بیان فائز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز احد بالله العلی العظیم ای بندگان هوی بشنوید نغمات قدس بقا را و بمقر اعرفوا

الله بالله بشتابید و از دوشش منقطع شوید این بیانات انبیاء که در علامات ظهور فرموده اند و اما نقطه بیان روح من فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجاب ترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیه را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرماید که مبادا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجّت شده اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمه وعده فرموده اند معذک میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکره را مختار ندانسته پناه میبریم بحقّ از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته اند و آن جمال قدم ازلا و ابدا مقدّس از حدود و اشاره دون خود

بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لن یحیط بعلمه احد و انه بکّشیء علیم و میفرمایند من اول ما یطلع شمس البهاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقاءه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفسی لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ .

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه بشنو کلمات بالغه ربانیه را که تصریحا من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق

فرماید و لکن شما ای ملأ بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ و جلّ من اول ما تطلع شمس البهاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله الی آخر بیانہ جلّ و عزّ کہ احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی الله تفسیر ننماید معذک کلّ بحجاب نفس و هوی از ادراک شمس بهاء محتجب مانده و بما امرهم الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریر این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل

ص ۳۳

للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده اند و رتبه شمس ادعا نموده اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نص فرموده اند که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شبیح اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیّت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقة تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تتبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرکون و تحتجبون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون . حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیه اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرات قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه بآیات عزّ صمدانی که از ظهور قبلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات الله بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شمس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و همچنین

ص ۳۴

میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و ان اقربکم

من يؤمن به ولا انساب بينكم ولا افتخار الا بايمانكم به
 اينست که اليوم مشاهده ميشود که اعلاى خلق از ادنى
 بين یدى الله مذکور چقدر از مظاهر علیین که به سجین
 راجع شده اند و چه مقدار مطالع لا که بمقرّ مظهر الا وارد
 شده و همچنين بجناب آقا سيد جواد میفرماید لأشکونّ اليک
 ان يا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بالوانهم الیّ لينظرون
 ملاحظه نمائید که از مرایا کلاًها شکایت میفرمایند و لکن هذا
 الجمال يشکر حينئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لانه ينظر
 الیّ بما عنده لا بما عندى . بارى اليوم اگر جمیع مرایا باسم
 الوهیّت و ربویّت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله
 در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس
 ربانى و بطون غیب صمدانى موقن نشوند جمیع معدوم صرف
 و مفقود بحث عند الله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح
 من قلم الله ثبت شده که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره
 ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده
 و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فى البیان فانّها
 کلمات نفسه فى هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که
 درحین ظهور مبدا بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانى
 و این واحد نفوسى بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن

ص ۳۵

نفوس مقدم نبوده معذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ
 محتجب نمایند و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد
 بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه
 در بیان نازل شده از حقّ محتجب نمایند حال انصاف دهید
 ای اهل بیان با این بیان اصرح اتم کسی میتواند اليوم
 معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور
 است چگونه میشود اليوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی
 اید الروح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض
 تسلیم کلّ کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای
 سلطان لا یزالى این است که بآنچه در بیان نازل شده از
 ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسم بشمس عزّ صمدانى
 که اليوم از افق قدس ربانى اشراق فرموده که ذکر آن سلطان
 قدم خلق بیان را باسم ربوبیه و یا عبودیه هر دو در آنساحت

یکسانست و در سنگ که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده اند و متنبه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدریکه این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض احد على امر الله الا كل معتد اثم اگر ناس از بعث اسماء مطلع میبودند هرگز بساطان یفعل ما یشاء در هیچ

ص ۳۶

امری اعتراض نمی نمودند این است که بعضی از ناس اسما مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونتشان ابدا از سجین نفس و هوی عروج ننموده ربّ حکمة لا يعلمها الا الله وربّ شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطیع معی صبرا مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذا فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسما در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کل اشیاء مکمن اسماء الهیّه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخوهد العجب کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمى از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بیمثال ذوالجلال محروم گشته اند

ص ۳۷

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الاسماء و ملکوتها ان انتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفا من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یکون لیقدر و انه لهو السلطان الملك

المقتدر العزيز القدير تالله اذا يبكي لنفسى وبما ورد على
 عيون النبیین والمرسلین فی الرفیق الاعلی وینوحن فی انفسهم
 ویصیحن فی کینوناتهم ولكن الناس هم فی غفلة وهم عظیم
 و بشأنی اهل بیان تنزل نموده اند که لسان رحمن بذکر
 امثال این کلمات مشغول شد و معذک از اونمی پذیرند
 اینست شأن اینقوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقاء
 نجوید ابدایا بین فیض اعظم فائز نشود اینست که نقطه بیان
 میفرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده
 و خواهد بود اذا تفکروا فی ذلک یا اولی الالباب فوالذی
 قام بنفسه اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی
 از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب
 و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق ولكن الناس لا
 یسمعون و همچنین میفرماید قوله عز ذکره فانّ مثله جلّ
 ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهایة مرایا کلهن
 لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدهم و ان لن یقابله
 من احد فیطلع الشمس ویغرب والحجاب للمرایا .
 حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربانی مستفاد میشود

ص ۳۸

که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب
 باشند معذک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشموس الی
 یطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله
 العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی
 آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا
 بنفسه لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه
 الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عز صمدانی مقابل شوند
 در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع
 معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره
 نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد
 از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود
 است و همچنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که
 اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه
 بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است
 از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند

و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرایا
تمسک جویند ان هذا الا ظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب
شده اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس
در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او
عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لاف خود را

ص ۳۹

عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان
حجت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر
از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف
نماید مگر آنکه بالمره از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر
و هاویه نفی و جحیم اعراض مقرّیابد چنانچه اکثری از نفوسیکه
الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی
میدانند بالمره از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در
کلّ حین بعذاب بدیع معذبند و لکن من غیر شعور و ایکاش
باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء
نفسه که ابد کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس التی ربیناها
فی هذه الايام و علمناها فی کلّ الاحیان کلمات الرحمن کما
یعلمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض
عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین
کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیه ایستاده فلما امره الله
و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشان لن یقدر احد
ان یحصیه الا الله الملك العزیز القدیر و مفتیاتی جعل
نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که
از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمة علی کلّ
من فی السموات و الارض نسبت داده و معدلک در مقر خود
ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که

ص ۴۰

کلّ در سبیل وهم سالکند و در بحر تقلید سابع فوالذی نفسی
بیده که اگر اقل من یحصی ناس را با بصر مشاهده مینمود
باین مزخرفات ارتکاب نمینمود و لکن از اینکه عنقریب
از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر
الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ

بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ
 عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی
 کلماتهم التی تحکی عن انفسهم وذواتهم لیعرفهم و یکون
 من العارفين . قسم بسطان اعظم که اگر نفسی در کلمات
 معرضین بیصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این
 انفس وهمیه را ادراک مینماید و الیوم رؤسای بیان بهمان
 ادله که پست ترین اهل فرقان بر حقیقت خود استدلال مینمودند
 بهمان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون
 مثلاً حکم وصایت را که ظهور قلم بالمره از کتاب محو نموده
 چنانچه جمیع مطلعند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم
 رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده اند چنانچه
 در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای
 ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلن منک و در جمیع
 الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاء فلینظر الیها
 و یکون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین

ص ۴۱

درست نموده از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند این
 اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت
 نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار
 ولی خلق شده و میشود در بئر بغضاء انداخته اند و در کلّ
 حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند
 و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیّت نموده که شاید
 غل الله در انفس ضعیفه القاء نمایند این است شأن مرایا
 که ظاهر شده قل الیوم لویحکم الله لاسم الذی یکون ابغض
 الاسماء عند الناس بانه رب لکم او بالعکس لیس لاحد ان یقول
 لم او بم لانه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسئل عمّا اراد
 و آتّه لهو المقتدر القدیر و در این ایام رسائلی در ردّ حقّ
 بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته اند قسم بآفتاب معانی
 که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل
 احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه
 از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف
 دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را
 احاطه نموده محروم نمانید و حال حقّ بشأنی تنزل نموده که

از اطراف متتابعاً از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید
جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد
سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او باینمقام تغییر نماید

ص ۴۲

و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول
باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید
و لکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری
باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده اند
اولاً بگواهی سائل نسئل الله بان یوفقک و یؤیدک بشأن تعرف
کلشیء فی مقامه و تنقطع عن کلّ الاشارات ولن تشهد فی الملک
الآ تجلی انوار التی احاطت العالمین و یمحو عن قلبک
کلّ الاذکار و تقوم علی ثناء ربک العزیز المختار لان فی مثل
ذلک الیوم لا ینبغی لاحد ان یلتفت الی شیء عما خلق بین
السموات و الارضین هل ینبغی لنفس بعد اشراق الشمس
فی قطب الزوال ان یشغل بذكر النجوم او یسئل عن السراج
و لو یكون سراجاً منیراً لا فوجه الله المشرق المقدّس
العزیز المنیر دع کلّ الاذکار عن ورائک ثمّ تمسک بهذا
الذکر الذی ظهر بالحقّ و ینطق فی کلّ شیء بانّه لا اله الا
انا العزیز العلیم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله که از سماء
احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی
بشنونداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شیء
بکلشیء تبدیل شده و میشود و علم ذلک فی کتاب ربک الذی
لا یضل و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر
است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت باری

ص ۴۳

عجز لا زال شأن خلق بوده و حقّ منیع در قطب اقتدار قائم
بحرفی قادر است که جمیع من فی الارض را قطعه‌ای از یاقوت
رطبه حمرا فرماید و بحرفی کلّ را بحجر راجع نماید فتعالی
عما انتم ظننتم فی قدرته و تظنون و از این مقام گذشته
یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر
تبدیل کلشیء عند الله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که
در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود

محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده
 و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو انتم من العارفين
 ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و ریحیق الطف
 ارق اصفی از انامل قدس بهاء بنوشید و از کلّ ما سوی الله
 غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان
 جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدّس گردند زینهار
 قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجار
 و شبهات اشرار میالائید چه که الیوم بکلّ حیل و مکر ظاهر
 شده اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلب مینمایند
 و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که
 تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم
 دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت
 دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک

ص ۴۴

و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته
 در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن
 تراب بالفعل امکان ذهبت در او موجود نه و این مطلب
 را چون اهل علم از قبل ذکر نموده اند این عبد دوست نداشته
 که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال
 و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از
 ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت
 دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد
 از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد
 اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر
 مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در
 رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این
 بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که
 در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده اند و بعد معرض
 و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدّس
 نمائی تبدیل کَلْشِیء را در کلّ حین بکَلْشِیء مشاهده نمائی
 و من فتح الله هذا البصر آتیه من اولی الابصار لدی المقتدر
 المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدّس
 از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین

حجبات اراده نماید ملیک من فی لجج الله نهايات را ادراک

ص ۴۵

نماید ابدًا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجبات اسماء
و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعزّ امنع ارفع
اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مردود
بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله
اقتربت السّاعة و انشق القمر سؤال نموده بگوان یا
ایّها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما
و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الارض باین آیه مبارکه ناظر
شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید
چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و
سیفی است قاطع در ردّ نفوسیکه غیر الله را ولی اخذ نموده اند
و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه در حین
ظهور نقطه اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود
بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولی بقمر
و از نبی بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله
مشرق و قمر وهم منشق شده اذا قل فتبارک الله اقدر
الاقدرین حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید
ولا تكونوا من الذینهم یعرفون نعمه الله ثم ینکرون و ایکاش
این ناس باین ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ
نموده اند مطلع میشدند قسم بآفتاب عزّ صمدانی که اصل
امر که در باره مرآت شنیده اند بآن نحو نبوده و هر نفسی

ص ۴۶

ادعای علم نماید کذب برّ البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این
عبد مذکور داشته بین الناس اشتها ریافته و مقصود از کلمات
نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد
اصل امر را از کلّ مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی
العلیم الحکیم فو الله فعل بموجده الذی خلقه بنفخة من
عنده ما لا فعل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح
بدیعه که از سماء عزّ احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله
ملاحظه نمایند از حقّ محتجب نمیانند و ما سواش را معدوم
مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و

خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت
بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من
غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداء ادراک ننموده‌اند
حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسیکه بعد از استماع
کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت
بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح
ما سواه فداه میفرمایند مخاطبا للعظیم فان الامر قد رقت
عن الحدودات انت تصفی عبادا حین ما تجلی الله لهم بهم
قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی اجعلنهم
مثل ما جعلت من قبل من الانبیاء و الاوصیاء و الشّهداء و
المقربین و لعمری لو تحضرن بعدد کلّ شیء لا جعلنّه و لا ینقص

ص ۴۷

عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء و لکن تری ینبغی
لتلك الدرجة العصمة الكبرى و لم یکن العصمة بما تری
عند الناس احتیاطاتهم فی دینهم لانهم حین ما سمعوا نداء
الست برئکم ما قالوا بلی و انّ الله لم یقل لاحد الا بمظهر
نفسه فی کلّ ظهور انتهى .

و بعد از این بیان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله نازل شده
دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق
این امر اعظم افخم الیوم کلّ ناس فی ایّ رتبة کان از عصمت
خارجند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدانی موقن
شده‌اند ای عباد الله بشنوید نداء الله را و آذان فطرت
را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابداع
لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فئه در
کدام قول صادق بوده‌اند هزار و دویست و شصت سنه بختم
ظهورات قائل بوده‌اند و بهمچنین به کون قائم علی هیکل
مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار
روایات تمسک بسته بشأنیکه منکرین این اقوال را کافر
میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره
که جمیع مخطی بوده و مظاهر عزّ احدیه لم یزل طالع
و لا یزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این
هیاکل اضلال ملاحظه کن که کلّ توهم بوده و خواهد بود
معبودهم هوئهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون

مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده‌اند که آنچه در دست این فئه بوده غیر حقّ بوده معذک متصلًا بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فئه بذکر وصایت قبل می‌خواهند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلی الابهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقل من حین اصطبار مینمود از اهل نار عند الله محسوب میشد خرق کنید حجبات وهم را و بسماء عزّ ابهی رجوع نمائید و اگر می‌خواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقراء لدی بابه و عجزاء عند حضرته و فقداء لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی " منتهی جد و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالم تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه اوست و در نزد کلّ نیست " انتهى .

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کلّ را

منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج ننمائید معذک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج بر خواسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسماء حسنی موسوم نموده معذک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عزّ ذکره " او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهى . و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر منع اقدس در نارند لا شک فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افئده

شماست باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای
 عرفان او خلق شده‌اید " انتهی و قوله تعالی :
 "در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب
 او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی
 که نیماند الا مؤمن خالص و او اعزاز کبریت احمر است " انتهی
 چنانچه الیوم کلّ ممتحن شده‌اند و اکثری از بریه از سلطان
 احدیه اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله
 نامیده شده و همچنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لا یزال
 محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض
 تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع

ص ۵۰

واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید
 قوله تعالی چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود
 باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای
 آورند معذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه
 ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود
 تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبیل وهم و خطا سالک
 شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم
 اول راجع شده‌اید باری حقّ لم یزل مختار بوده و لا یزال
 مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو
 المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم
 فوالذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی
 ینطق فی کلّشیء بانّی انا الله لا اله الا هو اراد ان یتبّع لعباده
 بانّه یكون مقتدرا بان یدل اسماً من اسمائه بعد الذی
 یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات
 مشفقة من خشیته و لاهوت العماء منقادة لحضرتّه و منجعة
 بارادته و بدئت بامرّه و یرجع الیه این است شأن این خلق
 نا بالغ ناقابل مقتدریکه کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ
 صفات ظاهر شده بسطّان مشیّت او و اهل ملاً اعلی طائفند
 حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی
 قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید و مع آنکه اطلاع بر آن اسم

ص ۵۱

نداشته و ندارند و مرئیین در قدرت سلطان یفعل ما یشاء
و این ظهور ابداع امنع اعلى ید الله را مغلول دانسته اند
ولو بلسان اقرار ننمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار
و لو هم ینکرون قوله جلّ ثنائه اذ عند الخلق لم یکن الّا کلماتا
ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا الیوم عن ظهورک
انتهی . اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب
مانده اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود
چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بیان مرقوم فرموده اند که
مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده
سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی
مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل
الله مولاه و فائز نشد نفسی بلقاء او تا از معانی کلمات صمدانیه
استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده
آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معانی کلمات الهیه نبوده و
نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلى
ارتقاء جست تفکّروا فی ذلک یا اولی الافکار و قوله جلّ ثنائه
و ان کلمّا ذکرک لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطم
الظاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشیر
الیه الاشارة و لا یواریه الحجبات الله نهاییه و لا یحتاج
احد بذکر دلیلها لانها هو نفس الظهور و تمام البطون

ص ۵۲

فسبحان الله عما یصفون " انتهى
جمالی را که میفرماید اشاره بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه
اعزازا لحضرته و اخبارا لصفاء کینونته و لطافة انیته مع ذلک
بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیه و تمام شئونات احدیه
شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از کلّ جهات
سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اول من
رمانی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربیناه تحت
عُبی و علمناه فی ایامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک
دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان
خاضعا لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله
فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلی
فی الظاهر و لما منعه الله بسلطانه و اظهر خفیات قلبه

على الذين هاجروا في سبيل الله اذا قام على الافتراء وارجع
فعله و ظلمه الى نفسى المظلوم اطمينا من الذينهم اتبعوه
تالله انفطرت سموات الامر من فعله وشقت اراضى القدس
من ظلمه وقدت ستر حجاب الملكوت من اقواله وبكت سكان
مداین البقاء من اثمه وهو يضحك فى نفسه كانه ما ارتكب
فى الملك شيئا تالله اذا يبكى كلشىء ولكن انه لا يكون
من الشاعرين فسوف يعلم حين الذى ياتيه الموت ويدور
عيناه من سطوة القهر ويقول هل لى من رجوع لاستغفر عما

ص ۵۳

فعلت اذا يضرب على فمه طين الهاوية وكذلك قدر للمستكبرين
على الله المهيمن العزيز القدير قوله عزّ شأنه فسبحانك
اللهم يا الهى ان تقل قد عفوت عن البيان و من فيه فاذا كلّ
فى غفرانك ورضائك و ان تقل لا فأتنى انا الاخذ باذيال
جودك و المستشفع اليك بنفسك " انتهى
وشكى نبوده كه ذات قدم تكلم نمينمايد مگر بلسان مظهر نفس
خود و مشاهده نمايد كه در آن بيانات چه مقدار خضوع از
محبوب امكان ظاهر شده كه جميع بيان و مافيه را بنعم و آلاى
سلطان بقا در ظهور اخرى منوط فرموده اند و حال مليك
غيب و شهود بر جميع مشهود و بشأنى ضرير وجود مبارکش
وارد شده كه اگر جميع بحور غيب و شهود مداد شوند و كلّ من
فى الملك اقلام و جميع من فى السموات والارض راقم البته
از ذكرش عاجز شوند و ايكاش كه از اهل ايمانش ميشمردند
فالعنة الله على الظالمين و المشركين و معذلك بيان ميخوانند
و استكتاب مينمايند فرب تالى البيان و البيان يلعنه و ربّ
عامل فيه و العمل يبرء منه و ربّ ذاكر و الذكر يفرّ منه اعاذنا
الله و اياكم يا ملاً الموحدين من هؤلاء و شرهم و مكرهم
و خدعهم و همچنين در مناجات يا مليك اسماء و صفات ذكر
مينمايند فاسئلك اللهم بغنائك عن كلّ شىء ان تقبلن البيان
و من فيه فأتنى قد سميت كلما قد ظهر منى ذلك الاسم و جعلت

ص ۵۴

كلّ ذلك كتابا و ورقا من اوراق الحدائق اليك ان تقبلنه
يا محبوبى فانّ ذلك من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردنه

یا محبوبی فانّ ذلك من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک " انتهى
 مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن
 منوط بوده حال به پست ترین خلق او مشغول و از جمالش
 محروم مانده اند فویل لهؤلاء ثم ویل لهؤلاء تالله ما میرون
 هؤلاء علی شیء الا وانه يستعید بالله منه و یرء عنه و
 بلسان سره یقول یا ایها المشرک الغافل بای حجة آمنت
 بظهور علی قبل نبیل و بای برهان کفرت بحسین قبل علی
 لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل باحد من رسل الله و لو
 آمنت فی عهد ذلك الايمان ما كان ايماننا حقیقیا بل کان
 شبحاً و لو کان علی التّحقیق ما کفرت بالذی به حَقّق رسالة
 کلّ رسول و بعث کلّ نبی و ایمان من فی السموات و الارضین
 ترجمه این کلمات امنع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصا
 لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوس از آرایش نفس و هوی
 پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج
 نمایند و له الامر یهدی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر
 الیوم هر نفسیکه از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور
 نمینماید بر هیچ شیء مگر آنکه آن شیء بلسان سرّ میگوید
 ای مشرک بالله بکدام حجت و برهان بجمال رحمن در ظهور

ص ۵۵

قبل ایمان آورده ای و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این
 ظهور کافر شده ای قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر
 و مشرک بوده ای و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده ای از روی
 حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ
 شد دام الايمان فی الايمان و رجع الشیطان الی مقره فی
 اسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التّحقیق بود کافر نمیشدی
 بنفسی که باو محقق شد رسالت کلّ رسل و بعث کلّ انبیاء
 و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد
 قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که
 شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمدانی
 ممنوع نگردید ای علی اگر چه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم
 میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مدعن بحق شوی
 و از کلّ ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه قلبت بحجبات
 غلیظه محتجب شد و بصرت بسبحات لا نهاییه مستور و لکن

نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظل خود مشاهده نمایند ولیکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعل یاخذک نفحات ایام الله و ینقطعک عن العالمین بیانہ جلّ احسانہ لم یزل لتضرین المثل بالشمس و ما دونها بالمرایا کلّ مرآت

ص ۵۶

علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها إليها فاذا يستدل علیها کلّ بها قائمون و لو یرفع عنها آیه التي قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدل علی الله كذلك اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکین من بعده آیات افئدة الناس و لو ان کلّهم یقولون انا بالله و آیاته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنوید ندای رب علیّ اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدره امریه الهیّه احجار ظنیه بغضیه میندازید و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعه ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کلّ مرایا مدل و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نمیماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشائی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صد هزار مرایا مستضیء

ص ۵۷

و مستور و مستنیر میشوند و از یک تجلّی اخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض نمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست؟ ای بیخبران سراز نوم غفلت بردارید و انوارش که

عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق
 نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده
 شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا
 نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و
 نخواهد بود حکمت الهیه که از نظر بریه مستور است اقتضاء
 نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله
 لوکان الامر بیدی ما اظهرت نفسی ابدا ای صاحبان
 بغضا قسم بافتاب فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود
 هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد
 از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن
 شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده
 و روح الاعظم از قدام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح
 البهاء در صدرم نداء فرموده و حال اگر بسمع لطیف
 استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار
 نداء الله را استماع نمائید حتی از شعراتم میشنوید بانه
 لا اله الا هو و ان هذا الجمال لبهائه لمن فی السموات

ص ۵۸

و الارضین و لوکان هذا ذنبی تالله هذا لیس من عندی بل من
 لدن من ارسلنی و بعثنی بالحق و جعلنی سراجا للعالمین
 ای قوم فوالله رایحه صدق از کذب بسی واضح و معلوم است
 میسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسندید آخر قدری
 تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن
 کبری چه بود و چه خواهد بود فتأملوا یا ملأ الغافلین
 یا قوم فاستحیوا عن الله و لا تشکوا فی امره و لا تسئل الدلیل
 عن الشمس و اشراقها لان دلیلها هو ضیائها و انوارها
 و انک لا تکن مریبا فی ظهورها لانها اشرفت و لا مرد لها بل
 فاسئل الله بان یفتح بصرک لتدرک انوارها التي احاطت
 الکوین قل تالله قد رقم قلم القدس من ریح المسک علی
 جبینی البیضاء بخط ابهی ان یا ملأ الارض و السماء ان هذا
 لهو المحبوب الذی ما شهدت عین الابداع مثله و لا عین الاختراع
 شبهه و انه لهو الذی قرت بجماله عین الله الملك العزیز
 الجمیل حدیث قبل است که صفحه ای از توریة در دست
 یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست

داری؟ عرض نمود توریة حضرت فرمود بگذار آنرا اگر
میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب
الهی که امر کلّ از نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو
محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز

ص ۵۹

ولکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفات محقق
شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده جایز نه
فویل لکم تقولون ما لا تشعرون و تحسبون انکم مهتدون کما
یظنون ملل القبل و بذلک یفرحون تالله لا عاصم لاحد من
امر الله الا بان ینقطع عن کلّ من فی السموات و الارض و یتوجه
الی الله المهیمن القیوم نظر را مطهر ساخته تا جمیع اشیاء
را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را
از افق قمیص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائید
و از جمیع این براهین گذشته در میرزا اسد الله که نقطه اولی
باو خطاب فرموده ان یا مظهر الاحدیه چه میگوئید؟ حال انصاف
دهید کسی که محل ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله
چگونه ابو الشّورور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرآت از
او نفی نموده بر فرض جواز آن حال اگر نفسی نقطه قمیص
قبول را از مرآتی از مرایا انتزاع فرماید چه اعراض بر آن جمال
قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شد که این نقطه
مشهوده و کلمه جامعه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم
بهمان حجت و برهان که از ظهور قبلم کَلِّما ظهر من عنده و
نزل من لدنه را مسلم داشته اید حال بهمان حجت و برهان
ناظر شوید و بخواهید ان رأیتم لا تکفروا بالله الّدی
خلقکم بامرہ ان انتم من المنصفین و همچنین بمیرزا اسد الله

ص ۶۰

میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله
و همچنین در رساله جعفریه که مخصوص او از اسماء هویه
نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورة ما نزل لحضرة
الاسد و الفرد الاحد المستشرق بالتّور الصمد اسم الله
الذیان الواحد لله الواحد المعتمد و بعد میفرماید
جلّ ذکره ان یا اسم الذیان هذا علم مکنون مخزون قد

اودعناک و اتیناک عزا من عندنا اذ عین فؤداک لطیف تعرف
 قدره و تعزّ بهائّه و بعد میفرماید عزّ قدره ان یا اسم
 الاجل لا تنظر الی ذلک الحقّ الا بمثل اغنام یدهبه
 راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس
 صمدانیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا الیه
 و این بنده نظریه اختصار ذکر نموده ای اکمه وجود بصر
 بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی
 و بآن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده ای چنانچه
 دیان را دنی میگوئی و فرد الاحد که از اعظم اسماء الهی
 بوده ابوالشور نامیده ای و مع ذلک اعتراض بر سلطان
 یفعل ما یشاء نموده ای حلو مّر شود و یا مرآت حجر گردد
 با اینکه اسد الله انکار حقّ ننموده و حین ورود مدینه الله
 بین یدی العرش حاضر و بآنچه اهل بیان در آن یوم بآن مقرر
 بودند اقرار نموده و مع ذلک ورد علیه ما ورد بلکه اکتفاء

ص ۶۱

باو وحده ننموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب
 مستیقف موجود ملاحظه نمائید قسم بافتاب معانی که
 در آن کتاب بر کلّ مظاهر احدیه فتوای قتل داده با آنکه
 حکم قتل بالمره از بیان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل
 بیان یک دو افتراء بآن بیچاره زده اند و حکم قتل جاری
 نموده اند من غیر اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خیر من الف
 قاتلیه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و
 مبرهنی وارد و بقتلش قیام نموده اند مع ذلک باطراف نوشته و
 چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که
 شاید غل و بغضا در صدور بعضی از متوهمین القا نماید و لکن
 غافل از آنکه و له تحت ظلال اسمه البصیر عباد یشقن الشّعر
 بالشّعرو لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و هم چنین
 بسید ابراهیم میفرماید عزّ ذکره ان یا خلیلی فی الصحف
 ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصحف ان یا اسمی فی البیان
 الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس
 صمدانی جاری شده و حال بابوالدواهی مشهور شده
 با اینکه خود افتخار مینماید که بذکر الله فی العالمین در کتب
 الهی ذکر شده اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و

بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متسم شده به ابوالدواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس

۶۲

مشیت الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یمحو الرحمن ما یشاء و یثبت و عنده ام البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامیکه از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الا لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة میتة و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهد بود چه که کلّ اشیاء بکینونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لا یزال چنین خواهد بود فوالذی تغرد بالعزّ و البهائم که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره‌ای از ذرات وجود ابواب علمی می‌گشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقائی بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد غنائی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عما خلق بین السموات و الارضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تثبث نموده از سلطان اسماء

ص ۶۳

دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم حول امر الله طائفند با کلمات من اتخذتموه من دون الله لانفسکم ولیا میزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر جمال قدم بمجرد وهم ضرّ وارد نیارید قسم بحقّ که اهل هر ملتی از ملل قبل اگر در احتجاب خود از مظاهر عزّ باقیه بمعاذیر نالایقه متعذر شوند

شاید ولكن از برای اهل بیان هیچ حجت و عذری باقی نه
 چه که سلطان احدیه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح
 تبیان فرموده اند بشأنی که کلّ بیان و مانزل فیه را بقول او
 منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی
 للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض
 بالله باین کلمات تمسک جسته و چون لایق نبود که کلماتش
 بعینه ذکر شود لذا ما تحرک علیها قلم الله و مضمون آن این
 است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده
 یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله
 و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود
 نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام خود
 تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این

ص ۶۴

قول حقّ جلّ ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه
 الهیّه را انکار نموده و چنین نفسی ابعده عباد بوده و خواهد
 بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم
 انک انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیه من تشاء
 و لتنزعن الالوهیه عن تشاء الی انک علی کلّ شیء قدیرا
 قل اللهم انک انت رباب السموات و الارض لتؤتین الربویّه
 من تشاء و لتنزعن الربویّه عن تشاء الی آخر ما نزل . حال
 میگوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه
 جاری شده چه میگوئی؟ اگر حقّ جلّ و عزّ را ثابت دانسته‌ای
 سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربویّت را که
 اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسیکه اراده فرماید
 و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البته قادر
 است بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این
 ذکری است که کلیه فرموده اند تخصیص باحدی نداشته و
 ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول
 دانسته‌ای و قدرت محیطه را انکار مینمائی پس چه میگوئی
 در میرزا اسد الله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا
 حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و این بسی واضح است
 که حرف ثالث من یظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از
 حروفات بیان و مرایای او عند الله مقدم بوده چه که خود

نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان
 من ینظره الله اقوی است از کلّ من فی البیان حال
 انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بود یانه اگر او را
 صادق و صاحب بصر میداننی چرا نفسی را که باین علو امتناع و
 سمو ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابو الشّورور نامیدی
 و برقتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحده شهدت عیوب
 النّاس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حقّ اعراض نمود لذا
 این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث
 من ینظره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عند الله
 بوده بنص قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود
 پس چرا جایز نمیدانی که مرآتیی از مرایای لا یحصی از حقّ
 اعراض نماید فبهت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر
 مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر و رقاء بقاء
 بابدع نعمات تغنی فرموده فیا روحا لمن یسمع و یكون فی
 آیات الله لمن المتفکرین بیانہ عزّ بیانہ فوالذی فلق الحبّة
 و برئ النّسمة لو ایقنت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت
 عنک حکم الايمان فی ذلک الظهور لانک ما خلقت الا له و لو
 علمت ان احدا من النّصارى یؤمن به لجعلته قره عینای
 و حکمت علیه بالايمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد
 علیه من شیء " انتهى . میفرماید قسم بمقتدریکه شکافت

حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو
 در ظهور بعد ایمان نمیآوری بآن مشرق آفتاب حقیقت
 هرآینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که
 تو خلق نشده ای مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان
 و هرگاه بدانم یکی از نصاری موفق میشود بعرفان آن جمال
 رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قره چشمهای
 خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان من دون اینکه
 ملحوظ شود از او امری حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید
 که امر الله چه مقدار الطف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیّه
 چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که درباره نفسی از نصاری

که الیوم کافر و مشرک است بمجرد ایمان در ظهور بعد آن سدره
 الهی اورا بالطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و
 منسوب ساخته اند و معدلک این همج رعاع ارض در چه رتبه
 واقف و ناظرند فسحقاً لکم یا ملأ الغافلین فوالذی
 جعل الیوم دلیلہ نفسہ و سلطانہ ما یجری من قلمہ المنیر کہ
 اگر کلّ من فی البیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری
 مؤمن هر آینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم
 نصاری ثابت یمحوا الله ما یشاء و یشبث و عنده امّ الکتاب
 و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است
 نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع

ص ۶۷

اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میسرند و طاعتش را اطاعت
 الله میدانستند و اشتهاش اسمش جمیع دیار را احاطه نموده
 بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه
 آن جمال احدیه قیام نمود و همچنین یهودای اسخریوطی که
 از حرف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود
 تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده
 نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید
 الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی
 للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی
 از کمندش خارج نه الا من شاء ربّک اگر نسیم عدلش مرور نماید
 صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و
 اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ
 عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله یا قوم مطلع نیستید و بمجرد
 وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیعه الهیه را و در
 امر الله تجری ننمائید و خود را بعذاب لا منتهی معذب
 مسازید و از بحر اعظم موج بسراب بقیعه خود را مشغول
 نکنید و از شمس عزّ باقی بظل فانی قانع مشوید بیان حقّ را
 از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه
 مطلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمی
 که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب

ص ۶۸

نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمایص اند یلبسها علی من
 یشاء فضلاً من عنده وینزعها عن یشاء عدلاً من لدنه
 و لا یستل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر و الیوم اکثری از
 اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند
 بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند
 فوالله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عزّ
 رحمانی توقف نمی نمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او
 جلّ و عزّ نبوده اند بلکه بقمیص اسم او تعالی شأنه عارف
 شده اند چنانچه ایامی نگذشته و بنفسه لنفسه ظاهر شده
 او را نشناخته اند و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا
 میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص
 فرموده اند یعنی اسم اعلی با اسم ابهی تبدیل شد و احدی
 عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کلّ من فی الملک
 و صعّدوا الی الله بکلّهم الی ان دخلوا مقرّ عزّ کریم اولئک
 اولیائی تحت ظلال عنایتی وینزل علیهم سکینه من عندی
 و هم علی سرر الاستقلال هم مستقرون اولئک حفظهم الله
 عن رمی الشبهات و هم علی وسائد القدس متکئون و الی طرفی
 ناظرون علیهم فی کلّ حین بهائی ثم رحمتی و عنایتی ثم
 فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله لنفسی و جعلهم
 من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل

ص ۶۹

ربّ الارباب در ظل قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از
 حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید این است نصایح
 قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدّس عن
 العالمین و ای کاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم
 رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی
 خود را از سلسبیل عنایت ربانی و تسنیم مکرمت سبحانی
 محروم مینمودند و بشأنی شبهات برقلوب غیر طاهره وارد شده
 که لن تعرف اياً من ائیّ و اگر قلبی از کوثر بی زوال سلطان
 لا یزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید
 سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت
 برسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است
 معذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینونته مشهود و از افق

أنتى انا حى فى الافق الابهى ظاهر و طالع مجددا ذكر
وصايت و امثال آن مينمايند و بقيه وهم ما ترك من ملل الفرقان
اراده نموده اند انوار شمس يقين را كه در سماء قدس بيزوال
ذوالجلال مشرق شده ستر نمايند نيكو است ذكر اين دو فرد
در اين مقام : اى ضياء الحق حسام الدين و دل
اى دل و جان از قدوم تو خجل
قصد اين دارند اين گل پاره ها
كز حسد پوشند خورشيد ترا

ص ۷۰

بگذاريد اين اقوال لا يغنيه را و باصل امر و ما حَقَّق به الاسماء
ناظر شويد ظهور قبلم مي فرمايد :
اگر ناس ضعيف ملاحظه نميشدند هر آينه ذكر مشيت نمى فرمودم
حال تقديس امر و ارتفاع ما اراد الله لكم را مشاهده نمايد
و قدر و رتبه خود را ملاحظه كنيد كه حال بادل پست ترين
عباد از اهل فرقان تمسك جسته و مستدل شده ايد فوا
حسرة عليكم يا ملا الغافلين . باري ايام ظهور است و حق
چون شمس فى وسط السماء ظاهر و زخرفى از دنيا در ساحت
قدسش موجود نه كه محتاج بوصى باشد آنرا قسمت نمايد و اگر
ميگويند در امرش محتاج بوصى است هذا بغى منكم على الله
المهيمن القيوم چه كه امر طائف حول نفسش بوده و خواهد
بود و لن يفارق منه ابدا ايكم ان تجعلوا الله وزيرا او نظيرا
او ضدا او ندا او وصيا او قرينا او مثالا و در بيان اين
اسامى و ما حددتم به انفسكم جميع را محو فرموده اند اينست
كه ذكر مرايا در بيان من قبل الرحمن نازل شده و آنها محدود
نبوده و نخواهد بود اميدواريم كه از رشحات سماء تقديس
امطار قدسيه بر قلوب غبره مكدره مبذول شود كه شايد از
اشارات ظاهر شده بمنظر مليك اسماء و صفات توجه نمايند
فو الله يا قوم مقصود از ذكر اين براهين متقنه و ادله محكمه
و كلمات غير متشابهه اثبات نفسم نبوده چه كه هر نفسى كه باقل

ص ۷۱

عما يحصى ببصر معنوى فائز شده البته انوار شمس ابهى را كه
در كلشىء على هيئة انه لا اله الا انا العزيز الحكيم تجلّى

فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث
 تالله اذا بیکی قلمی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و عروقی
 و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم
 کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله
 و افتوا علیه بعد الذی ظهر بكلّ الايات و الحجج و العلامات
 فوالله فعلتم ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکتبتم ما شق
 عنه هیکل العظمة رداء الصبر و لكن انتم تمشون علی وجه
 الارض کمن لا ذنب له فافّ لکم یا ملاً المشرکین تالله
 یا قوم ان فی الکذب روایح و كذلك فی الصدق لو انتم تطهرون
 قلوبکم و اسمائکم و تستنشقون لتجدن رائحة الله المهیمن
 القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی
 رسیده که ساذج روحی که اگر محل خطاب ابهی کلمات
 عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید
 باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب
 راعی اغنام شود بگوای فقیر بی صبر اولاً راعی را شناخته‌ای
 و ثانیاً سالها ذئب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر
 الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده‌اید که متابعت
 قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عند الله

ص ۷۲

ارجح بوده چه که بفتوای آن ذئب مظهر ربّ الارباب بتمام
 ظلم شهید شد لعنة الله علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی
 قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود
 و بعد از ظهور و توقف این قوم در امر الهی از نار محسوب
 شده‌اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را
 جاری کن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات کلمات
 اهل حجبات مطهر سازید بگوای بندگان هوی قدمی بسوی
 خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران نمائید ان یا
 قلم القدم دع حینئذ ما اردت ان تذکره لعباد الله ثمّ
 اذکر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآيات الله لیکون
 ذکری للعالمین لعل یفتح بذلك ابصار الذین ارادوا الوجه
 فی العشیّ و الاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی
 فیہ التفت الساق بالساق فوالذی نفسی بیده که بیست
 سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد

منیع مبدول شده که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سید محمد اصفهانی از بیت الله و حصن حبه خارج و بمقر دیگر مستقر و اخوی فوالله الذی لا اله الا هو در صدد قطع سدره ربانیه برآمده الی ان اظهر الله خافیه نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضجیج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمره از جمیع

ص ۷۳

گذشته خارج شد که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فوالله لن یقدر احد ان یذکر ما ورد علینا و لن یتطیع ان یسمعه احد من المحیین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و همچنین دراهم معدوده که از دولت علیه میرسید ما بین کلّ قسمت شده بعد کلّ متفرق شده در اماکن متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابدا بنفسی از احباب و غیره معاشرت ننموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بغض الله سبب و علت اتحاد این دو شده بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهند . دیگر تفصیل بسیار ولکن اشتغال باین ادکار را جایز نمیدانم البته شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا ناس از کلمات کذب فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه باو همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه

ص ۷۴

که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و همچنین رساله در رد الله نوشته که باطراف برده انتشار دهند فوالله الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در رد الله نوشته اند کلّ مثبت

این امر ابداع بوده لو كان النَّاس ببصر الله في كلماتهم ينظرون
و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند
و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع نموده آنما
اشکو بئی و حزنی الی الله اذا یتکلم لسان الله و یقول
هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل
من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الایام التي احاطت المنکرین
و هل من ذی انقطاع یعرفنی بعینی و ینقطع عن العالمین
و هل من ذی بصر لینظر فی امری و ما ورد علی من جنود
الشیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی ببکائی و بما
ورد علی من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یصد
السیوف الرد البغضاء عن وجه الله الملك العزیز الجمیل
ان یا قلم الاعلی قل تالله الحق ما استنصرت من احد
حین الذی حارب معی کل الملل و كان الله علی ذلك شهید
و علیم و کما استنصرت من احد و تأمر به العباد هذا لم یکن
الا لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلك ان الله لغنی
حمید . باری رسایل متعدده در رد سلطان احدیه نوشته اند

ص ۷۵

تالله بطل بذلك اعمالهم و ضلّ سعیمهم فی الدنيا و الاخرة و
هم لا یشعرون و آنچه را سبب و علت اعراض ناس دانسته اند
باین عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ
ذیشعور واضح بوده که این عبد در ما بین معرضین چون
شمس واضح و لائح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی
امید نبود که لیل ادراک شود و همچنین هیچ لیلی گمان
مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جد در قطع سدره
ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم
از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال انه
لهو الغالب علی کلّشیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز
تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که
وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعی جزع و فزع لا یحصی
نمودند ببعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر
اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابداء
بدولت علیه مطلب اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر
شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس

مدینه کبیره هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظا لانفسهم و نساتهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحما لانفسهم حکم بدا نازل حال کدامیک از این امور متعلق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند

ص ۷۶

كذلك صفت لهم السنتهم الكذبة يقولون ما لا يشعرون والله
الذی لا اله الا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند
ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از
قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود
گردد دوسنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلمان
سؤال نموده و اخوی جواب نوشته بعد سید اصفهانی بین
یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند
و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود این بنده
سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم
ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالاخره متعذر شد که
شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را
ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان
موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابدا نفسی شاعر نشد
چه کلّ بحجبات وهمیه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا
مقدار معرضین معلوم شود و معدلک بمنبع و مصدر علم ربانیّه
اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابه که
کلّ آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود
ولکن عمت الابصار احجاب الوهم والهوی و لذا لا یلتفتون الا
الذین جعل الله ابصارهم مطهرا عن الحجاب و هم ببصر
الحديد فی کاشیء ینظرون ای عباد ملاحظه نمائید که ضرّ

ص ۷۷

بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که
ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مبادا از کلمات
جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر فی الجملة
شعور و بصر ملاحظه میشد ابدا ذکر معرضین و ما ظهر منهم
تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من
عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام یشهد بانّه

هو الظاهر الباهر المشرق المضيء في وسط السماء يحكم ما
يشاء ولا يسئل فيما اراد وانه لهو المقتدر المختار واز جمله
نسبت ظلم باين مظلوم داده اند حال در همين فقره تفكر
نمائيد و انصاف دهيد جميع اهل بيان باين عبد ملاقات
نموده و بچشم ظاهر ديده هرگز بضر نفسي راضي نشده
لا فو رب العرش لو انتم تنصفون وقد كان نفس الرحمن في
فم الثعبان عشرين من السنين و معذلك ابدا اظهار نشد
و حال هم اگر اين مكاتيب مجعوله ديده نميشد ابدا اظهار
نميرفت و يشهد بذلك كل من يعرفني و كان على بصيرة منير
بيست سنه اخوي نزد اين عبد بود و احدی از او مطلع نه
ومع قدرت بر او و اطلاع بما في سره و قلبه كمال شفقت در حقش
معمول شد و يشهد بذلك كل الاشياء ان انتم تسمعون ولكن
چون ناس را مقلد و بي بصر يافته اند لذا باينگونه كلمات
اراده نموده اند اين فئه را از بحر البحور منع نمايند و بر جميع

ص ۷۸

اهل بيان و غيره واضح و مبرهن كه اين عبد باحدى معاشرت
در اين ارض ننموده و همچنين در ورود مدینه كبيره الا من
حضر بين يدينا وما تحرك لسانی الا على ما يصعدهم الى
جبروت الامر مع ذلك نوشته اند كه نزد اهل سنة ما را رافضی
ناميده اند فوالله الذي لا اله الا هو كه خود اين نفوس
معرضه نزد اعجام نسبت دون ايمان بسدره رحمن داده اند
و عند اهل سنة و جماعت نسبت رفض حال نفسي خالصا لله يبايد
صدق و كذب را معلوم نمايد و ميزان حق و باطل را بصدق
و كذب همين قول قرار ميدهيم اذا ينادى لسان القدم من
عرشه الاعظم و يقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الاولى في
ظهوره الاخرى و كفر باياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه
و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين
في الواح الله من قلم القدس مكتوبا فوالله در هر وقتی از اوقات
كه در ارض طا و يا عراق و مواضع ديگر حرفی در اخذ اين
طايفه مذکور ميشد اخوي خود از عراق باطراف ميرفتند
چنانچه اكثری شنیده و ميدانند و اين عبد وحده ما بين
اعدا بوده تا آنكه از قدرت ربّانی امر مرتفع شد و جميع از
نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بيرون آمده اول كاری كه

بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمارادوا بعد باطراف نوشته و اراده

ص ۷۹

خود را بارادة الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عبد حکم قتل را که ما بین این فئه شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده البته بنظر بعضی رسیده از جمله سؤال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعه الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فی جوابه این است که سواد آن بعینه ذکر میشود وهو هذا : مقصود از نصرتی که در الواح منیعه ذکر شده معلوم احباء الله بوده که حقّ جلّ ذکرة مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آنرا بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظل حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلک ان ربک لعلیم و خبیر و آنچه حقّ جلّ ذکرة از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز و حی صمدانیه و خزائن حب الهیه اند و لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لا زال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم

ص ۸۰

اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت و بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده ابداء فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله

بوده باری الیوم باید احبای الهی بشانی در ما بین عباد
 ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدایت
 نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابد حق و احبای او
 که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند
 بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده
 و بکلمه ای جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین
 عنایت فرموده و حکمت بمتفرسین و عرفان بعارفین و حب قلوب
 عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و
 نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
 فانیه از شئونات ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه که
 رضوان عز احدیه است وارد گردند و الا آن سلطان قدم
 بنفسه لنفسه مستغنی از کل بوده نه از حب ممکنات نفعی

ص ۸۱

باوراجع و نه از ضرشان ضرری باو واقع کل از امکانه ترابیه
 ظاهر و باوراجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحدا منفردا
 بر مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله
 و وصف و علو و دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک الا کل ذی فطن
 بصیر " انتهی مع ذلک آنچه را خود عامل و فاعل بوده اند
 بحق تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه بر کل واضح است
 که حق یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس
 لاحد ان یعترض علیه و معذلک فوالذی نفسی بیده که اگر
 راضی بضر نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله ان انتم
 تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده اند که این عبد
 درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده
 چنانچه در احیان هر ظهور این کلمات نا لایقه مذکور شد
 چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده اند و من قبله
 بمحمد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه
 اعجمی و هذا لسان عربی مبین حال نفسی در کل ایران
 و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و
 بماهم به یتکلمون . ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم
 بوده و معین این حکم نفس الله الاعظم لو انتم من المستشعرین
 و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه
 جل و عز علما و جهال عصر اعتراضا علی الله بان تکلم

مینمودند حال هم آن کلمات را استماع مینمائید فو الله یا قوم انی لا کون متحیرا فی امری و ما ورد علی فیالیت ما ولدت من امی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیرا و لکن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الامر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثم اخرجوا الاحجاب ولو یکون مرايا السموات و الارضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الايام تالله لن یعادلها کناز الابداع و لا خزائن الاختراع و کان الله علی ذلك شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند و لکن الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا رادا لمشیته و لا مرد لقضائه و انه بکلشیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کل بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین و از جمله نوشته که مقام شمسیه در ظل مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و برهر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او بنفسه لنفسه

تحقق نداشته و ندارد و این فقره برهر آگهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتیکه فو الله الذی لا اله الا هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلما مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن اظهار از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است

فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرفنی عن افق القدس علی العالمین
که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این
همج رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بکلّ اسماء
خود را موسوم فرموده اند و بکلّ صفات موصوف چه از اعلی
مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای
احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریائه :

"الحمد لله الذی انزل الکتاب علی عبده لیکون للعالمین
سراجاً وهاجاً" حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج
فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که
بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیه منیره شبهه القاء

ص ۸۴

نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت
قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم
در حینی که میفرماید انا رب الارباب و انا الارض و التراب
در آن منظر اکبر این هر دو یک رتبه بوده و خواهند بود و این
بیان الطف ارق اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود
چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره " قل تنزلت
حتی قلت اننی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما قلت اننی انا ربّ
و مریب کلّ ذی رب لا ستغفرن الله عن کلتیهما و انی الی
الله ربّی لمن الراجعین " انتهى .

حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس حمیم نوشیده اید
و سبیل قدس مختوم دانسته اید در نار هوی محترق شده و از
اهل رفرف اعلی خود را شمرده اید زهی حسرت که یک آن در
حکمت بالغه رحمن تفکر نکرده اید و در یک حین در امر مالک
یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده اید کلمات رحمن را که
بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب
نفس خود چنان محجوب نموده اید که السن عالمین از ذکرش
عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی
جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم
ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مریب کلّ ربوب
بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید

ص ۸۵

آن جمال قدم خود را بکلّ اسماء نامیده‌اند معذک میتوان گفت که ذره فوق شمس است و یا تراب فوق رب الارباب فانصفوا ان انتم من المنصفين فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عزّه و بهائت که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشأنیکه دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را با اسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکلّ اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید انه لیقدر و لیس لاحد ان یعترض علیه لانه هو المختار و ما سواه فی قبضته الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبار و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایای لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مس کند آن مرایا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر مس نماید دون حب نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود ما بین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ ان الخلق مرایا لطیفه ان یمسها حب یجذب و ان یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین امر ربّه " انتهى اذا تفکروا یا ملأ الغافلین . و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمته عموما فرموده‌اند اگر بتخصیص ناظری

ص ۸۶

بجناب آقا سید جواد خطاب میفرماید قوله عزّ و جلّ که توئی آن مرآت اولیه که لم یزل از حقّ حکایت نموده ای و لا یزال حکایت خواهی نمود و همچنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونة الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه حقّ را دانسته‌اند و همچنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیا علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکلّ اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لن یعقلها الا

المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامیکه در ظل حقّ مستقر باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه میفرمایند عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده " انتهى .

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس

ص ۸۷

مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفا من نمرود الظلم و فرعون الجهل و همچنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لا یزال واحد فرموده اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید بیقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سویکم که در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرمایند قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبیح اوست که او میگوید " انتهى معذک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظل مرآتند اگر مراد از این شمس که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه بیک تجلی از تجلیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقل من حین مبعوث میشوند و من دون ذلک ان المرآت خلقت لانطباع تجلی من تجلیات الشمس علیها ان کانت صافیة و من دون ذلک یحکم علیها حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است

ص ۸۸

که مرایا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص

بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی
 حین الّذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده لیشهد فی کلّ
 ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشمس شمساً ثمّ فی شمس الشمس شمساً
 بحیث لا نهایة لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا
 یزل اقدام العارفين فی الله یا قوم من هذا الظلم الّذی ورد
 علی جمال القدم من الّذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما
 اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم
 بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمس مینماید لذا
 این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق
 شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع
 و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعدا للقوم
 الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جمیع
 این کلمات نظر بآن است که ناس را احمق یافته و اگر از
 شجره عند الله محسوب شود من شجرة التی ینبغی لها ان
 تقطع و تلقی فی النار الا بان یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل
 و یکون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این
 ارض و چه بر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این
 کلمات غروریه از لسان مجعوله کذبہ شرکیه جاری نشده مگر

ص ۸۹

آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع
 و بنغمه اتنی انا حیّ فی افق الابهی بین ارض و سماء ناطق
 دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات
 تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید
 و هذا لم یمکن ابدا لأن ما دونه مخلوق بامرہ و من جعل
 بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیتہ و خلقه
 و بریتہ و عبادہ هل یکون فوق شأن الله شأن لیشتبه احد
 لنفسه و آتہ قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الّذی لا له
 فوق ولا تحت ولا یمین ولا یسار ولا امام ولا خلف و آتہ قد
 خلق الجهات لا من جهة بمشیتہ و الاشیاء لا من مثال
 بارادته و انه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتستحقّ لدونه
 بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه
 لهو المقدّس المنزه المقتدر المطاع . ای قوم بشنوید ندایم
 را و بر جمالم وارد نیاورید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده اید

تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ
من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربانیه که
بر اعلی سدره عَزَّاحدیه تغنی میفرماید و این است قلم قدم که
در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساریست
و این است مخزن لثالی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل
ولا یزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات

ص ۹۰

فضلش محروم منمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب
مشمردید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض
دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویها نموده و مقصودش
از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی
تفرد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه
معلمین اطفال را حروف هجائیه تعلیم مینمایند بهمان قسم
در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیما لیت قومی یعلمون ما صغر
حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری
واضح و مبرهن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد
و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف
ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در ما بین
سموات و ارض بائنی انا نفسه و ذاته و روحه و هیکله و بهائیه
و مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابهی روح من
فی ممالک البقاء فداه بغير رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه
مثل ملاء الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این
طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان
نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند
الا لعنة الله علی المفترین با آنکه جمیع عالم را آثار بدیعه
احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و
معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان

ص ۹۱

نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه
در این ارض موجود کتّاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه
اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرد عبارت مهمی
و چهار کلمه این دعویها نموده اند حال شما انصاف دهید

قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لائح و واضح است معذک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگر چه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابداراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعا نازل شده به بلاد اشتهار یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار از آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شرط محوشد حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لازال این عبد از او مقدس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عزّ ذکره :

"فطوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه ینظره و لا مرد له من عند الله فی البیان " انتهى .

ص ۹۲

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبث جسته اند و بچهار کلمه تعبیر نموده اند چنانچه اعمال حج در سنه قبل متعدد از قلم عزّ صدور یافت و معذک ارسال نشد مگر یک سوره که بسوره حج معروف است هرگز این عبد در اشتهار اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و ائه لناشر امره بید التّاشرات من ملائکة المقرین لابد از خلف سراق عصمت ربانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده اند هذا کذب صراح و حیثند بیره نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند والله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز

اوقات صرف نموده که کلمه ای در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از

ص ۹۳

اعراض از حقّ باآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از اسماء قدس ربانی نازل میشود و کذلک بشأن الایات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعیونکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکونن علی بصیرة منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونن من المریبین شهد الله انه لا اله الا هو و ان نقطه الاولى عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلی العظیم و اگر بمعنی همین آیه بتمامه فائز میشدید ابدا از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و تزل اقدامهم و یکونن من المتوقّفين تالله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر اقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکرین و للراسخین

ص ۹۴

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده اند اگر چه این عبد افتخار باینگونه امور را مفقود صرف و معدوم بحث میشمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید ولیکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ

را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما يظهر من عنده استدلال فرماید چه کلّ دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبته الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهد میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ شأنه جمیع را کافی است که میفرماید اَنّی انا حیّ فی الافق الابهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لائح و مشرقند و حینند یسمع و یری کلّ ما یقال و یرتکب به الخلاق اجمعین و من دون ذلک شهادتیکه در الواح ذکر فرموده اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده اند دلیل واضح لمن کان ناظرا بعین الله ربه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و ان نقطة الاولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است

ص ۹۵

قاطع و لکن لا یزید المتوهمین الا خسارا چه که متوهمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده اند و همچنین میفرماید عزّ ذکره و اَنّی انا العرش البهاء بالحقّ الاکبر قد کنت فوق مطلع یاقوتة السیال فوق الطور و مقصود حقّ در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علو ظهور ارفع امنع اقدس مطلع میشوید و همچنین میفرمایند قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحورا من ماء الاکسیر محمّرا بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفنا من یاقوتة الرّطبة الحمراء ولا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزا حکیما حال سفن یاقوتة رطبة حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه در آئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عند الله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب زینهار دین را بدینار مدهید و یوسف عزّ احدیه را بآلاء دنیا و آخرت مبادله نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بظل رب الایجاد بشتابید که

مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّ کبریائه
واما الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا

ص ۹۶

العین الصّفراء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدر الله
فی الكتاب حضا من ابویه فخشینا ان یرمقهما خلال النار
فی جمال البهاء طغیانا بلا علما حال بسی واضح است که
کلّ بر این جمال اطهر انور ابهی طغیان نموده بشأنیکه
جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت
مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة
مشغول بوده و خواهند بود و لکن لا یسکن قلوبهم الا بشرب
دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة
جمالی فلما اشدّ ظهروهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم
قاموا علی قتلی بطغیان عظیم فلما بلغت الی ذلك المقام
ناد المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الاعلی لا تجعل
امرک محدودا بذکر دون ذکر قل تالله قد نزل البیان کله
لامری البدیع المنیع ولولاک ما نزل حرف من البیان ولا صحائف
عزّ کریم دع الموتی لان الذینهم ما آمنوا بک اموات غیر لحياء
لا یسمعون ولا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الاولین
والاخرین و الذین احیاهم الله بک اولئک فی حبک قرئوا کلّ
الکتب ولن یحتاجوا بشیء سواک لان ظهورک بنفسه جعله
الله حجّة علی العالمین فلما سمعت النداء اکتفیت بما رقم
من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه در این اسم
و ظهور زیاده از آن است که احصاء توان نمود و معذک این

ص ۹۷

همج رعاع این اسم مبارک را بارض طا تفسیر نموده اند چه که
حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را از ارض بها نامیده و آنقدر
شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده
اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض ای ارض یمشی
علیها البهاء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر
چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء
ذکر فرموده و همچنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم
اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انی اسألك من

بهاثک بابهاه و همچنين شهوړکه باسماء جديد ناميده اند
 اول آنرا باين اسم منسوب فرموده اند در هر شىء اگر ملاحظه
 نماييد احسن آنرا باين اسم مذکور نموده اند و معذلك
 ملاحظه نماييد که بغضا بچه رتبه رسیده که اين اسم مبارک
 را بارض تفسير نموده اند که ذرة من ترابها خير منهم و من
 ذواتهم و حقايقهم فافّ لهم و بما فى صدورهم من نار الحسد
 و البغضاء و يحرقون بها فى كلّ حين و لا يشعرون .
 و ديگر جناب قدوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت
 مرقوم فرموده و ارسال داشته ابدا اين عبد اظهار نموده و از
 جمله در اين امر بديع اخبار فرموده اند تصريحاً من غير تلويح
 قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الربّ سرّاً من افق البهاء فى
 ارض او ادنى فقد كان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة

ص ۹۸

البهاء طرزيًا و اذا قامت السموات الجذبية باسطر السّر
 السطريّة فذلك من امرنا لاهل العلماء قد كان طليعا و آن
 الواح مبارکه الآن موجود است و جميع در ذکر اين امر باصرح
 کلمات شاهد و گواه فورب العرش و العماء که حيا مانع است
 از ذکر اين کلمات چه که اين عبد لازال اراده نموده که
 بکلمات قبل شأنى از برای خود ثابت نمايد لانّ شأنى شأنه
 و أنّه مشهود فى وسط سماء الاستقلال و ما من ذى بصر
 الاّ و قد يشهد و يرى و للعمياء ليس له من نصيب قل تالله
 شأنى شأنه و قدرتى قدرته و سلطانى سلطانه و ظهوره
 حجتى و ما جرى من قلمه برهانى كما ان ظهورى حجتى
 و ما جرى من قلمى برهانى ولكن نظر بحفظ عباد نا بالغ
 تحرير ميشود و از جمله نقطه جذبيه جناب طا عليها بهاء الله
 الابهى مدتها با اين عبد بوده و آنى لقای اين غلام بملك دنيا
 و آخرت مبادله نمينمود و ما ارادت ان تفارق عتّى اقل من آن
 ولكن قضى ما قضى و چه مقدار از آيات و اشعار که در اين امر
 بديع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلى غزلى گفته
 و يك فرد آن اينست :

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آيد پديد "

و همچنين در دون اين عبد هم بسيار وصف نموده و فوق جميع

این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ما سواه فداه که کلّ
 در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا
 بخواهید تا بآن فائز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر
 مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلائل در کتاب خود مذکور
 نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق
 شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری
 ای عباد ندای علیّ اعلیّ را در ظهور اخرای او بشنوید و
 جمیع این دلائل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و
 اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع رحمانی تمسک
 جوئید ابدًا بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فائز
 نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی
 جلّ و عزّیان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین
 از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله ابن مریم و من
 قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله
 اعزّاست نزد این عبد از کلّ من فی السموات و الارض و اینکه
 ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و
 اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح
 ما سواه فداه فرموده و مقصود آنجمال الهی آنکه مباد در حین
 ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسک
 جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند . باری

اگر قدری در این ظهور ابداع امنع تفکر نمائید بر اسرار لا یحصى
 مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین
 ظهوری ظاهر نشده اگر چه نظر بعدم استعداد عباد اسباب
 منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الروح عن
 الطین تالله الحقّ الیوم اگر ذره ای از جوهر در صد هزار من
 سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هر آینه
 دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او
 فصل نماید . ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله
 در اهتراز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع
 سراز نوم نفس وهوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده

در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم
اگر سمع ظاهر یافت شود میشنود از این طایفه آنچه از اهل
فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود
و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن
مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حقّ محاربه
نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر
حقّ ظاهر شود چه از اهل بیان و چه از غیر آن چه عبد و چه
حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم
حال ملاحظه نمائید این سخن را در وقتی میگوید که در همان
حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض

ص ۱۰۱

معرض حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجت حقّ
چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که
انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و برقتلش ایستاده و
بعد باین کلمات مشغول شده لاجل توهم ناس مثل اول
ظهور که علمای فرقان سبحة‌ها بردست و در کمال خضوع و
خشوع در معابد بعبادت مشغول و بشانی اظهار زهد
مینمودند که چون اسم حقّ مذکور میشد برمیخاستند و بکمال
خضوع و تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع
برقتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقّش جاری مینمودند
و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حقّ باشیم و حال آنکه
شبهه آمل بوده‌ایم و روزها از حقّ سائلیم هر وقت ظاهر شود
مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا
هورأس مظهر نفس حقّ را بسکین بغی و فحشاء و سیف
غل و بغضاء قطع می نماید و در آن حین با گردن خاضع باین
کلمه ناطق که حقّ هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله
یا قوم شما را نا بالغ یافته که باین گونه هدیانات تکلم می نماید
و اینقدر شما را متوهم یافته که حقّی که بجمیع ظهورات ظاهر
شده فتوی برقتلش داده و در کلّ حین بمحاربه با جمالش
مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرتا و اسفا
علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم

ص ۱۰۲

بالَّذی فو الله لو كنتم مطلعاً علیه لتفرن منه الف منازل
و نسل الله بان یفصل بینى و بینه و یطهر ارض التی اكون
علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسكنننى فی دیار اخری
و انه لذو فضل علی العباد و انه لعلی كلشیء قدير .
بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لائح و تو
بعرفان او الیوم فائز نشده ای بلکه او را با جمیع حجج و براهین
که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمی شمردی معذک
بکلماتش تمسک جسته اراده نموده ای که ریاستی برای نفس
خود ثابت کنی تالله الحق اذا یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم
لا تشعرون مثل شما عند الله مثل اهل فرقان است که بقول
رسول ریاست خود را ثابت نموده اند و بر اعراش عزت و حکم
جالس و بنفس او وارد آورده اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع
ندیده و ادراک نموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان
معلوم چشم پوشیده و بموهوم خود تمسک جسته همین ذلت
تورا کافی است که انکار نموده ای آیاتی را که باین دینت ثابت
شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی
و معذک شاعر نیستی اذا لم یکن لک شأن عند الله الا کشان
الذینهم عرضوا بعد ما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا
ان انت من العارفين تالله الحق عرّ روح الامین رأسه عن
فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلین

ص ۱۰۳

و جلسن حوریات الغرفات علی الرّماذ من ظلمک و انک تکون
فی نفسک من الفرحین تالله الحق ینوح کلشیء فی نفسه
و یبکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی
تذکر المحبوب بلسانک لتشهد علی الناس و تقتل محبوب
الاولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بان بظلمک
قد علق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد
و البغضاء ثمّ بسهام الغل و العناد ثمّ برصاص الاعراض
و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذا ینوح محمد فی الافق
الاعلی و یبکی الرّوح فی الرّفق الابهی ثمّ الکلیم عند
سدرۃ المنتهی ثمّ عیون التّبین و المرسلین . ای مست
باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود
تفکر نما گیرم بر این گروه نا بالغ امر الله را مشتبه نمودی و جمیع

هم تورا من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل
لا فورب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته
و ندارد و اگر ایوم بر سریر یاقوت جالس شوی عند الله بر ارض
هاویه ساکنی فوالله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که
همان ارضی که بر آن جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید که
ای غافل بچه حجت و دلیل حقّ خود را ثابت مینمائی و حقّ
من له الحقّ و به حقّ الحقّ را انکار میکنی فافّ علیک و
علی الذین اتخذوک لانفسهم من دون الله حبیب بحقّ موقن

ص ۱۰۴

نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ
توسعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آئی اراده
میفرمود موجود نبودی مع ذلک متنبه نشدی و باطراف عالم
فعل خود را بحقّ نسبت داده ای تالله نیست در این قلب
مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرّ نفسی راضی نه . ان یا اخی
اسمع نداء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم
یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشا بدم صادق من غلک
و فی قعر البئر نادى و یقول یا اخی لا تفعل باخیک کلّما
فعل ابن آدم باخیه یا اخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی
و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلا لسیف
الاعداء لئلا یرد علیک من ضرّ و کان ان یحفظک فی کلّ
اللیالی و الایام و فی کلّ بکور و اصیل یا اخی تالله الحقّ ما
انطق عن الهوی ان هذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح
عند سدره المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل
من لدن عزیز حکیم کلّما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه
لیفتنن بها العباد حفظاً لامر ربّک تالله رمیت نحوی رمی
الشقاق و کلّما تقربت بک لعل تسکن بذلک نفسک قمت علی
بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله
یا اخی کلّما کنت صامتا عن بدایع ذکر ربی روح القدس
اقامنی علی امره و روح الاعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی

ص ۱۰۵

بالحقّ بین السموات و الارضین ان کان هذا ذنبی فلست
انا اول من اذنب فقد ارتکب ذلک الذینهم کانوا من قبلی

ثمّ الذى سمى بعلى فى ملكوت الاسماء ثمّ بمحمد فى جبروت
القصى ثمّ بابنى فى الملائ الاعلى ثمّ بالكليم فى هذا السيناء
المقدس المبارك العزيز الرفيع يا اخى فانظر فى كتب
التبيين والمرسلين ثمّ ما فى اياديهم من حجج الله وبرهانه
ودلائله وآثاره وظهوراته وآياته ثمّ انصف فى اخيك ولا تكن
من الذينهم ظلموا نفس الله ثمّ استظلموا ليدخلوا الشك والريب
فى قلوب المؤمنين تالله لَمَا عرف اخيك بانك قمت عليه ولن
تسكن نار الحسد فى صدرك خرج بنفسه واهله وحده ودخل
بيتا اخرى وغلق على وجهه باب الدخول والخروج وكان فيه
لمن السالكين ومع ذلك انك انت يا اخى ما سكنت فى نفسك
وكتبت وارسلت ما ارسلت تالله ان القلم يستحى ليجرى
على ما ذكرت وبما افترت على اخيك تالله بذلك ضيّعت حرمتى
وحرمة الله بين العباد فسوف تشهد وترى وان تكون
حينئذ لمن الغافلين اذا قم عن رقد نفسك وهاك وقص
شارب الحسد وقلم اظفار البغضاء ثمّ تطيب من طيب الوفاء
ثمّ غسل بمياه القدس وضع وجهك على التراب بخضوع وخشوع
وانابة ورجوع محبوب وقل اى ربّ انا الذى فرطت فى جنب
اخى فى هذه الليالى والايام وكنت غافلا عن بدايع ذكرك الحكيم

ص ١٠٦

اذا يا الهى فارفع الحجاب عن بصرى لاعرف نفسك واقوم
بشائك وانقطع عما سواك واقبل الى وجهك الكريم ثمّ
اجعلنى من عبادك الذين جعلت لهم مقعد صدق عندك ثمّ
ارزقنى من تسنيم عنايتك وكوثر افضالك ثمّ الحقنى بعبادك
المخلصين الذين ما التفتوا بالدنيا ولا برياساتها ولا بما
فيها وعليها وانقطعوا بانفسهم واموالهم فى سبيل بارئهم
وكانوا من المنقطعين اى ربّ لا تدعنى بنفسى ثمّ خذ يدى
بيد قدرتك ثمّ انقذنى من غمرات النفس والهوى ولهيبها
ثمّ اجعل تلك النار على بردا وسلاما وروحا وريحانا ثمّ
اكتبنى من عبادك المنقطعين اى ربّ وفقنى لخدمتك وتبليغ
آياتك ثمّ اجعلنى ناصرا لامرك وحافظا لدينك وناطقا
بشائك ومعينا بدواع افضالك واکرامك وانك انت المقتدر
على ما تشاء وانك انت العزيز الكريم . اى ربّ لا تخيب من
تمسك بحبل عنايتك ولا تطرد من علق سبابة الرجاء على جلّ

جودک و افضالک . ای ربّ لا تحتجینی عن منبع رضاک
ثمّ ارضنی بالاقرار بما رضیت و نزلته عن غمام فضلک و سحاب
عزّ مکرمتک و انت المعطی فی کلّ الاحوال و انک انت الغفور
الرّحیم . ای ربّ لا تعرّجسدى عن قمیص الانصاف و لا قلبی
عن برد الاعتراف بنفسک الرّحمن الرّحیم . ای ربّ فاجعل
قدمی ثابتا علی صراطک بحیث لا انکر ما دعوتنی به فی کلّ

ص ۱۰۷

آیاتک و الواحک و زیرک و کتبک و اسفارک و صحائف قدسک
المنیع ای ربّ فاجعلنی ناظرا الی شطر مواهبک و راجعا
الی بحر غفرانک فلا تعرنی عن جمیل ثنائک و انک انت القادر
علی ما تشاء و انک انت المقتدر علی ما ترید و ایدنی بان لا انکر
ما حقّق به ایمانی و ثبت ذکرى و رفع اسمی و بعث کینونتی
و ذوّت حقیقتی و کنت من المؤمنین . ای ربّ لا تحرم من
وقف تلقاء مدین رحمتک و تشبث بذیل احسانک و فضلک
ای ربّ اکتب لی کلمة من عندک لا کون متذکرا بها فی
العشیّ و الاشراق و فی کلّ حین کذلک تنطقک لسان المظلوم
فی قعر الجب لعلّ تتخذ الی شطر الانصاف من سبیل اذا
یخاطب الله نسیم قدسه الّذی یهبّ عن شطر العرش و جعله
رسولا من عنده علی العالمین لانه لم یجد فی تلك الايام
من رسول یرسله الی العباد ببشارات امره و یجعلهم من
الذاکرین و المستبشرین لانه وقع فی سجن الّذی انقطعت
عنه ایدى المریدین و ارجل القاصدین و من دون السجن
وقع فی بئر الحسد التی ما اطلع بقعرها الا نفسه المحصی
العلیم الخبیر کذلک قصّ الله من قصص الحقّ بلسانه
الصّادق المتکلم العلیم الامین . ای نسیم صبا چون
قاصدی ملاحظه نمیشود تو برائحه قمیص بها از رضوان بقا
بر مریدین از احبابم مرور نما و بنفثات روح و آیات ظهور

ص ۱۰۸

جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من
علی الارض و تعلق بان پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم
راجع شوند و لکن ای نسیم بانقطاع تمام مرور نما بشأنیکه اگر
ضرّ عالمین بر تو وارد شود صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو

نازل گردد توجه نمائی چه که اگر از جهات حبّ و بغض
ورد و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض مقدّس
نشوی قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز بحمل اسرار ربانی
نگردی کذلک یا مرک لسان ربّک لتکون من العاملين
بگو ای احباب و ای اولی الالباب آخر قدری نظر را از توجه
بدنیا و شئون آن مقدّس نمائید و بدیده بصیرت در امورات
ظاهره و شئون لامعه که از شطر عرش ابهی ظاهر و هویدا
است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر
غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدینه
احدیه الهی کشانید و از بدایع رحمت بی زوالش محروم نمانید
که مباد نعوذ باللّه از مقصود اولیه رحمانی محجوب گردید
و از معرضین در کتاب ربّ الارباب محسوب شوید من دون آنکه
شاعر باشید فنعوذ باللّه عن ذلک یا اولی الالباب جمیع
انبیاء و رسل ناس را بسبیل عرفان جمال رحمن دعوت
نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود
قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب

ص ۱۰۹

و جهت این هیاکل احدیه از غیب بعرضه شهود آمده اند و
جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع را تحمل فرموده اند
شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد عرفان جمال رحمن
نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود او امر و نواهی آن بوده
شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه
اگر بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی
محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشیده و نخواهد
بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح
است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک
نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح
و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع
و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقتهای لا یحصی را
جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی
بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر
و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله
محروم ماند ابداً ثمری با و راجع نخواهد شد و عرفان الله

هم لا زال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه
در جمیع کتب خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب
بلند اعلی و این لطیفه اعزّ قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفین .

ص ۱۱۰

و اگر ببصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل
احدیّه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق
نموده اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته اند جز آنکه عباد را
بشریعه عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیاء نمائید که چقدر
بلایای لا یحصی حمل نموده اند که شاید ناس حجابات وهم را
خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجابات غلیظه
وهمیه در انظار بسیار بزرگ و مهیمن بود لذا هر رسول که از
جانب حقّ ظاهر شد جمیع بر اعتراض بان نفعه ربانیه قیام
نموده اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبیل در سنه
ستین شد ملاحظه شد که چقدر ناس بوهمیّات انفس خود از
شاطی قدس یقین دور مانده اند بشأنی که از خدا جز هوی و
از یقین جز ظن مبین در ما بینشان مذکور نه و چون جمال علیّ
اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعتراض قیام نمودند
تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجابات
وهمیه و سبحات ظنونیه را بنار سدره ربانیه محترق نموده
بعرفان جمال رحمن فائز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه
بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلایای لاتحصی
تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا
آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و
برصاص شرک و بغضاء آن سدره عزّ منتهی را قطع نمودند و آن

ص ۱۱۱

جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرّ بلسان
ناطق مبین باین کلمات محکم و متین تکلم میفرمودند که
ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را
عارف بحقّ میدانند و سالک سبیل یقین میشمزند و در کلّ احیان
بازکار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمیکه یومی از ایام
اوامر ملیک علام را ترک نموده اند و اگر هم از نفسی ترک شده
خود را نادم مشاهده نموده و معذک جوهر رحمن و ساذج

سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید
 مینمایند و ابدا عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه
 و عنایات عزّرحمانیه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را
 از اهل جنّت می‌شمرند در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب
 ربّ الارباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل
 قرب فرض گرفته‌اند پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل
 بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبادا بر جمال
 در ظهور احریم وارد آوری آنچه این گروه در این حین وارد
 آورده‌اند ای اهل بیان فئه فرقان حجتی در دست
 نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایام
 و چون جمال عزّرحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق
 شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم
 که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم

ص ۱۱۲

تصدیق جمال یقین محروم نسازند و مع ذلک در کلّ ایّام
 آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّتش
 چون شمس ما بین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند
 چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیه جمعی مذکور نمودند
 که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان
 باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر
 کذلک اشهدناهم ان انتم من الشّاهدین تا آنکه امر بمقامی
 رسید در حینی که بذکرم توسل می‌جستند جسد را مجروح
 نمودند و در وقتیکه بعرفانم افتخار مینمودند بر جمال معروفم
 رصاص کین انداختند این است شأن دنیا و اهل آن تا آنکه
 روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ اعزّارفع
 اعلی و رفیق اقدس ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای
 روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدعیان
 محبتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند
 اذا ینطق لسان القدم عن افق الابهی و یقول یا ملأ البیان
 هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم
 عنه اذا یقنت بانکم ما آمنتم بنفسی کما ثبت فی حین ظهوری
 بان ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی کما ظهر فی
 ظهور محمد بان ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی کما ظهر حین

ص ۱۱۳

ثم انظروا الی ان ینتهی الامر الی ظهور الاول و كذلك نقلی
علیکم من اسرار ماکان لعل تكونن فی انفسکم لمن الشاعرین
و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی
و مکرمت منیع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال
اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی که من
حجت قرار دادم و بهمان برهان که عند الله مقبول بوده بلکه
بجمیع شئونات احدیّت و ظهورات عزّ صمدیّت و بطونات غیب
لا یدرک و دلالات عزّ لا یعرف ظاهر شده مع ذلک شما ای
ملاً بیان از کلّ جهات باسیاف غل و اشارات بر حول عرش اعظم
جمع شده اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عزّ
منیع وارد آورده اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید
و بطرف حقیقت برفیق اعلی متوجه شوید ملاحظه مینمائید
که از جسد بحدود جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر
آخر تفکر ننموده اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و اینهمه
سیوف فحشاء و رصاص بغضا بر او وارد آید و این بسی واضح
است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم
بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته اید که مشهود
شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه
بآن عامل شده اید استفسار رود در جواب ربّ الارباب چه
خواهید گفت لا والله ابداً قوت تکلم نخواهید داشت چه که

ص ۱۱۴

ایامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجت ظهور و امور وارده را بچشم
خود مشاهده نموده اید و معدلک از جمالی که بقول او کلّ شئونات قبلیه
و بعدیه محقق شده غافل شده اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی
محبوب مانده اید ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس
صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر اعظم
به شیئی از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال
قدم محتجب مانید و همچنین تصریحاً فرمودم که ایاکم ای قوم
اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده
که واحد بیان اول خلق بیان عند الله محسوب و بر کلّ سبقت

داده‌ام و هم چنین بنص صریح فرموده‌ام که ای‌کم ای قوم اگر
 حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما
 ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست
 و درباره کیست چه که ابدأ نفسی از مقصودم مطلع نبوده
 معذک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او
 اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین
 اکتفاء مینمودید بلکه برقتلش فتوی داده‌اید والله در کل
 احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید
 مؤمن نشدید و بحق عارف نگشتید دیگر برقتل و ضرش چرا راضی
 شدید قسم بجمال که از کأس انصاف نوشیده‌اید
 و از بحر رضایم نچشیده‌اید بیمن عدل قدم

ص ۱۱۵

نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور ننموده‌اید ضلالت را
 نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید
 دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که
 بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او
 و اطلاع بما فی سر او در کنف حفظ رحمانیش حفظ فرمود
 معذک برقتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین
 انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه
 در قلوب متوهمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و
 اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین
 یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را ببصر دیده‌اید و
 ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت
 احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عز تقدیسم که آنچه
 درباره این جمال مبین نوشته‌اند حجت است بر کل در کذب
 قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبت‌هائی ذکر نموده که
 کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال
 عز اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر ادراک خود ادراک نموده
 و معذک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده
 و سلمنا که صادقند آیا حق را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید
 و بانه یحکم ما یرید موفق نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته
 این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از

امورات را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئون از کلّ ما سواء ممتاز بوده و خواهد بود مع ذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فافّ لکم یا ملأ المتوهمین قسم بجمالم که حجت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامه‌اش از افق صدق مشرق گشته و ایوم پناهی جز پناهِش نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه و بشنوید ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملأ اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پزمرده گشته تالله الحقّ اریاح رحمت رحمن از شطرا مکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحقّ ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و ایوم خلقی باقی نه چه از اهل ملأ اعلی و چه از اهل مداین بقاء و چه عاکفین لجه اسماء مگر آنکه کلّ لطائف را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملأ کرویین و حقائق انبیاء و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید

جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط کنندگانی که در ملأ فرقان بودند بشانیکه احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند ذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمردید اذا شهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و اللّٰذینهم یطوفن فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الارض بانّی

ما قصرت فى تبليغى اياكم وبلغتكم رسالات الله حين ظهورى
و حين ارتقائى و هذا الحين الذى اظهرت نفسى عن افق
الابهى و القيت عليكم الحكمة و البيان و عرفتكم جمال الرحمن
و اتممت الحجّة لكم و الدليل عليكم و البرهان فيكم و ما بقى
من ذكر الآ و قد القيكم اذا يا الهى انت تعلم بانى ما قصرت
فى امرك بلغت هؤلاء ما امرتنى به قبل خلق السموات و الارض
و بينت لهم مناهج عدلك و اظهرت لهم مسالك رضائك اذا يا
الهى فارحم على هؤلاء و لا تجعلهم من الذين اعرضوا عنى
و انكروا حقى و جادلوا باياتى الى ان سفكوا دمى و قطعوا

ص ١١٨

جوارحى اذا يا الهى ايدهم على امرك ثم انصرهم بنصرتك
و لا تجعلهم محروما عن هذه التفحات التى هبت عن هذا
الرضوان الذى خلقته فى قطب الجنان و لا تمنعهم عن
فوحات التى ارسلته عن افق اسمك الرحمن اذا فاحث يا
الهى فى صدورهم من نور كلماتك نار انجذابك ليقلبهم من
قدرة المحضمة الى يمين عرش رحمانيتك ثم اشتعل يا الهى
فى قلوبهم مشاعل عشقك و اشتياقك ليحترق بها حجابات
التى منعتهم عن ساحة قربك و لقاءك ثم خذ يا الهى ايادهم
بايدى القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم
و الهوى و بلغهم الى مقر الذى قدسته عن اشارات كلما خلق
بين الارض و السماء ثم الق عليهم كلمة التى بها تجذب
افتدة العارفين الى سماء عز الطافك و قلوب المقربين الى هواء
قدس افضالك ثم اجعلهم يا محبوبى من الذين ما منعتهم كل
من فى السموات و الارض عن التوجه الى شطر عنايتك و الاستقرار
على امرك و الاعتراف بحضرتك و الايقان بلقائك اذك انت
الغفور الرحيم المعطى العزيز الناصر الكريم .

باب دوم

لوح مبارك در جواب سائل كه كيفيت اداى
حقّ النَّاس در عالم بعد چگونه است؟

ص ١١٩

قوله تعالى :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي وفي بما اوحى على كافة انبيائه ورسله وبشر
الكلّ بايامه ومنها يوم الذي وعدنا به في محكم كتابه
بقوله جلّ سلطانه يوم يغنى الله كلّاً من سعته وانه هو يومنا
هذا اذ ارى بائه اغنى فيه كلّ من دخل في ظله من سعة
علمه و حكمه بحيث قد اودع فيه زمام العلوم في قبضة اقل
عبيده وفي صفة اذل رعيته اذ تمسك بحبل حبه في ايام
ظهوره والحمد لله الذي يلهم من يشاء بجنود وحيه و يقذف
في قلب من يريد نور علمه لا اله الا هو الظاهر بظهور نفسه
بحيث ما بقى له حجاب الا نور جماله ولا سحاب الا فرط ظهوره
ثمّ الصلوة والسلام على اشرف صفوته وسيد بريته وعلى اله
وعترته ثمّ على اوليائه الذين قاموا بامرهم واستقاموا في حبه
وبعد معروض ميرود كه مكتوب آن محبوب مشهود رفت و مايه
بهجت و سرور شد انشاء الله هميشه اين توفيق رفيق باشد
و اين تأييد مستدام ماند كه گاهگاهی از حال آوارگان بيداي
ناكامی و گمنامی آگاهی خواهند و تفقد نمایند فجزاك الله
احسن الجزاء و وفقك لما يحبّ و يرضى و اينكه سؤال نموده
بوديد كه چگونه احقاق حقّ در عالم بعد موت و ادای حقوق
النّاس در قیامت كبرى كه بيوم الجزاء تعبير شده بتصوير آيد

ص ۱۲۰

و امکان بپذيرد و حال آنكه اين زخارف و اموال و حقوق كه
در حیات باطله مطلوب و مشهود در عوالم بعد موت وجودی
ندارد و بر فرض وجود بصاحبان حقوق نفعی نميدهد و ثمری
نمی بخشد پس چگونه در آن عوالم احقاق حقوق گفته میشود
چنانچه در السنه معروف كه خداوند رحمن گاه میشود كه از حقّ
خود میگذرد و عفو نماید و لكن از حقوق النّاس نمیگذرد تا آنكه ادای حقّ آنها شود •
يا حبيب قلبی از امری سؤال نمودی كه بغایت صعب و مستصعب
است چه كه فهم اين مقام موقوف بفهم و ادراك ايام بعد موت
و عرفان يوم القیام است و ادراك ايندو مقام قلب فارغ میخوهد
و گوش ظاهر لازم هرگوشی لایق اصغاء اين سروش نه گوشى كه
نعره صور و نعره ناقور را از سماء ظهور اصغاء نماید ديگر
چگونه زمزمه طيور را شنود ولى چون در اجابت فرمان آن حبيب
مكرم ناچارم لهذا باختصار مجملی اظهار میدارم و بذکر

بعضی اشباح و امثال اقتصار مینمایم و لا حول و لا قوّة الا بالله
الواحد القهار پس عرض مینمایم که آنچه در این عالم ناسوت
و عالم حدود بهر اسم و رسم و بهر صورت و وصف دیده و شنیده
در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم
با آن عالم دارد و با اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر
جلوه مینماید و رخساره میگذشاید این فنائی که از عالم شنیده

ص ۱۲۱

راجع بصورت و قمیص است نه بحقیقت و ذات و البته حقایق
اشیاء بجلوه‌های مختلفه و ظهورات متغایره حقایقا بعد
حقایق در هر عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند حکمای
بالغین که از رحیق معانی آشامیده‌اند بتجسم اعمال قائل
شده‌اند و لله در من قال حضرت ذو الجلال میفرماید :
سیجریههم و صفهم مطلع وحی رحمن فرموده الناس مجزیون
باعمالهم ان خیرا فخیروا و ان شرّا فشرّ پس معلوم میشود که
عمل باقی خواهد بود و هر وصف هستی خواهد داشت تا آنکه
بنفس وصف و عمل جزا داده شوند پس هر وصفی و هر عملی از هر
عاملی ظاهر شود در هر عالمی صورتی دارد و جلوه مینماید
لیجزی کلّ نفس بما کسبت و انه سریع الحساب و هرگاه بخواهیم
از برای تفهیم این مطلب و تشریح کیفیت ظهورات اشیاء را در
عوالم لا تحصی ذکری نمایم و مثلی آرم که اقرب بفهم و ادراک
باشد بهتر از عالم نوم مثلی بنظر ندارم تا ذکر نمایم التّوم
اخ الموت گفته شد تا برادر را بمشابهت برادر بشناسی پس
ملاحظه نمائید که در عالم رؤیا اموری مشاهده میکنید و بعد از
بیداری در این عالم او را با اسمی دیگر و صورت و وصفی دیگر
تعبیر میکنید و تفسیر مینمائید و بعد هم بمرور ایّام همان قسم
که تعبیر و تفسیر شده مشهود می‌رود پس ای برادر هرگاه
خود از اهل رؤیا بوده و در عالم رؤیا چنین امری دیده‌ای که

ص ۱۲۲

در آنجا اسم دیگر و وصف دیگر داشت و در اینجا هم اسم
دیگر و وصف دیگر دارد پس در عالم بعد از موت هم
همین اختلاف صور را تصدیق نما و یقین بدان که حقیقت و
ذات و احدیّت و صورت و وصف مختلف و هرگاه خود اینمقام

را بعین شهود ندیده رجوع به تعبیرات عارفین از معبرین
 نما که از هر فعل و هر قول تعبیری کرده‌اند و از هر شیء تفسیری
 نموده‌اند اصدق القائلین بذکر رؤیای حضرت یوسف علی ولی
 عصرنا و علیه السلام و بذکر تعبیرات و تفسیرات آن حضرت
 از رؤیای نفسین مذکورین در کتاب ناطق است حال تفکر نمائید
 که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس
 و قمر دیده میشود و برادر بصورت کوکب بنظر میآید و این چه
 عالمی است که بعکس دیده میشود چنانچه شمس و قمر بصورت
 پدر و مادر مشهود رفت و کوکب بصورت برادر ملحوظ شد
 قوله جلّ سلطانه انّی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر
 رأیت هم لی ساجدین و تعبیر این رؤیا وقتی ظاهر شد که
 آنحضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب علیه
 السلام با یازده برادر بر قدم او افتادند پس بعد که این
 مسئله ثابت و محقق شد احقاق هر حقی در هر عالمی بصورتی که
 در آن عالم داده خواهد شد و البته اگر غیر این باشد احقاق
 حق نشده مثلی برای تو میزنم شاید بتعدد امثال آنچه عرض

ص ۱۲۳

شده بفهم نزدیک گردد و مطلب تصدیق شود ملاحظه کن
 هرگاه نفسی در فصل ربیع حبه و هسته از نفسی غصب نماید
 و در بستان خود بذرافشانی کند تا آنکه سبز و خرم شود و
 بالاخره در فصل صیف بمقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان
 عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ
 حقّ مظلوم نماید چه نحو معمول میدارد آیا در عوض حبه و یا
 هسته اخذ میفرماید و یا آنکه نفس شجر را با ثمری که با اوست
 اخذ میکند و تسلیم میدهد البته خواهی گفت شجر را و حال
 آنکه اینصورت غیر آنصورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم
 و وصفی است که در فصل ربیع داشت بلکه آن حبه و هسته
 در فصل صیف بزعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر بعین
 ادا شود برای صاحب ثمری نمیدهد و نتیجه ندارد چه که
 فصل ربیع که هنگام بذرافشانی بود منقضی شد و حبه و هسته
 آلت معطله خواهد بود و این بنظر ظاهر قاصر است که گفته
 شد که وجود ندارد و ثمر نمیدهد و لکن در حقیقت و واقع این
 حبه و هسته موجود و بصورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است

مشهود و بسا میشود که احقاق حقّ در همین عالم شده باشد
و تو آگاه نباشی چنانچه گاه میشود که زخارف و اموال قمیص
قضایا و بلایا میشود و بلا و قضا بصورت مال جلوه مینماید
چنانچه تلف اموال گاه میشود که سبب و علت رفع بلا میگردد و

ص ۱۲۴

در این مقام فرق نمیکند که این تلف اموال باسباب سماوی باشد
و یا آنکه نفسی ظلم کند و بعدا آن اخذ نماید پس چنین مالی
هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تو رفع نموده و بر خود
وارد آورده آیا احقاق حقّی بهتر از این متصور است لا وربّ
العالمین و اگر بخوایم از ظهورات اعمال و افعال و اقوال که
بصورت‌های مختلفه غیر محصوره در عوالم الهی جلوه مینماید
شرح دهم و پرده بردارم بیم آنست که از طرفی نفوس قدسیه
ابدان را بگذارند و بمقاعد عزّرحمن عروج نمایند و نفوس شریه
ظالمه خوفا عما عملوا فی حیاة الباطلة قالب تهی کنند فیا
شوقا الی اخلاق روحانیة و اعمال طیبة و اقوال صادقة نافعة و
ما يظهر منها من سماء مرفوعة و ارض مبسوطة و شمس مشرقة و
اقمار لائحة و کواکب درّیة و عیون صافیة و انهار جاریة و هواء
لطیفه و قصور عالیة و اشجار رفیعة و اثمار جنیة و قطوف دانیة
و طیور متغرّدة و اوراق محمّرة و اوراد معطرّة ثمّ اقول الامان
الامان یا ربّی الرّحمن من اخلاق سیّئة و اعمال شریرة
و افعال غیر مرضیة و اقوال کذبه مضرة و ما يظهر منها که در امکان
بصورت نیران و جحیم و زقوم و ضریع و بصورت تمامی خبائث
و مکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر
میشود الله اکبر بیش از این کشف اسرار جائز نه و اقول العظمة
ثمّ العظمة ثمّ الکبریاء لله الواحد القهار .

ص ۱۲۵

مثلی دیگر از عالم تشریح الهی که مقابل عالم تکوین است برای
تومیآورم و بشرایع الهی مثل را تمام مینمایم شاید بقدری که
بر عوالم الهی آگاهی داری تشابه عالم را بدانی و بیابی
تا توانی در عوالم لا یتناهی جاری نمائی مثل بشرع اسلام
و شرع قبل او میزنم که خود آگاهی داری و نمیتوانی قبول نمائی
هرگاه یکی از نصاری بحسب قانون و زاکون کوبی از شراب

و یا مقداری از لحم خنزیر از مثل خود مطالب باشد و بعد هر دو بشرف اسلام فائز شوند و نواب شرع اقدس بخواهند احقاق حقّ مظلوم نمایند چه نحو معمول میدارند و اخذ حقّ میکنند و حال آنکه در شرع اسلام شراب و لحم خنزیر بکار نمیخورد و قیمتی هم ندارد و برای صاحب حقّ ثمری نمیدهد چاره نداری الا آنکه بگوئی باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آنکه گوئی قیمت او را مطابق آنچه در نزد مستحلین او مقرر و معین است بدهد چنانچه مثل این حکم در بعضی موارد در کتب فقهاء مذکور و مسطور است و اگر بخواهم صد هزار مثل دیگر عارفانه و عامیانه برای تو بیاورم بحول الله و قوته عجزی ندارم و لکن از آن میترسم که بطول انجامد و تو را کسالت اخذ نماید و از آنچه معروض رفت مانی فاختم القول و اقول الحمد لله الّذی هدینا الی عرفان اسمه الاعظم و عرفنا ما لا عرفه الامم " انتهى

ص ۱۲۶

باب سوم

لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح
و نیز از خضر و غیره که شامل سیزده مطلب
است از اینقرار:

مطلب اول:

مقصود از مسیح و اخت که در لوح مبارک نازل شده جمال قدم
جلّ جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالی :
"اینکه از فقره لوح اقدس که میفرماید مسیح فی الرّی سؤال
نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله
و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام
در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند
ایشان همراه بودند در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند
و در لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدمت قائم
بودند و بعد صعود نمودند و ما بین حضرت عبدالعظیم و
شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان
عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بقاء من فاز بلقائی فائز شدند " انتهى
حاجی میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقا خان نوری است جناب

نبیل زرنندی در باره ایشان مضامین ذیل را ذکر فرموده :

ص ۱۲۷

میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بوده که بعدا بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرموده از شدت حبی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده بلقای محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک بود در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند (من زار الاخت و المسیح فی الرّی کمن زارنی) و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه ئی که بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع " انتهى

مطلب دوم

مقصود از خضر در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
" معلم کلیم تأییدات الهیّه بوده که نفس تجلیات امریه الهیّه
است که الان نطق میفرماید و آن در هر عالمی باسمى از اسماء
مذکور و در کتاب الهی بخضر نامیده شد " انتهى

مطلب سوم

ص ۱۲۸

راجع بایام رضوان در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
..... " اگر اهل ارض طرا اراده کنند ذکر ایامی که در بستان
نجیب پاشا که برضوان نامیده شده نمایند هر آینه کلّ قاصر
و بر عجز مقرر فی الحقیقه چشم عالم شبه آن را ندیده و بصر امم
بمشاهده نظیر آن یوم فائز نگشته توجه مقصود عالمیان و ورود
در آن بستان و استقرار بر عرش بیان و ما خرج من فم المشیّه
فی ذاک الان خارج از اذکار عالمیان بوده کلّ الاوصاف من

كَلِّ واصف وكلّ الثنايا من كلّ مشى لم يصل الى التراب الذي
تشرف بقدمه فكيف عرشه العظيم واستوائه المبين وبيانه
التأفد المحيط باري اشراقات وتجليات آن يوم خارج از عرفان
و ادراك عالم است و مخصوص آن بستان باسم دربان مذکور
شده که رضوان باشد و کانت ایام تجلی الرحمن بكلّ اسمائه
علی من فی ارضه و سمائه جمعی از اولیاء بمشاهده و لقاء آن
یوم و ما ظهر فیها فائز گشتند و در ورود و خروج جمال قدم
آیات و بینات الهی ظاهر و باهر و هویدا و نور تجلی ساطع و لائح " انتهى

مطلب چهارم

در لوح ملا علی بجزستانی خطاب بپسر میرزا احمد از غندی نازل قوله تعالی :

ص ۱۲۹

"یا بن از غند طوبی لایبک ثمّ طوبی له انه اخبر عبادى
بظهورى قبل اظهارى ان ربک لا یعزب عن علمه من شیء
انه هو العزیز العلام انا ذکرناه فى الصحیفة الحمراء من قلمى
الاعلی ما یبقی به ذکره بین الذاکار و روحه بین الارواح ان
ربک هو العزیز الفضال "

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

"انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهذا الظهور الذى
به نادى المناد الملك لله العزیز الحمید قد اظهرنا الاحمد
الازغندی و بعثنا المحمد الفروغی لبشرا اهل الارض و السماء
بهذا النور الساطع المبين انا ذکرناهما من قبل بآیات قوت بها ابصار العارفين " انتهى •

مطلب پنجم

جمال قدم جلّ جلاله در لوح مبارک باعزاز احبای اشتھارد
میفرمایند قوله تبارک و تعالی :

"یا سمندر علیک ثنائی اولیای الف و شین را از قبل مظلوم
سلام و تکبیر برسان وارد شد بر ایشان آنچه که بر نفس حقّ
وارد شد انا نامرهم بالصبر و الاضطبار و ندعوا الله ان یخلصهم
من شرّ الاشرار الذین نقضوا میثاق الله و عهده اولئک
عباد زینوا رؤوسهم بكرة الخضراء و البیضاء و افتوا علی الذی

ناحوا فى فراقه وكانوا ان يسألوا الله فى الليلالى والايام

ص ١٣٠

لقائه لعمرالله تجسم اقوالهم و اعمالهم و عقايدهم وجعلهم
من اصحاب السعير " انتهى .

مطلب ششم

ابراء ابرص و اكمه

جمال قدم جلّ جلاله در لوحى ميفرمايند قوله تعالى :
"قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم لكم ما قال من قبل
كذلك وعدتم به فى الالواح ان انتم من العارفين انه يقول
كما قال و انفق روحه كما انفق اول مرة حبا لمن فى السموات
و الارضين ثم اعلم بان الابن حين الذى اسلم الروح قد
بكت الاشياء كلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعد كلشىء كما
تشهد و ترى فى الخلايق اجمعين كلّ حكيم ظهرت منه
الحكمة و كلّ عالم فصلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه
الصنايع و كلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأييد
روحه المتعالى المتصرف المنير و نشهد بانه حين الذى اتى
فى العالم تجلّى على الممكنات و به طهر كلّ ابرص عن
داء الجهل و العمى و براء كلّ سقيم عن سقم الغفلة و الهوى
و فتحت عين كلّ عمى و تزكت كلّ نفس من لدن مقتدر قدير
و فى مقام تطلق البرص على كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان
ربه و الذى احتجب انه ابرص و لا يذكر فى ملكوت الله العزيز
الحميد و انا نشهد بان من كلمة الله طهر كلّ ابرص و براء

ص ١٣١

كلّ عليل و طاب كلّ مريض و انه لمطهرّ العالم طوبى لمن
اقبل اليه بوجه منير ثم اعلم بان الذى صعد الى السماء قد
نزل بالحقّ و به مرت روايح الفضل على العالم و كان ربّك
على ما اقول شهيد قد تعطر العالم برجوعه و ظهوره و الذين
اشتغلوا بالدنيا و زخرفها لا يجدون عرف القميص و انا
وجدناهم على غفلة عظيم قل ان الناقوس يصيح باسمه
و الناقور يذكره و يشهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين " انتهى .

صورت صلاتی که برای برآورده شدن حاجات مشروعه مهمه
از قلم اعلی نازل شده است :
در هنگام شستن دست بگوید :
"ایرب طهرنی عن سواک ثم استعدنی للقائک فی یوم ظهور
جمالک و قیام نفسک ثم قدسنی عما احتجبتنی عن جمالک
المنیر و خلصنی یا الهی لعرفان نفسک العلی العلیم"
در حین شستن صورت بگوید :
"ای رب هذا وجهی اغسله کما امرتني بهذا الماء اذا یا
الهی اسئلك باسمک الذی احتجب عنه العباد الا الموحدون
من بریتک بان تغسل وجهی بماء رحمتک الذی جرى عن
یمین عرش عظمتک لیكون خالصا لوجهک المقدس المشرق
اللمیع ای رب فاحفظه عن التوجه الی غیرک و الاقبال الی

ص ۱۳۲

الذین هم کفروا بایاتک الکبری فی ظهور نفسک العلی الاعلی
باسمک الاقدس الامنع الابدع الابهی و لا تجعلنی یا الهی
محروما عن لحظات اعین عنایتک و لا مایوسا عن نفحات
قدس الطافک و انک قد کنت لمن دعاک مجیبا و لمن طلب
لقاک قریبا و انک انت ذوالفضل العظیم ای رب فاجعله
مستضیئا فی یوم الذی تسود فیهِ الوجوه و مشرقا بانوار وجهک الکریم"
پس از آن خود را معطر نماید و روی بقبله بایستد و هر دو دست
بدرگاه خدا بلند کند و بگوید :
"ای رب اسئلك باسمک الذی به تجلیت علی الممکنات و استعلیت
علی الکائنات بانک کما عطرنتنی بهذا عطرنتی من نفحات
رضوان قدس رحمانیتک و فوحات التی تأتي بها رائحة
قمیص نفسک العزیز المنیر لئلا یجد منی الا روائح قدس فضلک
و احسانک و اكون بکلی مقبلا الیک و منقطعا عن دونک و انک
انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت الکریم الرحیم ای رب یا
محبوبی و مقصودی و رجائی و مالک ذاتی و نفسی فانزل
حینئذ علی عبدک ما ینبغی لسلطان عنایتک و اکرامک و ما یلیق
لبدائع فضلک و امتنانک و لا تحرمنی یا الهی عما قدرته فی

سما مشيتك و هوا ارادتك لاصفيائك الذين اختصتهم
لنفسك العزيز الجميل اى رب انا الفقير قد تمسكت بحبل

ص ۱۳۳

عنايتك و انا الدليل قد تشبثت بحيط عزك و اجلالك و انا
الضعيف قد استقرت الى خيام عز اقتدارك و خباء مجد
حكومتك و سلطانك فها انا يا الهى قمت بين يديك راجيا
فضلك و ناسيا سواك و هاربا عن دونك و مقبلا الى حرم
وصلك و كعبة رضائك هل لدونك من وجود لا توجه اليه
او لسوائك من ظهور لا قبل اليه لا فوجمالك بل كل ذى ظهور
معدوم عند ظهورات انوار قدس كبريائك و كل ذى علو مفقود
لدى شئون عز علوك و ارتفاعك فانزل يا الهى على عبدك
ما يجعله غنيا عما خلق بين السموات و الارضين و انك انت ارحم الراحمين "
دستهای خود را بزیر آورده و یک قدم بسمت قبله پیش رود بایستد و بگوید :
" اى ربّ تجلّ علیّ فى هذا المقام ما تجلّیت به على الکلیم
فى فاران حبک و حوریب عنايتک و سیناء عز رحمانیتک العزیز
المنیع ثم انقطعنى يا الهى عن الاسماء و ملکوتها لثلا
احتجب بها عن الذى خلقها بامر من عنده و انک انت على
کل شیء قدير ثم اسمعنى يا الهى ندائك عن کل الاشجار
كما اسمعته من سدره امرک الذى اصطفیته و ارسلته على العالمین "
یک قدم بیشتر برود و بگوید :

ص ۱۳۴

" اى ربّ تجلّ علیّ فى هذا المقام كما تجلّیت على الروح
لاقوم على ثناء نفسک و انطق بآیاتک بین عبادک الغافلین
لعل بذلك يطهر قلوبهم عن الشک و الریب فى امرک الذى
به انصعق کلّ من فى السموات و الارضین الا معدود قليل
ایرب قدسنى فى ذلك المقام عن الصفات و جبروتها التى
یکون حائلا بینى و بین مشاهدة انوار الذات ثم اسقنى يا
الهى كأس البقاء من اىادى ذکر اسم ربى العلى الاعلى
فى هذه الكرة الاخرى و انک لدو فضل عظیم ایربّ اذقنى
من کوثر الحیوان لاشتعل من حرارة حبک على شأن يشتعل
منى عبادک ثم اجر من فمى سلسیل العرفان فى عرفان
نفسک الرحمن لاستدل به على بریتک الذى اضطربوا على

صراطک الواضح اللائح المستقیم "

قدم سیم را برداشته بیشتر برود بایستد و بگوید :

"ای رب تجلّ علیّ فی هذا المقام كما تجلّیت علی انبیائک
و اصفیائک المقربین ثم انقطعنی یا الهی عن الدنیا و الاخرة
ثم ادخلنی فی جنة لقائک و فی رضوان بهائک العزیز المنیر
ای ربّ فامح عن قلبی کلّ ذکر لا قوم علی ثنائک بین السموات
و الارضین ای ربّ فاغفر جریراتی الکبری و خطیئاتی العظمی
و ما فرطت فی جنب ربی العلی الاعلی و توقفت علی صراطه
الذی احاطت العالمین ایربّ فالبسنی ثوب الغفران

ص ۱۳۵

و خلع الايقان و انک قاضی حوائج الطالبین "

به سجده برود و در سجده بگوید :

"لک الحمد یا الهی علی بدائع احسانک و ظهور الطافک
فی حقّی بحیث علمتنی سبل عرفانک و مناہج هدایتک اذا یا
الهی اسئلك بنور وجهک الذی به استضاء الممكنات و استنار
الکائنات بان لا تجعلنی من الذین سمعوا ندائک و ما اجابوک
و اظهرت لهم نفسک باعلی ظهورک و ابهی طلوعک و ما اطاعوک
ثم اجعل لی مقعد عزّ فی جوار اسمک الرحمن فی رضوان
الذی خلقته فی قطب الجنان ثم الحقّنی بعبادک المقربین
ثم ارزقنی کلّ خیر فی علمک ثم ابتعثنی یوم القيمة بین یدی
مظهر نفسک المتعالی العلی القدير " انتهى
پس از آن سر از سجده بردارد و حاجت خود را از خداوند
بخواهد • انتهى

مطلب هشتم

قبل از اظهار امر :

"بسمی الذی به فتح باب العطاء علی من فی الارض و السماء
ذرات کائنات شاهد و حقایق ممکنات گواه که این عبد از ظهور
و اظهار امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغینه و عناد
نداشته و ندارد • در لیالی ندایش مرتفع و در اسحار حنینش
و در ایام ضجیحش • در کتب سماوی از قراری که بعضی از

احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده ولکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشأنیکه قلم از ذکرش عاجز اگر چه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده ولکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حقّ جلّ جلاله میطلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده تا آنکه در دویم ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الامر الی حین الظهور اذا فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بوده بامر مبرم محتوم برداشتیم و آنچه علّت اتفاق و اتحاد نازل و جاری لا ینکر فضل هذا الظهور الا کلّ غافل محجوب و ظالم مبعوض . الواح نازله مقدّسه و لوح فدا شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لكلّ صادق امین

انک اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه
فضلا من عندی قل الھی الھی لک الحمد بما اسمعتنی
ندائک و عرفتنی ما کان مکنونا فی علمک و مستورا من اعین
عبادک اسئلک یا سلطان الوجود و الحاکم علی الغیب و الشّهود
ان توفقنی علی ذکرک و خدمتک و خدمة اولیائک ثم ایدنی
علی استقامة لا تبدلها شئون خلقک و شبهات عبادک انک انت المقتدر العزیز الوهاب "

مطلب نهم

درباره سرزمین شام در لوح ملا علی بیجستانی نازل قوله تعالی :
"بسمی المظلوم فی دیار بارک الله ارضها و لعن اهلها

فی کتب انزلها من قبل علی النّیین والمرسلین " انتهى •

مطلب دهم

در لوح ملا علی بجستانی راجع بوراث کلیم نازل قوله تعالی :
"ابناء خلیل و وراث کلیم را محض فضل و عنایت از ارض غیرا
باقی اعلی کشیدیم و از شمال وهم بیمین یقین راه نمودیم
یا علی از حقّ بطلب وراث کلیم طرا را بامانت و دیانت و تقدیس
و تنزیه مزین فرماید بعضی در اطراف بما ینبغی عاملند از
حقّ بطلب کلّ را مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع و ارتقااست . انتهى •

ص ۱۳۸

مطلب یازدهم

تعلیمات مبارکه و اعراض نفوس . در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
"یا علی از ضوضای غافلین و زماجیر مشرکین محزون مباش
عنقریب ریات عدل و انصاف در اطراف باسم حقّ مرتفع شود
جمیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد میدانند چه که
فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهرکه
فرائض ایمان مرتعد در اموال ناس من غیر اذن تصرف مینمودند
و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه میشمردند حقوق
هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمینمودند و آن نفوس
همچه گمان میکردند که این اعمال مقبولست مع آنکه بطراز
محبت الهی مزین و بافسر انقطاع مکمل از غایت سادگی
و عدم اطلاع باین اعمال مرتکب و جمیع را من عندالله
میدانستند و این اعمال سبب اجتناب ناس و ضوضاء و اعراض
خلق از حقّ شد حال ازید از سی سنه نارفساد و محاربه
و نزاع و جدال در جمیع اطراف واقطار افسرده و مخمود
مع ذلک هنوز در شک و رینند سبحان الله در الواح الهی
آنچه سبب حزن است نهی شده تا چه رسد باعمالی که علّت جزع و فزع ناس گردد " . انتهى

مطلب دوازدهم

در تفسیر بیان مرحوم سید کاظم رشتی در خطبه کتاب شرح
قصیده . در لوح ملا علی بجزستانی نازل قوله تعالی :
"الحمد لله الذي تجلّى على الكائنات بالنقطة التي كانت
مقدّسة عن الجهات والنقاط وانها لهي التي لا يرى فيها
الا الله منزل الآيات وتنطق في كلّ الاشياء لا اله الا هو
المهيمن على من في الارضين والسموات وانها لهي التي
طرزت بها اللوح في ملكوت الانشاء وزينت جبروت
الاسماء والصفات وحكت عن تلك النقطة في مقام الاسماء
نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء واخبر عنها الكاظم
بقوله الحمد لله الذي جعل ديباج كتاب الكينونة بسرّ
البيينة بطراز النقطة البارزة عنها الهاء بالالف بلا اشباع
ولا انشقاق وانه قد اراد من النقطة الباء وانها اذا اتصلت
بالهاء ظهر الاسم الاعظم الذي به ارتعدت فرائص الامم و
تزلزل من في العالم وبه انصعق من في السموات والارض الا
من شاء الله مظهر البيّنات وانه لمكلم موسى من الشجرة في
السيناء وينطق من افقه الابهي ظاهرا باهرا انه لا اله
الا انا المقدّس عن الاذكار " انتهى .

مطلب سیزدهم

راجع بکتاب مبارک ایقان در لوح بجزستانی ملا علی میفرماید قوله تعالی :

اینکه درباره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند این سنه و سنه
قبل حسب الامر مجدد در حضور عرض شد و بطراز بدیع
مزین انشاء الله یک جلد از آن ارسال میشود تا طالبین
و مقبلین از روی آن بنویسند اگر چه کلّ ما ظهر من عنده هو
حقّ لا ریب فيه ولكن از آنچه نازل شد همان نسخه
اول باطراف رفت من غیر ملاحظه " انتهى .

باب چهارم

لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقیقة قوله تعالی :

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

"وما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كلّ الاشياء
قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم يكن الا
الوجود وكمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكلّ الواجد
وهذا كلّ لا يذكر عنده بعض ولا يقابله جزو والحاصل ان البسيط
الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات انه واجد ومستجمع
بجميع الكمالات لا حد ولا نهاية لها چنانچه فرموده اند
ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود
حكيم از اشياء در عبارت مذكوره كمالات وجود من حيث هو
وجود است و از كلّ دارائی يعنى واجد و مستجمع جميع

ص ۱۴۱

كمالات نامتناهيه است بنحو بساطت و امثال اين بيانات
در مقامات ذكر توحيد و قوت و شدت وجود ذكر کرده اند
مقصود حكيم اين نبوده كه واجب الوجود منحل بوجودات
غير متناهيه شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود
حكماء گفته اند بسيط الحقيقة كلّ الاشياء وليس بشيء من
الاشياء وفي مقام آخر انوار بسيط الحقيقة ترى في كلّ
الاشياء و اين ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار
حديده در كلّ اشياء آيات احديه را مشاهده مينمايند چه كه
جميع اشياء مظاهر اسماء الهيه بوده و هستند و حقّ لم يزل
ولا يزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط
بوده و خواهد بود و اشياء در امكانه حدود موجود و مشهود
چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب في كمال القوة والشدة
لو يجوز ينحل بوجودات غير متناهيه ولكن لا يجوز فما انحل
در اين بيان سخن بسيار است و مقصود حكماء اگر بتمامه
اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطيف
ورقيق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اكتفا نمود
دو مقام در توحيد مشاهده میشود توحيد وجودی و آن اين
است كه كلّ را بلا نفی ميکنند و حقّ را بالا ثابت يعنى غير حقّ
را موجود نميدانند باين معنی كه كلّ نزد ظهور و ذكر او فناي
محض بوده و خواهند بود كلّ شيء هالك الا وجهه يعنى

ص ۱۴۲

مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند **كان الله ولم يكن معه شيء** و الان يكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی **كلّ هالك و فانی** و وجهه که حق است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در **كلّ شيء** آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنرپهم آیاتنا **فی الافاق و فی انفسهم** در این مقام در **كلّ شيء** تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که **حقّ منحل** بوجودات نا متناهیة شده **تعالی تعالی من** ان **ینحل** بشیء او **یحد** بحد او **یقترن** بما فی الابداع **لم یزل** **كان مقدّسا** عن دونه و منزها عما سواه **نشهد** انه **كان واحدا** فی ذاته و **واحدا** فی صفاته و **كلّ** فی قبضة قدرته **المهيمنة** **على العالمين** و در مقامی **كلّ** ما ذکر او **یذکر** **یرجع** الی الذکر **الاول** چه که **حقّ جلّ** و **عزّ** **غیب** **منیع** لا **یدرک** است در این مقام **كان** و **یکون** **مقدّسا** عن الاذکار و الاسماء و منزها عما **یدرکه** **اهل** الانشاء **السبیل** **مسدود** و **الطلب** **مردود** لذا آنچه **اذکار** **بدیعه** و **اوصاف** **منیعه** که از **لسان** **ظاهر** و از **قلم** جاری است **بکلمه** **علیا** و **قلم** **اعلی** و **ذروه** **اولی** و **وطن** **حقیقی**

ص ۱۴۳

و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام **كلّ** **الاسماء** **الحسنی** و **الصفات** **العلیا** **ترجع** الیه و لا **تجاوز** عنه **کما** ذکر ان **الغیب** **هو** **مقدّس** عن الاذکار **کلّها** و **مقر** **نور** **توحید** اگر چه در **ظاهر** **موسوم** **باسم** و **محدود** **بحدود** **مشاهده** **میشود** **ولکن** **در** **باطن** **بسیط** **مقدّس** از **حدود** **بوده** و این **بسیط** **اضافی** و **نسبی** است نه **بسیط** **من** **كلّ** **الجهات** در این مقام **معنی** **چنین** **میشود** **یعنی** **کلمه** **اولیه** و **مطلع** **نور** **احدیه** **مرئی** **كلّ** **اشیاء** است و **دارای** **کمالات** لا **تحصی** و از برای این **کلمه** در این مقام **بیانی** در **کنائز** **عصمت** **مستور** و در **لوح** **حفیظ** **مسطور** لا **ینبغی** **ذکره** فی **الحین** **عسی** **الله** ان **یأتی** به انه **لهو** **العلیم** **الخبیر** .
و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که

مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکماء فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته اند در هر لسان باسمى موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه و کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح

ص ۱۴۴

هرمسیه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکماء از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده اند ولکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا و الذین اقروا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورا بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ماخرج من افواهم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من اقرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حقّ بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید

ص ۱۴۵

قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسجربلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده

که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه
انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم
نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش
بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ
شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه
اظهار نموده اند این مقام قول ولکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا
من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کلّ را نداء میفرماید
ابدا اصغاء نموده چه اگر اصغاء شده بود بذکرش قیام مینمود
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده
و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم
مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام
عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق
انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر
بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عن یشاء ما اراد انه
لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم
الحکیم " در این ایام در یکی از الواح نازل :

"کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت

ص ۱۴۶

وقالت لك الحمد يا اله العالمين كذلك جعلنا اعلامهم
اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربك لهو الحاكم على ما يريد
يا حسين قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام
وجهك تقرب اليه ثم اشرب منه باسم ربك العليم الخبير
لعمرى انه يبلغك الى مقام لا ترى فى العالم الا تجلى حضرة
القدم و تسمع من السدرة المرتفعة على العلم انه لا اله الا هو
المقتدر العزيز القدير هذا يوم ينبغي لكل نفس اذا سمع
النداء من مطلع البداء يدع الورى ورائه يقوم و يقول بلى
يا مقصودى ثم ليك يا محبوب العالمين قل يا ايها السائل
لو يأخذك سكر خمير بيان ربك الرحمن و تعرف ما فيه من الحكمة
و التبيان لتضع الامكان و تقوم على نصرة هذا المظلوم الغريب
و تقول سبحان من اظهر الجارى المنجمد و البسيط المحدود
و المستور المشهود الذى اذا يراه احد فى الظاهر يجده
على هيكल الانسان بين ايدى اهل الطغيان و اذا يتفكر

فی الباطن یراه مهیمنا علی من فی السموات و الارضین استمع
ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة التوراء علی البقعة
الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی
الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین یا ایها السائل قد
ذکر ذکرک لدى الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل
لک هذا اللوح الذى من افقه لاحت شمس الطاف ربک

ص ۱۴۷

العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها انها خیر لک ان کنت
من العارفين نسئل الله ان یؤیدک علی امره و ذکره و یقدر لک
ما هو خیر لک فی الدنیا و الاخره انه مجیب دعوة السائلین
و ارحم الراحمین یا ایها العبد اذا انجذبت من نفحات
اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذى اشرق
من مطلع البقاء توجه الی الافق الاعلی قل یا فاطر السماء و مالک
الاسماء اسئلک باسمک الذى به فتحت ابواب لقائک علی
خلقک و اشرفت شمس عنایتک علی من فی ملکک ان تجعلنى مستقیما
علی حبلک و منقطعاً عن سوائک و قائماً علی خدمتک و ناظراً
الی وجهک و ناطقاً بثنائک ای ربّ ایدنى فی ایام ظهور مظهر
نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السّبحات بفضلک و عنایتک
و احرق الحجبات بنار محبتک ای ربّ انت القوی و انا الضعیف
و انت الغنی و انا الفقیر اسئلک ببحر عنایتک ان لا تجعلنى
محروماً من فضلک و مواهبک یشهد کلّ الاشیاء بعظمتک و
اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدى بید ارادتک و انقذنى
بسلطانک ثمّ اکتب لى ما کتبه لاصفیائک الذین اقبلوا الیک
و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هواء ارادتک و نطقوا
بثنائک بین بریتک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم .

ص ۱۴۸

باب پنجم

لوح مبارک در جواب عریضه جناب

ابوالفضائل گلپایگانی

علیه رحمة الله و بهائه

قوله تعالى :

در عریضه جناب میرزا سید ابوالفضل علیه ۶۶۹ سؤال شده

است : " اینکه درباره جناب فرزانه صاحب علیه عنایة الله مرقوم داشتند حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه هم ارسال نموده اند شاهد و گواه و اما سؤالات ایشان مصلحت نبود که واحدا بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند الناس ولكن در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بکمال ایجاز و اختصار که از اعجاز است ذکر شده است ایشان گویا درست ملاحظه نموده اند چه اگر مینمودند شهادت میدادند که حرفی از آن ترک نشده و بکلمه ان هذا لبيان محکم مبین ناطق میگشتند . سؤالهای ایشان این بوده :

نخست آنکه شت و خشوران مه آبادی با شت زرتشت بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را بر افراشتند و از میان برنداشتند و هر تن که پدیدار گشتند

ص ۱۴۹

بدرستی و راستی پرمان و آئین پیش گواه بودند و سخنی در نابودی آن آشکارا ننمودند و میفرمودند از خدا بما رسیده و ما بیندگان رسانیم چند تن از کیش آوران هندو گفته اند ما خدائیم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامیکه آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیائیم و آنرا از میان برداریم و هر یک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست بودم آئین انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و عیسی میفرمودند و خشوران پیش درستند آنزمان پرمان چنین بود و اکنون چنین است که من میگویم کیش اورتازی فرمود در پیدایش من همگی پرمانها نا درست و پرمان پرمان من است از این گروه کدام را میپسندند و به کدام راهبران برتری میدهند؟

اولا آنکه در یک مقام مراتب انبیا از یکدیگر فرق داشته مثلا در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی از انبیا و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای شریعت او مامور بودند چه که آن احکام منافی آنزمان نبوده چنانچه در صحف و کتب ملحقه بتوریه واضح و مبرهن است و اینکه ذکر نموده که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی پرمانها و آئینها نا درست و پرمان پرمان من است آن معدن و منبع حکمت ربانیه چنین کلمه نفرموده بلکه تصدیق فرموده

آنچه که از سماء مشیّت الهی بر انبیاء و مرسلین نازل شده بقوله تعالی :
 "الم الله لا اله الا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب بالحق
 مصدقا لما بين يديه و انزل الفرقان الي آخر قوله تعالی
 و فرمود کلّ از نزد خدا آمدند و بخدا راجعند در اینمقام کلّ
 نفس واحده بودند چه از خود پیامی و کلمه و امری نگفته اند
 و ظاهر ننموده اند آنچه گفته اند از جانب حقّ جلّ جلاله بوده
 و جمیع ناس را بافق اعلی دعوت فرموده اند و بحیوة جاودانی
 بشارت داده اند در اینصورت بیانات مختلفه جناب صاحب
 بحروفات متفقه یعنی بکلمه واحده راجع میشود و اینکه مرقوم
 داشته اند از این گروه کدام را میپسندند و بکدام راهبران
 برتری میدهند در اینمقام شمس کلمه لا نفرّق بین احد
 من الرّسل طالع و مشرق است و مقام دیگر مقام و فضلنا
 بعضهم علی بعض است چنانچه از قبل ذکر شده آنچه جناب
 صاحب سؤال نموده اند در اینکلمه مبارکه جامعه محکمه
 علیا مکنون و مستور است قوله تبارک و تعالی :

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست
 پزشک دانا است درد را می بیند و بدانائی درمان میکند
 هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی
 و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز

رانید " انتهى .

هر منصفی گواهی میدهد که این کلمه از مرایای علم الهی
 محسوب و جمیع آنچه سؤال نموده بکمال ظهور و بروز در او
 منطبع و آشکار طوبی لمن اوتی بصائر من لدی الله العلیم
 الحکیم و سؤال دیگر صاحب یگانه چهار طائفه در ملک
 هستند طائفه میگویند جمیع عوالم مشهود از ذره تا شمس
 حقّ مطلقند و غیر حقّ مشهود نیست طایفه دیگر میگویند
 ذات واجب الوجود حقّ است و انبیاء واسطه ما بین خدا و
 خلقند که خلق را راهنمایی بسوی حقّ نمایند طایفه دیگر
 میگویند کواکب خلق حضرت واجب الوجودند و بقیه اشیاء
 تماما اثر و فواید آنهایند بشهود میآیند و میروند مانند حوضی

که پر آب میشود کرمها از او تولد میگردد میآیند و میروند
طایفه دیگر میگویند حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق
فرموده که از اثر و فوائد او ذره تا شمس بشهود میآیند و میروند
اول و آخری ندارند چه حسابی و چه کتابی مانند آنکه
باران میآید گیاه میروید و تمام میشود سایر چیزها متمثل
بآن پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده اند
بجهت نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده انبیا بقسمی و سلاطین
بطور دیگر سلوک کرده اند نبی گفته که خدا فرمود مردم مطیع
و منقاد شوند سلاطین با توپ و شمشیر با خلق رفتار کرده اند

ص ۱۵۲

از این چهار طایفه کدام مقبول حق است ؟

جواب :

جمیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده
بود لعمر الله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد چه که
میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که
امروز سلطان ظهور ظاهر و مکلم طور ناطق هر چه بفرماید
اوست اساس متین از برای بناهای مداین علم و حکمت عالمیان
هر نفسی باو متشبه شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور
این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جلّ و عزّ:
"امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لائح
و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع کلّ باید
امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظهر علم و معدن حکمت
ربانی ظاهر شد بآن تشبث نمایند و بآن ناطق گردند پس
معلوم و محقق شد که جواب سؤال در ملکوت بیان از مطلع علم
رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین "

و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است
که فقره دویم اقرب بتقوی بوده و هست چه که انبیا و مرسلین
و سایط فیض الهی بوده اند و آنچه از حق بخلق رسیده
بواسطه آن هیاکل مقدّسه و جواهر مجرد و مهابط علم و
مظاهر امر بوده و فقرات دیگر را هم میتوان توجیه نمود چه که

ص ۱۵۳

در مقامی جمیع اشیاء مظاهر اسماء و صفات الهی بوده و هستند

اینکه از سلاطین مرقوم داشته‌اند فی الحقیقه ایشان مظاهر اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حقّ جلّ جلاله‌اند و جامه که موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز شوند اهل عالم براحه کبری و نعمت عظمی متنعّم گردند و هر نفسی که فی الجملة از رحیق علم الهی آشامید جواب امثال این مسائل را باده‌های واضحه مشهوده آفاقیه و آیات ظاهره و باهره انفسیه بیان مینماید اگر چه الیوم امر دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق سؤال و جواب در اول تسع عهدش منقضی شد . اینست که میفرماید قوله جلّ و عزّ:

"ليس اليوم يوم السؤال اذا سمعت النداء من مطلع الكبرياء قل لبيك يا اله الاسماء و فاطر السماء و اشهد انك ظهرت و اظهرت ما اردته امر من عندك انك انت المقتدر القدير" انتهى .

آنچه صاحب یگانه نوشته‌اند جواب کلّ واضح و مشهود است و آنچه از اسماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه‌های اهل فردوس اعلی را بشنوند و حلاوت ندا را بیابند و باثر آن مشی نمایند یومی از ایام کلمه از لسان مبارک دربارہ ایشان شنیده که دلیل بر آنست وقتی موفق شوند بر امریکه ذکرش بطراز خلود

ص ۱۵۴

فائز شود بعد از ورود عریضه ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند یا عبد حاضر اگر چه جناب مانکچی اقوال غیر را نوشته‌اند و سؤال نموده‌اند و لکن از نامه اش عرف حبّ استشمام میشود از حقّ بطلب او را بما یحب و یرضی فائز فرماید انه علی کلّ شیء قدیر " انتهى .

از این بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور مینماید انه لهو العلیم الخبیر .

سؤال دیگر ایشان در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند و در مذهب مه آبادان و هندو جز اصول طریقه دیگر نیست معتقدند که جمیع قواعد جز اصول است حتی آب آشامیدن وزن گرفتن تمامی امور زندگانی همینطور است استدعا آنکه کدامیک مقبول حقّ جلّ ذکره است ؟

از برای اصول مراتب و مقامات است اصل اصول و اس اسطقتسات معرفه الله بوده و خواهد بود و ربیع عرفان رحمن این ایام است آنچه الیوم از مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر شود

اوست اصل و برکّل فرض است اطاعت او و جواب این سؤال نیز در کلمه مبارکه متقنه عالیّه که میفرماید :

"امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید بوده و هست چه که الیوم سید ایام است و هر چه در او از مبدء امر الهی ظاهر شود حقّ است و اصل اصول امروز بمثابه بحر مشاهده

ص ۱۵۵

میشود و سایر ایام بمثابه خلیج و جداول منشعبه از او آنچه الیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و ام البیان و امّ الكتاب اگر چه جمیع ایام بحقّ جلّ جلاله منسوب است و لکن این ایام تخصص یافته و بطراز نسبت مزین گشته چه که در کتب اصفیا و بعضی از انبیاء بیوم الله معروف در یک مقام این یوم و آنچه در او ظاهر میشود از اصول است و سایر ایام و ما یظهر فیها از فروع محسوب است و این فروع اضافی و نسبی است مثلاً وقتی مساجد بالنسبه الی معرفه الله از فروع محسوب است چه که ثانی معلق و منوط باول است و اصولی که ما بین علمای عصر متداول است که ترتیب داده اند و از آن استنباط احکام الهی مینمایند علی رأیهم و مذهبهم در مسئله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حقّ جلّ جلاله میفرماید کَلُوا و اشربوا حال انسان نمیداند اجرای این حکم فور است و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد بعضی بر آنند بوجود قرینه معلوم میشود یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طوایف خامس از آل عبا علیهم السلام نمود مع جمعی از علماء در عرض راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند جناب عالم مذکور فوراً آنچه با او بود تسلیم نمود شاگردها عرض نمودند سرکار آقا در این مسئله رأی شما بر تراخی بوده چه شد که بفور عمل نمودید فرمودند مؤمن بوجود قراین و اشاره بنیزه های

ص ۱۵۶

اعراب نمودند و در اسلام مؤسس اصول ابو حنیفه که از ائمه سنت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد و لکن رد و قبول الیوم بکلمه الهیه معلق و منوط این اختلافات لایق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت بآن متوجه لیس لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته

و ندارد ان الخادم يعترف بان لا علم عنده ويشهد بان العلم عند الله المهيمن القيوم اليوم آنچه مخالف واقع شود او مردود بوده وهست چه كه آفتاب حقيقت از افق سماء علم مشرق و لائح طوبى از براى نفوسيكه قلوب را از ماء بيان الهى از جميع كدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده بافق اعلى توجه نموده اند اينست فضل اكبر و فيض اعظم هر نفسى بان فائز شد بکل خير فائز است و الا علم ما سوى الله نفعى نبخشیده و نخواهد بخشيد اين اصول و فروع هم كه ذكر شد اين مطالبى است كه علمای ادیان على قدر مراتبهم در او تكلم نموده اند و حال بهتر آنكه باين كلمه تشبث نمائيم كه ميفرمايد ذرهم فى خوضهم انه يقول الحق و يهدى السبيل و الامر لله العزيز الجميل ."

سؤال ديگر ايشان جماعتى قائلند كه آنچه بحكم طبيعى و عقل مقبول است در شريعت جايز و لازم است و آنچه حكم طبيعى و عقل قبول نكرد نبايد كرد و جماعتى قائلند كه آنچه از شرع و شارع مقدس رسیده بدون دليل و عقل و برهان

ص ۱۵۷

طبيعى او را بايد قبول كرد و تعبدا بايد رفتار نمود جواب و سؤال ندارد مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در وضو مسح پا و ساير اعمال مرقوم شود کدام مقبول است از براى عقول مراتب بوده وهست چنانچه حكما در اين مقام ذكر نموده اند آنچه كه ذكرش خارج از اين مقام است لذا از آن صرف نظر شد و اين بسى واضح و مبرهن است كه عقول جميع ناس در يك درجه نبوده و نيست عقل كامل هادى و مرشد بوده وهست چنانچه اينكلمه عليا در جواب اين فقره از قلم اعلى نازل قوله جلّ اجلاله :
"زيان خرد ميگويد هر كه داراي من نباشد داراي هيچ نه از هر چه هست بگذريد و مرا بيايد منم آفتاب بينش و دريائى دانش پژمردگان را تازه نمايم و مردگان را زنده كنم منم آن روشنائى كه راه ديده بنمايم و منم شاهباز دست بى نياز پر بستگان را بگشايم و پرواز بياموزم " انتهى .

ملاحظه فرمائيد بچه واضحى جواب اين فقره از ملكوت علم الهى نازل شده طوبى للمتفكرين و للمتفكرين و للعارفين مقصود از عقل عقل كلّى الهى است چه بسا ملاحظه ميشود بعضى از عقول هادى نيستند كه سهل است بل عقائد

وارجل سالکین را از صراط مستقیم منع مینمایند عقل جزوی محاط بوده انسان باید جستجو نماید و تفحص کند تا بمبدأ راه

ص ۱۵۸

یابد و او را بشناسد و اگر معرفت مبدء که عقل کلّ طائف اوست حاصل شد آنچه بفرماید البته از مقتضیات حکمت بالغه است وجود او بمثابه آفتاب از دوشش فرق دارد اصل شناختن اوست و بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با مقتضیات حکمت الهیه و از جمیع انبیا از قبل و قبل قبل او امر و نواهی بوده از بعض اعمال که مشاهده میشود الیوم مقصود ابقای اسم الهی است و مکافات از برای عامل از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور اگر نفسی نفسی لله برآرد البته مکافات آن ظاهر میشود چنانچه از سماء مشیت الهی بر سید ابطحی این آیه کبری نازل قوله تبارک و تعالیٰ: "وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه" اگر نفسی حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات نازل شده تدبر کند شهادت میدهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ شیء نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب انصافی شهادت داده و میدهد که اگر نفسی در این ظهور اعظم توقف نماید او از اثبات امری از امور یعنی مذهبی از مذاهب خود را عاجز و قاصر مشاهده نماید و آنان که از خلعت انصاف محرومند و باعتساف قائم میگویند آنچه را که لازال اصحاب ضغینه و بغضا گفته اند العلم عند الله العليم الخبير یومی از ایام این عبد تلقاء وجه حاضر فرمودند یا عبد حاضر

ص ۱۵۹

بچه مشغول بودی؟ عرض شد جواب جناب میرزا ابوالفضل را مینوشتم فرمودند بنویس بجناب ابوالفضل علیه بهائی قسمی شده که مردم روزگار باعتساف انس گرفته اند و از انصاف در گریز ظهوریکه حقّ جلّ جلاله او را بکمال بزرگی یاد نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه ذاتش عن الاشیاء و الامثال اعتراف نموده گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست نامیده اند چه مظاهر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله به سب و لعن ناطق

یکی از پیغمبران بزرگ که او را الیوم جهال عجم ردّ مینمایند
باین کلمه علیا ناطق بوده میفرماید آفتاب جرمی است مدور
و تیره سزاوار نبوده و نیست که او را اله نامند و یزدان گویند
حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم
عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند
و نخواهد دانست ملاحظه نمائید بلسان فصیح بلیغ
شهادت داده بر آنچه الیوم حقّ بآن ناطق است مع ذلک
باسم مؤمن نزد این همج رعاع مذکور نه تا چه رسد بمقامات
علیا و در مقام دیگر آن حضرت میفرماید : هست از هستی او
ظاهر و هویدا و اگر یزدان نباشد هیچیک از آفرینش را
هستی نه و بخلعت وجود مزین نه اعاذنا الله و ایاکم من
شرّ الذین انکروا حقّ الله و اولیائه و اعرضوا عن افق شهادت

ص ۱۶۰

له كتب الله المهیمن القیوم " انتهى .

باری از آنچه از قبل ذکر شد بوضوح پیوست که هر عقلی میزان
نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیه اولیای حقّ جلّ جلاله
بوده و هستند الذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط
وحیه و مطالع امره و مشارق حکمته هم الذین جعلهم الله
مقام نفسه فی الارض بهم یظهر ما اراده الله من اقبل الیهم
فقد اقبل الی الله و من اعرض لیس له ذکر عند الله العلیم الحکیم " .
میزان کلیه اینمقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد
یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی
از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جاهل اگر چه بزعم خود
خود را دارای عقول عالم شمرد حال اگر نفسی خود را بین
یدی الله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهر نموده
در آنچه از اول الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده
تفکر کند شهادت میدهد که ارواح مجرد و عقول کامله و نفوس
مهدبه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقة و صدور
منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد
عرش عظمت الهی و سؤال دیگر ایشان مظاهر قبل در دوره خود
یکی گوشت گاوا را حلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی
حلال و یکی حرام کذلک مختلف حکم کرده اند استدعا آنکه

حقّ جلّ ذکره محرمات مذهبی را مرقوم فرمایند .
 بر حسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از
 مقتضیات حکمت چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه
 مراوده مینمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با
 مذهب اسلام لذا بتلویح جواب از سماء مشیت نازل و ارسال
 شد در فقره اول که میفرماید رگ جهان در دست پزشک
 دانا است الی آخر قوله جلّ و عزّ جواب این فقره بوده و هست
 و میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید یعنی
 ناظر بحکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و بحلیت آن حکم
 نماید او حلال است کلمه صحیح حقّ آن است باید جمیع
 بامر حقّ ناظر باشند و بما یظهر من افق الاراده چه که
 باسمش علم یفعل ما یشاء مرتفع و رایة یحکم ما یرید منصوب
 مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه آب حرام است حرام میشود و
 همچنین بالعکس بر هیچ شیئی از اشیاء هذا حلال و هذا
 حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و میشود از کلمه حقّ جلّ
 جلاله بوده این امور واضح است احتیاج بتفصیل نه و
 بعضی از احزاب همچو تصور مینمایند که هر حکمی که نزد
 ایشانست تغییر نمینماید ازلاً بوده و خواهد بود در فقره
 آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالی :

سخن باندازه گفته میشود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان

برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان
 بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند " انتهى .
 مثلاً حزبی بر آند که خمر لم یزل و لا یزال حرام بوده و خواهد
 بود و حال اگر بایشان گفته شود میشود وقتی بطراز حلیت فائز
 گردد بر اعراض و اعتراض قیام نمایند نفوس عالم معنی یفعل
 ما یشاء را ادراک ننموده اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی
 نبرده اند طفل را در اول ایام شیر باید داد اگر لحم
 داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و بغایت از
 حکمت بعید طوبی للعارفین عصمت کبری چنانچه وقتی از
 لسان مبارک استماع شد مخصوص است بمظاهر امر و مطالع
 وحی الهی این فقره باختصار عرض شد چه که فرصت مفقود

است و بمثابة عنقا مذکور و غیر موجود .
سؤال دیگر ایشان در مذهب مه آبادان و هندوانست که
هر که در مذهب و ملتی بهر لون و ترکیبی و بهر صفت و حالتی
باشد همینقدر که معاشر با شما شد با او مهربانی نمائید
و بطور برادری رفتار کنید در مذاهب دیگر اینطور نیست
و مذاهب غیر را اذیت و آزار مینمایند و زجر آنها را مباح دانسته اند
کدامیک مقبول حقّ است کلمه اولی حقّ بوده و خواهد بود
تعرض بنفسی جایز نبوده و نیست اذیت و آزار عباد نزد حقّ
مقبول نه بکرات این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله تبارک و تعالی :

ص ۱۶۳

"ای عباد دین الله و مذهب الله از برای اتحاد و اتفاق
ظاهر شده او را سبب و علت اختلاف و جدال نمائید
در الواح متعدده این فقره نازل و مسطور باید شخص مبین
بکمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القا نماید هر نفس اقبال
نمود و بقبول فائز شد او از اهل فردوس اعلی در صحیفه حمراء
مسطور و اگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه در یک
مقام میفرماید طوبی لمن اصبح قائما علی خدمة العالم
و همچنین فرموده اهل بها باید فوق اهل عالم طیران
نمایند درباره مذهب ضغینه و بغضا و نزاع و جدال کلّ
منع شده الیوم از افق عنایت الهی شمس اشراق نموده
و برجین او این کلمه علیا از قلم اعلی مثبت " انا خلقناکم
للمحبة و الوفاء لا للضعینة و البغضاء و همچنین در مقام
دیگر بلسان پارسی نازل شده آنچه که اکباد مقربین و مخلصین
را بگدازد و شئونات مختلفه را بمطلع اتحاد کشاند و کلّ از انوار
توحید منور و بافق علم الهی توجه نمایند قوله تبارک و تعالی :
"دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه
دانائی جوشیده از او بیاشامید . بگو ای دوستان سرا پرده
یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار
یک دارید و برگ یک شاخسار " انتهى .
و مقام عدل که اعطاء کلّ ذیحقّ حقّه است بدو کلمه معلق

ص ۱۶۴

و منوط است مجازات و مکافات در این مقام هر نفسی

باید بجزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم
 معلق و منوط باینست چنانچه فرموده اند قوله تعالی :
 "خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات " انتهى .
 باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی
 طوبی از برای نفوسیکه لله قیام نموده اند و لله ناطق اند و الی الله راجع .
 سؤال دیگر ایشان در مذهب هندو و زردشت هر که از خارج
 بخواهد داخل مذهب آنها شود راه نمیدهند و مقبول
 ندارند در مذهب عیسی هر که بمیل خود بیاید داخل شود
 راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت
 رسول و موسی اصرار در اینکار دارند و تکلیف مینمایند
 علاوه اگر نکنند دشمن میشوند مال و عیال آنها را مباح میدانند
 کدام مقبول حقّ است؟ بنی آدم کلّ برادرند و شروط
 برادری بسیار از جمله آنکه هر نفسی آنچه از برای خود میخواهد
 باید از برای برادران خود هم بخواهد لذا اگر دوستی
 بنعمت ظاهریه و باطنیه و یا مائدهٔ سمائیه برسد باید بکمال
 محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند
 حصل المراد و الا من دون تعرض و کلمه که سبب حزن

ص ۱۶۵

فی الجملة شود او را بخود واگذارند هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا ما لا ینبغی .
 جناب صاحب یگانه و فقه الله مرقوم داشته اند که ملت هندو
 و زردشت هر که بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمیدهند
 این مخالف است با ارسال رسل و آنچه در کتب ایشان است
 چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود او از برای هدایت
 عباد و تربیت ایشان فرستاده میشود چگونه میشود که طالب
 و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند آتشکده های عالم
 شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الارض را ندا
 مینمودند و بیزدان پاک دعوت میفرمودند و همچنین مرقوم
 داشته اند در مذهب عیسی هر که بمیل خود بیاید داخل شود
 راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند این فقره هم مشته
 شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ قریب به
 سی ملیون مصروف اداره ملیّه ایشان است و مبشرینشان در
 جمیع دیار منتشر و بکمال جد و جهد در تبلیغ دین عیسوی
 مشغولند اینست که عالم را احاطه نموده اند چه مقدار

مدارس و کنائس ساخته‌اند لاجل آنکه اطفال بکسب علوم مشغول شوند ولکن مقصود باطنشان این است که هم تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ نموده منطبع شود

ص ۱۶۶

آنچه را که قصد نموده‌اند هیچ مذهبی باصرار ایشان در ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده . باری آنچه الیوم حقّ است و لدی العرش مقبول آنست که اول ذکر شد انسان از برای اصلاح عالم آمده و باید لوجه الله بخدمت برادران خود قیام نماید از قبول باید مسرور شود باینکه برادرش بنعمت جاودانی فائز شده و الا از حقّ هدایت او را طلب نماید من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا اکراهی احساس کند الامر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم که بر حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و او را بیاییم و بعد از آگاهی و اثبات ما هو علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضرّی باو نرساند و حکیم که نبض عالم در ید قدرت اوست شاید وقتی بعضی اعضای فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضا ننماید و این عین شفقت و رحمت است و بر احدی نیست بر او تعرض نماید چه که اوست دانا و بینا .

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه آبادان و زردشت میفرماید مذهب و طریقه ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است سایر انبیاء مذهب آنها همه حقّ است مانند نزد سلطان از صدر اعظم مقامات متفرقه تا سرباز خبر در نزد خدا دارند هر که میخواهد در دین خود باشد مزاحم احدی نمیشوند هندو

ص ۱۶۷

میگوید هر که گوشت خور است بهر اسم و هر قسم رنگ بهشت را نخواهد دید مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی میگویند هر که دین و مذهب ما را قبول ندارد اصلاً رنگ بهشت را نخواهد دید کدام مقبول حقّ جلّ ذکره است اینکه میفرماید دین و آئین ما برتر و بهتر است از آئین و دین انبیاء مقصود انبیاء قبل از ایشان است این نفوس مقدّسه در یک مقام

متحدند اولهم آخرهم و آخرهم اولهم کلّ از جانب خدا
آمده‌اند و باو دعوت نموده‌اند و باوراجع شده‌اند
کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و در اول این‌ظهور
اعظم از قلم اعلی جاری شده این مراتب در او نازل گشته
طوبی لمن شهد و رأی و تفرس فیهِ حبّاً لله مالک الوری .
و اینکه مرقوم داشته‌اند که هندو می‌گویند هر که گوشت خور است
رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر
که می‌فرماید همه حقّند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای
جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده‌اند
و چه ادراک نموده‌اند هر نفسی الیوم برضای حقّ جلّ فائز
شد او از اهل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است
و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بیابد لعمر المقصود قلم از
ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر طوبی لمن
فاز بالرضاء و ویل للغافلین هر یک از انبیاء که از جانب حقّ

ص ۱۶۸

آمده بعد از ثبوت این مقام بر احدی نیست که لم و بم
تکلم نماید آنچه بفرماید باید کلّ قبول نمایند و اطاعت کنند
هذا ما حکم به فی کتبه و زیره و الواحه .
سؤال دیگر ایشان هندوان بدان آواز دارند که خدا خرد را
به پیکر آدمی آفریده است و نام آن برمه است و آن بجهان
آمده و مایه آبادی شده و ایشان از اولاد اویند زردشتیان
گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید مه آباد
نام اوست ما از اولاد اوئیم چون پیدایش جهان را از شش
گونه بیرون ندانند دو گونه آن این بود که نگاشته‌اند و دیگر
گونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر
از خرس و میمونست هندوان و پارسیان گویند چون بود ما
از خرد است آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم
این گفته ایشان درست است یا نه هر گونه پسندیده دانند
بخردانی رهبر باز نمایند جمیع عالم باراده حقّ جلّ جلاله خلق
شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه بوجود آمده و اوست
مطلع و مکمن و معدن و مظهر عقل و از او خلق بوجود آمده
اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احدی
اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء

و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده
و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی

ص ۱۶۹

مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر بآن است
که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جلّ جلاله
بوده و هست و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول گفته
شد اول و آخر خلق محدود نیست احدی رایحه قدم ادراک
نکند قدم حقیقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم
نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط
نموده اند از انبیاء و اصفیاء و سفرای حق اخذ کرده اند
عالم ذرّهم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و ما دون آن
موهوم و از ظنون و در حین ظهور کلّ خلق در صقع واحدند
و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال
و اعراض مختلف میشوند مثلاً حقّ جلّ جلاله بلسان مظهر
ظهور میفرماید: الست بریکم هر نفسی بقول بلی فائز شد
او از اعلی الخلق لدی الحقّ مذکور مقصود آنکه قبل از القای
کلمه کلّ در صقع واحد و مقام واحد مشاهده میشوند و بعد از
آن اختلاف اظهار شده و میشود چنانچه مشاهده نموده و
مینمایند از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمیتواند
بگوید ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که
بمثابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کلّ بارادة الله خلق
شده اند و از مبدء واحد آمده اند کلّ از او بوده و رجوع کلّ باو
خواهد بود این معنی کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون

ص ۱۷۰

که در فرقان از قلم رحمن جاری شده بر آنجناب واضح و مبرهن
است که آنچه ذکر شد جواب کلّ در یک فقره از فقراتی که از قلم
اعلی جاری شده بوده طوبی از برای نفوسی که مطهرا از
شؤونات الخلق و مقدّسا عن الظنون و الاوهام در ریاض علم
الهی تفرج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند
باسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر
مطلع شوند و ثمرات آنرا بیابند بسیار مسرور میشوند بشأنی که
احزان عالم ایشان را محزون ننماید انشاء الله این کلمه را

بتمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند
میفرماید قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و در صد
آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت
مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم علمی که حکایت
نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیشرو احزاب قبل شوند که
شاید تیرگیهای عالم بر طرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را
فراگیرد اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام
فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه
متحرک و بیاد که میخوابد و باسم که بر میخیزد ایضا انا لله و انا الیه راجعون .
سؤال آخر ایشان الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان
عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد عربی مطرود

ص ۱۷۱

و متروک است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده
و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربیع مسکون مرغوب
و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل ممتاز
است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان
و غیره زیاده بر زیاده مرغوب افتاده بهتر آنکه حقّ جلّ ذکره
بعد الایام اغلب بلسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون
جذب قلوب را بهتر میکند استدعا آنکه جواب عرایض فدوی
بلسان پارسی صرف عنایت و مرحمت شود . فی الحقیقه لسان
پارسی شیرین و محبوب است و بعد از عرض این فقره
در ساحت امنع اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در
ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آنرا درک ننموده اند
باقلام مختلفه و السن لا تحصی معنی و ترجمه آنرا ننموده اند
و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست
و آنچه گفته و بگویند باندازه خود بوده و خواهد بود و علی شأنهم
و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آنه علی ما هو علیه لا یعلمه
الا الله الفرد الواحد العلیم امروز جهان خدا و جهان
کدخدا و جهان باری و جهان پناه ظاهر و هویدا جمیع
آذان باید مترصد باشند که باصغاء آنچه از ملکوت اراده ظاهر
شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب
علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مرزوق آید لعمر المقصود

امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز لسان است طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین و طوبی از برای عارفین امروز روزیست که انسان میتواند کسب مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی دربار هر نفسی جاری شده بطراز قدم مزین است ایضا طوبی للفائزین و اینکه صاحب یگانه نوشته اند چون این زمان دلبر پاریسی زبان آمد عربی مطرود و متروک است در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قوله جلّ عزّ اجلاله تازی و پاریسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این از هر دو میآید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران هویدا است هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است . انتهى

فی الحقیقه نور حقیقت از افق بیان الهی مشرق و لائح است احتیاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست در حلاوت لسان پاریسی شک و شبهه نبوده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بسیار چیزها است که در پاریسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدل بر او باشد وضع نشده هیچ لسانی در ارض بوسعت و بسط عربی نبوده و نیست این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر شد و الا معلوم است امروز عالم از آفتابیکه از افق ایران

طالع و لائح است منور در اینصورت این لسان شیرین را هر چه وصف نمائید سزاوار است . جمیع سؤالات جناب صاحب ذکر شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضاء نماید ملاحظه نمایند باسی نیست و همچنین آقایان آن ارض مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهه ملاحظه فرمایند محبوب است . این خادم از حقّ جلّ جلاله میطلبد عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید اگر چه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطر حفظ میکند اوست سراج و حاج حقّ امرای ارض را از نورش منور فرماید ان الخادم یسئل الله بان یوفق الکلّ علی ما یحب و یرضی انّه لمالک الاخرة و الاولی لا اله الا هو المقتدر القدير " انتهى .

باب ششم

قسمتی از لوح مبارک جمال قدم جلّ جلاله که
شرح و تفصیل نزول لوح مبارک رئیس و شرح
شهادت جناب بدیع و شهدای دیگر و مطالب
مهمه سائره در آن نازل گردیده است
قوله تعالی

ص ۱۷۴

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی
الحمد لله الذی وفى بالوعد و انزل الموعود من سماء مشیّته
و اظهر ما کان مسطوراً من قلمه الاعلیّ فی کتبه و صحفه و زبره
و الواحه قد قام القیام و اتت الساعة و ظهر الصراط و سرت نسمة
الله و فاح عرف قمیصه رغماً لملأ البیان الذین نقضوا میثاق
الله و عهدده و ارادوا ان یعمروا بیوت الظنون و الاوهام
بایادی الظلم و الاعتساف کما عمروها من قبل تبا لهم و سحقاً
لهم و بعداً لهم یا ملأ الاوهام تالله قد انار الافق الاعلیّ
و ظهر ما لاتستره حجبات انفسکم و لا اوهاکمم انه قد ظهر بسلطان
من عنده و خرق السبحات و الحجبات باصابع القدرة علی
شأن سمع الملأ الاعلیّ صوت خرقها اتقوا الله یا معشر
العافلین لا تصدوا الناس عن السبیل و لا تمنعوهم عن الدلیل
هذا یوم فیه ماج ببحر العلم و هاج عرف الله المهیمن القیوم
خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ باقوالکم و افعالکم ان الخادم
ینصحکم لوجه الله یشهد بذلك کلّ منصف بصیر و الصلوة و السلام
و التکبیر و البهاء علی الذین شربوا رحیق الاستقامة و قاموا
علی خدمة الامر بالحکمة و البیان و شهدوا بما شهد به لسان
العظمة قبل خلق الاشیاء اولئک عباد و صفهم الله فی الفرقان
و فی البیان طوبی لذی اذن سمع و لذی بصیر رأی و ویل لكلّ

ص ۱۷۵

خادع مکار الذی اتخذ الوهم لنفسه ربّاً من دون الله و یمنع
الناس عن فرات رحمة ربهم الغفور الکریم .
عرض میشود نامه آنجناب باین خادم فانی رسید بعد از قرائت
و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده تلقاء وجه حاضر و بعد از

اذن آنچه در نامه بود بشرف اصغاء فائزگشت و این کلمات
 عالیات از سماء عنایت منزل آیات نازل قوله جلّ جلاله :
 "انا المظلوم الغریب یا ایها الناظر الی الوجه نامه ات نزد
 مظلوم حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود لله الحمد
 رحیق عرفان را نوشیدی و بافق رحمن توجه نمودی در ایامیکه
 افنده و قلوب از ظلم مشرکین مضطرب و ارکان بیت از اعتساف
 علما متزلزل در اول هر ظهور از مظهر الهی و مشرق وحی ربانی
 اعراض نمودند و فتوی بر سفک دماء آن نفوس مقدّسه دادند
 هجرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه از مکّه سبب که بود و
 علّت چه و صعود حضرت روح بفلک چهارم از دست که ؟ بقسمی
 بر آن حضرت سخت شد که ید قدرت او را صعود داد و بفلک
 چهارمش برد بعمامه و ردا باب حقّ را بکمال ظلم و اعتساف
 بستند و باب عزت و ثروت باسم آنحضرت از برای خود گشودند
 اگر نفوس مطمئنّه در امورات قبل تفکر کنند لعمر الله بمثابه
 فاقدین بر مظلوم عالم نوحه و ندبه نمایند هنگام حرکت از زوراء
 کلّ را اخبار نمودیم بارتفاع نعاق در آفاق جمیع از خوف

ص ۱۷۶

و اضطراب خلف حجاب ساکن و حقّ وحده بر امر قیام نمود
 و چون اشراقات انوار آفتاب توحید پرتو افکند و عالم فی الجمله
 روشن و منیر گشت از خلف حجاب بیرون آمده اول بر نفس حقّ
 اعتراض نمودند و بسیوف اعراض بر سفک دم مطهرش قیام کردند
 این است شأن ناس ان اعتبروا یا اولی الالباب یا ایها
 المشتعل بنار محبة الله حمد کن محبوب عالم را که بنعمت باقیه
 دائمه فائز شدی و آن ذکری است که از قلم اعلی در باره تو
 جاری شد آنچه دیده میشود البته او را فنا اخذ نماید مگر
 کلمه ای که حقّ جلّ جلاله بآن تکلم فرماید از حقّ بطلب تو را
 مؤید نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست معادله نمینماید بکلمه
 او خزائن ارض و دفائن آن ان اشکر و قل لک الحمد یا من
 ذکر تنی و لک الثناء یا من بیدک زمام ملکوت السموات و الارضین انتهى .
 دیگر خادم چه عرض نماید حقّ شاهد و گواه است که ارکانش
 متزلزل و قلبش مضطرب چه که دیده میشود بعضی از عباد
 جاهل که خود را عالم فرض گرفته اند در جمیع قرون و اعصار
 بر مطالع نور احدیه اعتراض نموده اند و بکمال عناد در اطفاء نور

الهی ساعی و جاهد بوده اند و بعد که امر مرتفع میشد بدو دست اخذ مینمودند و باسباب زهد زمام ناس را بدست میآوردند چنانچه دیده و شنیده اند ولهم الاشباه و الامثال

ص ۱۷۷

فی هذه الايام نفوسی که ابدا اطلاع از این امر نداشته حال بظلم و اعتساف قیام کرده و دعوی اطلاع کامل نموده اند و نفوس ضعیفه را از شریعه ربانیه منع مینمایند و بغدیر منته ترغیب و تحریض میکنند حقّ عباد را حفظ فرماید و از وساوس آن نفوس محفوظ دارد یعنی منافقین از اهل بیان اعاذنا الله و ایاکم یا معشر الموحدين من شر هؤلاء . این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که اولیای خود را مؤید فرماید تا از بحر معانی کلمات الهی بیاشامند و از نار مشتعله در آن بشأنی مشتعل گردند که همزات شیاطین ایشان را از مالک یوم الدین منع ننماید در کاف و راء نعیق مرتفع و مطلع ظنون و نفاق بکمال مکر و حیل و کلمات جعلیه نفوس ضعیفه را از مالک احدیه منع نموده و بناحیه کذب دعوت مینماید و مع آنکه ابدا از این امر اطلاع نداشته و ندارد محض هوی از مالک اسماء اعتراض جسته و در تیه اوهام سرگردان از حقّ میطلبم او را هدایت نماید و از رحیق معانی و سلسبیل راستی محروم نسازد و از دریای آگاهی قسمت عطا فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا در کتاب اقدس که از ملکوت مقدّس الهی در اول ایام سجن نازل ذکر ارض کاف و راء و ما یحدث فیها از قلم اعلی جاری و ثبت شد و تا حال مستور و لکن ناعق آن ارض در این سنه بکلماتی تکلم نموده که کادت السموات یتفطرنّ منه

ص ۱۷۸

و تنشق الارض و تخرّ الجبال هدّاً حقّ انصاف عنایت فرماید و عدل و راستی بخشد امثال آن نفوس هزار و دویست سنه بل ازید ناس را بجابلقا و جابلسا دعوت نمودند و هر نفس آگاهی که این کلمه را ردّ نمود و مردم را اخبار کرد که حضرت قائم علیه السلام در اصلاست و باید متولد شود فتوی برقتلش دادند و خونس ریختند قسم بآفتاب افق بیان ربنا الرحمن که از جمله نفوس همین ناعق ارض کاف و راء است چه که بر

قدم آن نفوس مشی مینماید . باری چه مقدار از نفوس مقدسه بفتوای آن نفوس جاهله غافله کأس شهادت نوشیدند آنچه ذکر شد جمیع اولیاء و دوستان الهی گواهی میدهند بر صدق آن . بگمان خود نصرت امر حق مینمودند و ناس را بسبیل مستقیم هدایت میکردند و حال آنکه آن سبیل سبیل جحیم بود نه صراط مستقیم آیا ناس را چه سکری اخذ نموده که تا حین بر حيله و مکر گروه منافقین اطلاع نیافته اند . آنحضرت دوستان الهی را آگاه فرمایند که خود را از مظاهر حیل و نفاق و مطالع خدعه و فریب با اسم حقّ جلّ جلاله حفظ نمایند و از آن قوم مطمئن میشوند چه که مشاهده میشود چون از نفسی مأیوس شوند یعنی اوهاماتشان در او تصرف ننمود و تأثیر نکرد بلباس دوستی درآیند و بکمال محبت و مودت در ظاهر معاشرت نمایند و مقصودشان آنکه فرصت یابند

ص ۱۷۹

و القا کنند آنچه را که در قلوبشان مستور است در هر حال اجتناب لازم با سبب دوستی اساس دشمنی را محکم نمایند اقبالشان اعراض و شفقتشان عداوت و صمیشان خدعه و نطقشان فریب بگوای بیخردان فوارس مضمار انقطاع امروز جز حقّ نبینند و جز حقّ نشناسند و جز حقّ نگویند چه که یوم یوم الله است لا یدکر فیه الا هو الیوم اگر نفسی بغیر حقّ نطق نماید و ناظر با سماء موهومه شود او لایق این مقام و این ذکر و این امر نبوده و نیست بگوئید ای غافلان از خدا بترسید و ناس بیچاره را بدام میندازید بگذارید بقوادم انقطاع در این هوا طیران نمایند و بکمال انبساط در این بساط وارد شوند . یا لیت القوم یعرفون و یعلمون چندی قبل در یکی از الواح این کلمه علیا از لسان مالک وری جاری و نازل قوله تبارک و تعالی :

"ای عبد حاضر آیا این خلق تفکر نمینمایند در عظمت این یوم امروز روزیست که بزرگی آن در جمیع کتب الهی از قلم اعلی مذکور و مسطور است اگر چه ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع نور الهیه در مقامی بایام الله مذکور و لکن این ایام در جمیع کتب تخصیص یافته و مخصوص است بحقّ جلّ جلاله چنانچه بخاتم انبیاء میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین و همچنین الملک یومئذ لله و جاء ربک و الملک صفا صفا و امثال آن و بکلیم

میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم
 بايام الله جميع رسل را باين يوم مبارك بشارت میفرماید مع
 ذلك گاهی مرآت هنگامی وصی و وقتی ثمره میگویند باين
 اسماء عاکفند و شاعر نیستند يتكلمون و لا يشعرون يقولون
 و لا يفقهون قل موتوا بغيظكم هذا يوم الله لو انتم تعرفون
 و هذا امر الله لو انتم تنصفون قد ظهر ما كان مكنونا في
 علم الله و مسطورا في كتبه و به ظهر كل امر محتوم و كل سر مخزون " انتهى .
 حال از پستی نفوس ذباب بر رب الارباب اعتراض نموده غراب را
 از عالم معانی قسمتی نه و ذباب را از ترنمات الهی نصیبی نه
 این میدان را فوارس عرفان باید تا باسم حق جلّ جلاله مرکب
 همت رانند سبحان الله بعضی از نفوس محض هوی تکلم نموده
 و مینمایند چه که از خمر اوهام نوشیده اند و غیر الله را ربّ اخذ
 کردند در بادیه های ظنون مشی نمایند و باوهمات خود
 ناس را گمراه کنند اگر خادم در این مقامات آنچه شنیده عرض
 نماید البته اوراق سجن کفایت ننماید آیاتی که در اول ورود
 سجن در کتاب اقدس نازل ذکر میشود که شاید غافلین بشعور
 آیند و نائمین متنبه شوند و قاعدین قیام نمایند قوله عزّ بیانه
 و جلّ مقامه ان يا ارض الكاف و الرّاء انا نریک علی ما لا یحبه
 الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العليم الخبير و نجد

ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین
 لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید
 یدکرونی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم
 شبهات المریین اولئک ینظرون الله باعینهم و ینصرونه بانفسهم الا انهم من الرّاسخین " انتهى .
 وقتی این آیات نازل که ذکر ناعق آن ارض نبوده و کتاب
 اقدس ده سنه قبل آن نازل و کلّ مطلعند لازل نفوس جاهله
 خود را برداء و عمامه میآراستند و در لباس علم باب آن را سد
 مینمودند آیا کدامیک از روایات و احادیث و اخبارشان صدق
 و مطابق بوده عباد بیچاره از جهل آن نفوس غافله قرنهای
 در تیه اوهام و ظنون سائر باری لوجه الله گفته میشود که
 شاید بنیان وهم را تجدید نمایند و اساس ظنون را بر ارض نگذارند

امروز باید بقوت خلیل آفاق سلاسل تقلید را بشکنند و اصنام
اوهام را از هم بریزند گوش را باید از آنچه شنیده‌اند مقدّس
نمایند از گفتگوها بگذرند از اقوال بافعال توجه نمایند
بفرماید ای غافلان من قام علی الامر و من الّذی دعا الکلّ الی
الافق الاعلی فی ایام فیها اضطرت افئدة اولی النهی
سبحان الله امروز را چه دانسته‌اند و از این ظهور اعظم چه
ادراک نموده‌اند هذا یوم فیہ لا یذکر الا هو و لا ینبغی لاحد
ان یتمسک بالامثال و الاشباح و الاسماء هذا یوم نطقت بثنائه

ص ۱۸۲

کتب الله و شهد له النبیون و المرسلون . انسان متحیر
است که چه ذکر نماید حزب شیعه که خود را اعظم و اعلی
و اتقی از جمیع احزاب عالم می‌شمرند نزد اشراقات انوار آفتاب
ظهور واضح و مبرهن شد که پست‌ترین احزابند چه که
بفتوای آن نفوس محبوب عالمیان را در ارض تا شهید نمودند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین . باین هم قناعت نمودند
فتوی برقتل جمیع نفوس مقدّسه دادند چه مقدار از اطفال و
نساء که از ظلم آن نفوس شهید شدند و چه مقدار که بی محل و
ماوی و بی مربی ماندند حال تازه جمعی از کذابهای عالم
جمع شده‌اند و در صدد ترتیب اساس قبل بوده و هستند
ناعق ارض کاف و راء و ناعقین اخری برآند که انوار آفتاب
راستی را بغمام ظنون جدیده ستر نمایند و دوسه هزار سنه
دیگر بردّ و قبول و اعراض و اعتراض و سبّ و لعن یکدیگر بر منابر
و مجالس مشغول شوند قسم بآفتاب افق تقدیس این عبد از
این ادکار خجل و منفعل است جمیع علمای عصر که هر یک
در ایران پیشوا بودند و صاحب منبر و محراب عرف حقیقت را
علی قدر سمّ ابره نیافتند چه اگر یافته بودند این ظلم جدید
لا مثل له در عالم واقع نمیشد محض هوی و ریاست تکلم نمودند
بآنچه که سبب و علت شهادت مقصود عالم نقطه اولی روح ما
سواه فداه گشت چه اگر آن ادکار مجعوله نبود حقّ و اولیائش

ص ۱۸۳

شهید نمیشدند جمیع علماء در سنه اول ذکر نمودند که جمیع
علما از قبل و بعد براین بوده‌اند که آنحضرت باید از جابلقاء

و جابلساء ظاهر شود و حال این حزب میگویند در شیراز متولد شد لذا جمیع حکم بر کفر و سفک دم مطهر نمودند یا حبیب فوادی قدری تفکر لازم است تا بر ظلم این فتنه مطلع شوید و بعضی را آگاه نمائید اکثری از عباد بتقلید متمسکند و بهوی مبتلا سیل ظنون و اوهامشان بنیان ایمان را ویران نمود
 افّ لهم وللذین اتبعوهم غفلت بمقامی رسیده که باوهمات خود شرایط از برای ظهور ترتیب داده اند و باشارات و ادراکات خود او را نامحدود نموده اند و چون مخالف ظنون خود یافته اند ضوضا مرتفع بگوئید این نبأ عظیم در اثبات امرش محتاج بتصدیق احدی نبوده و نیست فانظروا ما نطق به نقطة البیان روح من فی الامکان فداه قوله تبارک وتعالی وقد کتبت جوهره فی ذکره و هو انّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان الی قوله جلّ و عزّ انه اجل و اعلی من ان یکون معروفا بدونه او مستشیرا باشارة خلقه و اننی انا اول عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنة عرفانه حدائق کلماته بلی و عزّته هو الحق لا اله الا هو کلّ بامرہ قائمون " انتهى .
 این الاذان الواعیه و این الابصار الحدیده تا اشراقات

ص ۱۸۴

انوار آفتاب بیان را مشاهده نمایند و ندای جلّ جلاله را استماع کنند اگر جمیع من فی البیان در همین یک فقره از روی عدل و انصاف ملاحظه و تفکر نمایند کلّ بشر اقدس توجه کنند و از ما عند الناس غافل و بما عند الله متمسک گردند و لکن چه فائده که آذان را قطن اغراض از اصغاء منع نموده و ابصار را حجابهای ظنون و اوهام از مشاهده باز داشته وقتی از اوقات این کلمه علیا از مشرق وحی مالک اسماء ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی :
 ای عبد حاضر ملاحظه کن پلک باین رقیقی که مشاهده میشود اگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اثمار و الوان و ما عندهم محروم و ممنوع ماند حال اگر حجاب غلیظ ظنون بر قلب وارد شود چه خواهد نمود ای عبد حاضر از حقّ بطلب کلّ را از حجاب مانعه مقدّس فرماید که بمقصود از خلقت پی برند و عرفان کنز مکنون محتوم فائز شوند و از این رحیق مختوم بیاشامند " انتهى

باری جوهر بیان بتصدیق محبوب عالمیان آنکه مشرق آیات
و مطلع بینات باشاره آن سلطان وجود و بما نزل فی البیان
منوط نه و کلّ مأمورند او را بنفس او بشناسند در اینمقام
بعضی از اسرار از لسان مطلع اسماء شنیده شد که این عبد

ص ۱۸۵

من غیر اذن جسارت بر عرض آن ندارد یا لیت القوم یعلمون و
یعرفون طوبی از برای نفسی که ببصر خود بافق اعلی توجه
نماید و انوار وجه را من غیر سحاب و اشارات ادراک کند
سکر باده غرور و غفلت اکثری را محجوب نموده سازج قدمی را
که نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید اننی انا اول عبد
قد آمنت به و بآیاته در باره اش گفته اند آنچه را که آسمان
از او منفطر و ملکوت اسماء از آن مضطرب فی الحقیقه اگر نفسی
در این کلمات مبارکه که از مشرق بیان حقّ جلّ جلاله اشراق
نموده تفکر نماید و بر لئالی بیان مطلع گردد خود را غنی
و مستغنی از کلّ مشاهده کند پیرهای اطمینان در هواء قدس
رحمن طیران نماید و از کوثر استقامت بیاشامد امروز اگر نفسی
اقل من آن توقف کند از اهل نار محسوب عند ذکرش جمیع
اذکار مفقود و عند بیانش جمیع بیان خاضع وقتی از اوقات
فرمودند یا عبد حاضر امروز ملکوت بیان لدی الرحمن خاضع
و خاشع جمیع کتب و الواح به اراده او منوط و معلق و جمیع من
فی البیان باین ذکر اعظم و نبأ عظیم و عرفانش مأمور طوبی
از برای نفسی که سلاسل اوهام و ظنون را باسم حضرت قیوم
شکست و از ما عند الخلق گذشت بما عند الحقّ تمسک جست انتهی .
امثال آن نفوس معرضه لزال بوده اند اگر نفسی بعد از

ص ۱۸۶

ارتقاء حضرت عسکری علیه سلام الله در امورات واقعه و
دسائس علمای زنادقه تفکر نماید شهادت میدهد بر اینکه
جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست لعمر ربنا اگر
کذب رؤساء نبود ربّ اعلی بظلم اعداء شهید نمیشد حضرت
موهومی بر سریر موهومی معین نمودند و بروایات موهومه
ثابت کردند آنچه را که سبب سفک دم سید عالم و جواهر امم
شد گاهی توابع جعلیه ظاهر مینمودند و نسبتش را بمبدء

وجود میدادند الا لعنة الله على القوم الكاذبين در باطن مقصود اعلاء علو و سمو خودشان بوده ولكن در ظاهر بجزایر اشاره مینمودند گاهی جابلقا و هنگامی جابلسا و وقتی ناحیه کذب که بمقدسه مینامیدند سلطان لا یزالی را که نقطه بیان روح ماسواه فداه در ذکرش میفرماید قوله عز ذکره انه اجل و اعلى من ان يكون معروفا بدونه او مستشیرا باشارة خلقه حال نفوس غافله بر اعراض قیام نموده اند و بقول این و آن تمسک بسته اند امروز لسان عظمت میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا قلم هل ترى الیوم غیرى این الاشیاء و ظهوراتها و این الاسماء و ملکوتها و البواطن و اسرارها و الظواهر و آثارها قد اخذ الفناء من فى الانشاء و هذا وجهى الباقى المشرق المنیر " انتهى . حال ملاحظه نمائید بچه متشبثند و بچه حبال متمسک

ص ۱۸۷

اراده دارند یک اسباب موهومه جدیده مثل اوهامات قبل از برای ناس بیچاره بریا نمایند مکرر عرض مینماید اعاذنا الله و معشر الموحدين من شر هؤلاء . باری الیوم هیچ کتابی از کتب و هیچ لوحی از الواح و هیچ صحیفه از صحف کفایت نمینماید سبحان الله عما یقولون الظالمون . الیوم کلّ باید بافق ظهور و ما یظهر من عنده ناظر باشند اگر باوهامات و ظنونات و روایات انسان مشغول شود البته عاقبت آن بر هلاکت است چنانچه دیده شد سبحانک یا اله البرّ و البحر ترانی قائما بین یدیک و ایادی رجای مرتفعه الی سماء جودک و فضلک اسئلک بسطانک المهیمن علی الکائنات و اسمک الّذی به سخرت الممکنات بان تؤید عبادک علی العدل و الانصاف و وفقهم علی التوجه الیک ببصرک و النظر الی شطرك بنورک انت الّذی باسمک ماجت بحور الفضل و العطاء لا اله الا انت المقتدر المختار اگر الیوم نفسی بغير حقّ و بیان حقّ ناظر باشد البته از صراط منحرف شود و البته بسقر مقررگیرد میفرماید جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او اگر بقبول فائز شود . سبحان الله امر در چه مقام و خراطین در چه طین این خادم فانی متحیر و الله المهیمن القیوم از اول امر تا حین خیالی جز رضای حقّ نداشته و ندارم حال پیر شده ام و قوی ضعیف گشته مع ذلك و مع شغل عظیم خالصا لوجه الله

باین نوشته مشغول شده‌ام حق آگاه و گواه که جز رضایش را طالب نبوده و نیستم لوجه گفته و لوجه میگویم من شاء فليقبل و من شاء فليعرض ان ربنا الرحمن لهو الغنى الحميد و همچنین در این کلمه علیا که از مطلع بیان مالک اسماء یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه نازل شده تفکر نمائید و فی الحقیقه این کلمه از جوهر بیان محسوب است قوله تبارک و تعالی :

"و فی سنة تسع انتم کلّ خیر تدركون و فی سنة التسع انتم بقاء الله ترزقون" و مخاطبا لحضرة العظیم علیه من کلّ بهاء ابهات و من کلّ علاء اعلاه میفرماید قوله تعالی :

هذا ما قد وعدناک من قبل حين الذى اجبناک اصبر حتى يقضى عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعين انتهى . حال انصاف دهید در سنه تسع که ظاهر شد این الاذان و این الابصار باری مفری از برای احدی نبوده و نیست الا ان يتوب و يرجع الى الله المهيمن القيوم مگر از سماء برهان و شمس ایقان و بحر اعظم و نبأ عظیم چشم پوشد از برای چنین نفسی آیات الهی و بینات ربّانی ثمری نداشته و ندارد هر صاحب انصافی شهادت میدهد که امر الله باین ظهور اعظم ظاهر در ایامی که جمیع بحفظ جان مشغول و در زاویه‌ها مستور و محجوب حقّ جلّ جلاله بنفسه قائم و ناطق چنانچه رشحات بحر بیانش عالم را اخذ نموده و آثارش آفاق را احاطه

فرموده طوبی از برای منصفین و سامعین و همچنین نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قل هو نبأ لم يحط بعلمه احد الا الله ولكن انتم يومئذ لا تعلمون مع ذلك این قوم بی انصاف گفته‌اند آنچه گفته‌اند . این آن نبأ عظیمی است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است و احدی جز نفس حقّ بر حین ظهور مطلع و آگاه نه این است آن ساعتی که حضرت روح از او اخبار نموده میفرماید و اما ذلك اليوم و تلك الساعة فلا يعلم بهما احد و لا الملائكة الذين في السماء و لا الابن الا الاب و این است آن یومی که حضرت یوئیل در کتاب خود میفرماید لانّ يوم الربّ عظیم و مخوف جدا

فمن يطيقه و همچنين حضرت ارميا ميفرمايد آه لان ذلك
اليوم عظيم و ليس مثله جميع آنچه ظاهر شده در كتب
مرسلين مذکور حتى ذكر حصن که حال مقرر عرش است چنانچه
داود ميفرمايد من يقودني الى المدينة المحصنة و مدينة
محصنة عكاست و حصنش معروف و مشهور اين است آن حصني
که ميفرمايد انوار آفتاب حقيقت بر او تجلی فرموده و از افقش
اشراق کرده و همچنين بشارت داده اند يکديگر و عباد
اين ارض را که حق در آخرايام در اين اراضي ظاهر ميشود
و تجلی ميفرمايد . حضرت اشعيا ميفرمايد على جبل عال
اصعدى يا مبشرة صهيون ارفعى صوتك بقوة يا مبشرة اورشليم

ص ۱۹۰

ارفعى لا تخافى قولى لمدن يهودا هوذا الهك هوذا السيد
الرب بقوة يأتى و ذراعه تحکم له انتهى .
صهيون و اورشليم در اين اراضي است و ميفرمايد باسم جديد
ناميده ميشود چنانچه در ارض سرّاز لسان عظمت بواد التّيبيل
موسوم گشته و اين است آن وادى که نداء جميع انبياء در او
مرتفع و بليک اللهم ليک ناطق حضرت خليل و کليم و
روح و خاتم انبياء و انبياء بنى اسرائيل در اين اراضي ظاهر
چه که اين ارض بارض بطحا و حجاز متصل ميشود اينست که
ميفرمايد طوبى لمن هاجر الى عكا قسم بآفتاب افق بيان
که مقصود اين فانى اظهار علم و فضل و اطلاع نبوده و نيست
بلکه لوجه الله عرض ميشود که نفوس غافله سبب احتجاب خلق
نشوند چنانچه از قبل شده اند باري اينست اراضي مقدسه
که در فرقان و كتب قبل مذکور و در کتاب عاموس نبى ميفرمايد
ان الرب يزمجر من صهيون و يعطى صوته من اورشليم فتنوح
مراعى الرّعاة ويبيس رأس الكرمل و کرمل مقابل عكا واقع و در كتب
قبل بکوم الله موسوم و ذکر آن از قلم اعلى جارى البته بعضى
بآن فائز شده اند از جمله امور محتومه آنکه بايد خباء مجد
بر او مرتفع شود و لله الحمد مرتفع شد و از صهيون فرات معانى
جارى رغما لمن نبذ الانصاف و اخذ الاعتساف عظمت ظهور
بمقامى است که حضرت داود در ذکرش ميفرمايد علّوا الربّ

ص ۱۹۱

الهناء و اسجدوا عند موطنی قدمیه قدوس هو موسی و هارون
 بین کهنته و صموئیل بین الذین یدعون باسمه . حال باید
 در این آیه مبارکه بسیار تفکر نمود امروز جمیع اشجار منجذب و
 صخور و احجار مهتر و متحرک و جبال از فرح اکبر در مرور
 چه که ساعت موعود آمده و مکنون مخزون ظاهر گشته اگر این
 کلمه علیا از کتب برداشته شود دیگر بیانی باقی نه و ذکری
 مشهود نه لکن این بیان از برای متبصرین و عارفین است نه
 از برای هر همج رعاعی که قائد او هام و ظنون است امروز
 آفتاب یقین اشراق نموده روز دیگر است و ایام دیگر لا تقاس
 بغیرها ولکن ابصار مریض و مرمود و آذان مسدود از حق
 میطلبم فرج عطا فرماید و خلق را از این فرح اعظم محروم
 نسازد و هم چنین میفرماید یأتی الهناء ولا یصمت اگر این عبد
 بخواهد از کتب قبل و بیانات منزله در آن ذکر نماید قارئین
 شاید از طول کلام افسرده شوند لذا بمنتتهای قوه در اختصار
 عزم جزم شده و از نفوس مطمئنه راضیه مرضیه طلب ذکر مینمایم
 شاید بدعاء ایشان و ذکر ایشان از عهده آنچه بان مأمورم
 بر آیم و از خدمت اولیای حق باز نمانم فاه آه امر باین
 بزرگی و این قدرت ظاهره و قوت باهره که عالم را احاطه نموده
 خلق از مشاهده اش محجوب و از معرفتش غافل اوست مقتدری
 که حضرت عاموس نبی در باره اش میفرماید فاستعد للقاء الهک

ص ۱۹۲

یا اسرائیل فانه هو الذی صنع الجبال و خلق الریح و اخبر
 الانسان ما هو فکره الذی یجعل الفجر ظلاما و یمشی علی
 مشارف الارض یهوه اله الجنود اسمه لعمر محبوبنا و محبوبکم
 و مقصودنا و مقصودکم در این آیه عظیمه اسرار عظیمه مکنون چه
 که اخبار مینماید از ظهور ثمانین و همچنین صبح کاذب را که
 میفرماید او را اله الجنود تاریک مینماید و بر بلندیهای ارض
 میخرامد که اشاره بسفر مدینه کبیره و همچنین این اطراف
 است این عبد متحیر که ناس از قبل بچه قانع شده اند و حال
 بچه قانع میشوند اگر آیات میطلبند انها ملئت الافاق و اگر
 بینات میخواهند علی العبد اثباتها و اظهارها قسم بنفس
 حق روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه که امورات عظیمه
 عجیبه در اینظهور ظاهر و آنچه در سنین متوالیه از بعد واقع

از قبل از قلم اعلی جاری و نازل من غیر رمز و اشاره بل بکمال تصریح هر منصفی عرف راستی از این عرایض استشمام مینماید چه که آنچه عرض شده و میشود با بینه و برهان است و اینعبد اگر بخوهد جمیع را ذکر نماید البته بیان بطول انجامد ولکن بعضی از آنرا مختصر ذکر مینمایم لوجه الله اگر چه در رسائل متعدده ذکر شده و چون از قرار مسموع بعضی از آن دست اعداء افتاده و بعضی از آن مستور مانده لذا این خادم مکرر ذکر مینماید واجره علی الذی خلقه و فطره و رزقه و کبره و علمه

ص ۱۹۳

وارشده و هداه الی صراط المستقیم . هنگامی که آفتاب حقیقت از افق ارض سر مشرق یومی از ایام بغته بیت را احاطه نمودند و ذکر تفصیل آن حال لازم نه مختصر عرض میشود مدتی ناس را از خروج و دخول منع نمودند ولکن بعد احزاب مختلفه که بدول اخری منسوب بودند وارد و تلقاء وجه حاضر و فی کلّ الحین نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذکره السن العالم قناسل دول بر حسب ظاهر باعانت قیام نمودند و بین یدی حاضر ولکن ابی الله عن اظهار ما ارادوا و بعد حضرت ذبیح علیه بهاء الله وارد و قلم اعلی بسوره مبارکه رئیس ابتدا فرمود و در عرض راه تمام شد و در اسکله بحر بر شخص مأمور قرائت فرمودند این عبد چند آیه آن را ذکر مینماید که شاید غافلان آگاه شوند و نائمین بیدار گردند و مردگان بحیات جدید فائز شوند الامر بید محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الارضین قوله جلّ مقامه بسمه الابهی ان یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهیمن القیوم انه ینادی بین الارض و السماء و یدعو کلّ الی المنظر الابهی و لا یمنعه قباعک و لا نباح من فی حولک و لا جنود العالمین قد اشتعل العالم من کلمة ربّک الابهی و انها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت علی هیئة الانسان و بها احی الله عباده المقبلین و فی باطنها ماء قد طهر الله به افئدة الذین اقبلوا الیه

ص ۱۹۴

و غفلوا عن ذکر ما سواه و قرّیهم الی منظر اسمه العظیم الی ان قال عزّ شأنه ان یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول الله

فى الجنة العليا و غرتك الدنيا على شأن اعرضت عن وجه الذى
 بنوره استضاء الملاء الاعلى فسوف تجد نفسك فى خسران مبين
 و اتحدت مع رئيس العجم فى ضرى بعد اذ جئتكم من مطلع
 العظمة و الكبرياء بامر به قرّت عيون المقربين الى ان قال
 جلّ بيانه هل ظننت انك تقدر ان تطفئ النار التى اوقدها
 الله فى الافاق لا و نفسه الحقّ لو انت من العارفين بل بما
 فعلت زاد لهيبها و اشتعالها فسوف تحيط الارض و من عليها
 كذلك قضى الامر و لا يقوم معه حكم من فى السموات و الارضين
 فسوف تبدل ارض السّرّ و ما دونها و تخرج من يد الملك و تظهر
 الزلازل و يرتفع العويل و يظهر الفساد فى الاقطار و تختلف
 الامور بما ورد على هؤلاء الاسراء من جنود الظالمين و يتغير
 الحكم و يشتد الامر على شأن ينوح الكئيب فى الهضاب و تبكى
 الاشجار فى الجبال و يجرى الدم من كلّ الاشياء و ترى الناس فى اضطراب عظيم " انتهى .
 اى عالم آيا سمع در تويافت ميشود كه بشنود آيا بصريافت
 ميشود كه بيند بابدع و اصرح بيان محبوب امكان نطق
 فرموده و مقصود از ارض سرّ ادرنه است كه قبل از سجن اعظم
 مقرر عرش آن ارض بوده و عدد آن با عدد سرّ مطابق است

ص ۱۹۵

ميفرمايد ارض سرّ تبديل شود و همچنين ما حول آن و از يد
 ملك بيرون ميرود و ظاهر ميشود زلازل و مرتفع شود فرياد
 و ناله و ظاهر ميگردد فساد در اقطار و مختلف ميشود امور
 جميع اين بلايا بسبب مصائبى است كه بر اين اسراء وارد شده
 از جنود ظالمين و جميع اين امور در ظاهر ظاهر ديده شد
 و هيچ منصف و صادق و عادلى انكار ننموده و نمينمايد و همچنين
 ميفرمايد و يتغير الحكم يعنى رئيس اول ميرود و رئيس ديگر
 بر مقامش جالس چنانچه مشاهده شد و همچنين ميفرمايد
 يشتد الامر شديد ميشود امر رمل در تپه ها و كوهها و اشجار
 در جبال ميگريند و از جميع اشياء دم جارى و سارى چه كه بر
 نفس حقّ وارد شد آنچه كه بر احدى وارد نه و بعد ميفرمايند
 ترى الناس فى اضطراب عظيم لعمر الله اضطراب كلّ را احاطه
 نموده بود جنود اسلام بر قراء نصارى وارد ميشدند زن و مرد
 صغير و كبير جميع را از حيات محروم مينمودند بعد خانه ها
 و اموال را آتش ميزدند و همين معامله را عينا نصارى با اسلام

میکردند وحشت کلّ را اخذ کرده بود و اضطراب جمیع را احاطه یکی از سیاحان نوشته بود که از محلی عبور نمودم مشاهده شد در بیست قدم او سیصد نعش بر هم ریخته بود و هرگز رعب آن منظر از نظر نمیروود باری آن فتنه را کلّ شنیده و میدانند و در هیچ قرنی مثل آن دیده نشده ارباب جرائد

ص ۱۹۶

نوشته‌اند آنچه را که عقل از قبول آن ابا مینماید حال باید اهل بیان تفکر نمایند و یقین مبین بدانند که آنچه از بعد وارد شده حرف بحرف از قبل از قلم اعلی نازل سبحان من یحیی العظام وهی رمیم و سبحان من اخبر الكلّ من قبل و هو علیم ولكن یامحیوب فؤادی و المذکور فی قلبی آنچه ذکر شد از برای اولیاء و اصفیاء و راسخین و منصفین بشارتی است بزرگ ولكن لا یزید الکافرین الا خساراً چه که کر از هدیر حمامه امر محروم و کور از انوار افق اعلی ممنوع و همچنین عزّ ذکره و عم فضله و عظم سلطانه در سوره هیکل میفرماید مخاطباً لملک باریس قل یا ملک باریس نبی القسیس ان لا یدق التّواقیس " الخ . تفصیل این لوح مبارک آنکه در ارض سرّیک لوح امنع اقدس مخصوص ملک پاریس نازل و ارسال شد و سبب تنزیل آنکه ملک در مجلس عام کلمه گفته و آن اینکه ما از برای تمشیت امور متعلقه بخود نیستیم بلکه اگر مظلومی در عالم یافت شود و ندا نماید جواب میگوئیم و حقّ او را از ظالم اخذ مینمائیم این مضمون کلمه بود که از او ظاهر شد و کلمه دیگر در جواب ملک روس گفته هنگامی که از او سؤال نموده که ما و تو هر دو از ملت واحده هستیم چه تو را بر آن داشت که حمایت اسلام نمودی و با او در محاربه متحد شدی جواب گفته من اعانت اسلام

ص ۱۹۷

نمودم بلکه ندای مظلومانی که در بحر اسود کشتیهای آنها را شکستی و غرق نمودی مرا از خواب بیدار نمود و بر رفع ظلم قیام کردم و بعد از اصغاء این دو فقره لوح نازل و در آن میفرماید دو کلمه در دو مقام از تو استماع نمودیم که عرف عدل و انصاف از او متضوع اگر حضرت ملک خود را ناصر مظلومان میدانند چرا بنصرت این مظلومان که چشم عالم شبه آن را ندیده قیام

نمودند مع آنکه در سنین متوالیه ندای ایشان از هر ارضی مرتفع است و در این مدت تحت سیاط ظلم و غضب بوده اند بقسمیکه هر صاحب بصر میگریست و هر صاحب قلبی نوحه نمود کم من ارض صبغت من دمائمهم و کم من بلد ارتفع فیه حنینهم و ضجیحهم و بکائهم در آن لوح اکثر از مصائب وارده از قلم اعلی جاری و نازل و بعد از ارسال مدتی جواب نیامد بالاخره وزیرش عریضه عرض نمود باین مضمون من نامه شمارا با وزیر خارجه بحضور امپراطور بردیم و تفصیل را ذکر نمودیم نامه را اخذ و پهلوی خود گذاشت و تا حال جوابی در این فقره از او ظاهر نه لذا لوح ثانی از سماء مشیت الهی نازل و شخصی از ملاً این که باقبال فائز عرض نمود بلسان فرانسوی ترجمه نموده ارسال داشتم العلم عند الله این است که میفرماید ای ملک ما شنیدیم از تو کلمه را که تکلم کردی بآن هنگامیکه سؤال نمود تو را ملک روس از آنچه واقع شد از حکم حرب

ص ۱۹۸

جواب گفتمی در مهد خوابیده بودم بیدار کرد مرا ندای عباد مظلومیکه غرق شدند در بحر اسود میفرماید شهادت میدهم ندا تو را بیدار نمود بلکه هوای نفس چه که امتحان کردیم یافتیم تو را فی معزل یعنی در کناری از کلمه الی ان قال عزّ بیانه اگر بودی تو صاحب کلمه ما نبذت کتاب الله وراء ظهرک بعد میفرماید بما فعلت بآنچه عمل نمودی مختلف میشود امور در مملکت تو و بیرون میروند سلطنت از کف تو جزای عمل تو در آنوقت میبایی نفس خود را در زیانی آشکار و اخذ مینماید زلازل جمیع قبائل را در آنجا و از این امور مفری نیست مگر آنکه بر نصرت امر قیام نمائی و حضرت روح را متابعت کنی در این سبیل مستقیم و همچنین میفرماید آیا عزت تو تو را مغرور نمود عمری این عزت پاینده نیست زود است که زایل شود مگر آنکه متمسک شوی بحبل محکم حقّ جلّ جلاله بعد میفرماید می بینیم ما ذلت را که بتعجیل از ورای تو حرکت مینماید و تو از نائمین هستی یعنی در خوابی و مطلع نیستی حال ملاحظه نمائید این امورات را بکمال تصریح از قبل اخبار نموده اند و اکثری ظهور این وقائع را ممتنع میدانستند و محال میشمردند چنانچه وقتی شخصی از این

عبد سؤال نمود که یعنی امپراطور پاریس عزل میشود چگونه
سلطنت از او خارج میگردد و عزت او چگونه زائل میشود

ص ۱۹۹

و حال آنکه رأس ملوک عالم است ای بنده عرض نمود که این
عبد آگاه نیست و مطلع نه ولکن اینقدر میدانم که آنچه از
لسان عظمت نازل جمیع در ظاهر ظاهر واقع میشود می بینید
و میشنوید باری مقصود خادم از این اذکار آنکه هر حزبی
بر آیات و بینات حق مطلع و آگاه شود و بعد بعلم الیقین بداند که
آنچه از بعد ظاهر از قبل از قلم اعلی نازل و چون الواح ملوک
که در سوره هیکل نازل و همچنین لوح رئیس نزد اکثری
چند سنه قبل از وقوع موجود لذا ذکر نشد و الا اگر این عبد
بخواهد از آیات ظاهره و بینات باهره ذکر نماید دفاتر
عدیده لازم و شاید بعضی در قبول آن توقف نمایند باری
از کل استدعا مینمایم ببصر حق در حق نظر نمایند چه که کل
باین فقره مأمورند و این مخصوص باین ظهور است نقطه بیان
روح ما سواء فداه میفرماید بچشم او او را ببینید و اگر بچشم
غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید مشرکین
بحیل و مکرری ظاهر شده اند که شبه آن دیده نشده و جمیع
این امورات را از قبل اخبار فرموده اند طوبی از برای مستقیمی
که ضوضاء و اشارات و شبهات اهل عالم را بمثابه طنین ذباب
داند ظهور عظیم و امر عظیم از حق میطلبم عباد را بر آنچه
سزاوار است مؤید فرماید امروز فرقان بافصح بیان میفرماید
ای غافلان ام الکتاب ناطق و افق ایقان منور برهان مشرق

ص ۲۰۰

و دلیل واضح بظنون از مطلع نور یقین محروم نمائید و باو هام
از مالک انام ممنوع نشوید امثال این بیانات از منزل آیات
بکرات استماع شده و همچنین این کلمات از لسان عظمت
استماع گشت قوله تبارک و تعالی :
"امروز بیان بکمال شفقت و عنایت ندا مینماید و میفرماید
ای اهل من و اصحاب من امروز مالک غیب و شهود بر عرش ظهور
مستوی و ام البیان ظاهر بظنون خود را از حقیق مختوم
منع نمائید و از کوثر یقین محروم مسازید " و وقتی از اوقات

لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق اگر بصر بزرگی آسمان
باشد و بخواهد اقل عما یحصی بشر دیگر توجه نماید قابل
ورود این بساط نه سبحانک یا من فی قبضتک زمام المعانی
و البیان اسئلک باسمک الذی به اشرقت شمس القدم من افق
العالم بان تحفظ اصفیائک و احبائک عن مکر الذین کفروا
بک و بآیاتک و اعرضوا عما امرتهم به فی کتیبک و صحفک و زبرک
و الواحک . ای ربّ تری عبادک الجهلاء الذین جعلوا
الخدعة سلاحهم و الکذب معاذهم و ملاذهم و یفترون
علیک فی اللیالی و الايام بما ناح به سکان خباء مجدک
و عظمتک ای ربّ اسئلک بانوار وجهک و اسرار امرک بان تنزل
علیهم ما یعرفهم و یعلمهم سیبک و ما عندک انک انت
المقتدر الکافی و المهیمن الباقی العلیم الحکیم یا اولیاء الله

ص ۲۰۱

همت نمائید که مجدد نفوس موهومه ناس بیچاره را بمثابه
قبل در بئر ظنون مبتلا ننمایند این نفوسند که در حَقّشان
میفرماید بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار
این نفوسند که لازال نعمت الهی را تبدیل نمودند و از صراط
مستقیم منحرف ساختند معدودی از قبل در کور فرقان بهوهای
نفسانیه در اضلال نفوس جهدها نمودند در جمیع اعصار
اینگونه نفوس بوده و خواهند بود در این ایام اوراقی وارد بعد
از ملاحظه و مشاهده واضح و مبرهن شد که از جوهر غل و بغضاء
ظاهر گشته بیانات الهی که نعمت حقیقی است بعضی را تبدیل
نموده ثعبان بالوان جدیده ظاهر و بکمال دوستی خواسته
عباد را از افق اعلی منع نماید و از بحر یقین محروم سازد
و بغدیروهم دعوت کند بگوئید ای بی انصاف اعتساف را
بگذار و بحبل عدل تمسک جو تو کجا بودی که ظلمت ظلم
عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمین کلّ مستور در
کلماتیکه ذکر نموده سم مهلک مکنون مثلا در اول نامه اش
ذکر اسم اعظم را نموده نوشته بسم الله الابهی الابهی لا اله
الا هو قل کلّ الیه یرجعون سبحان الله اسم حقّ را از برای
خود شرکی قرار داده و دامی گسترده باین کلمه خواسته
موقنین و موحدین و مخلصین را ساکن نماید و بعد سم نافع
را که در انیاب کلماتش مستور است بچشاند انسان متحیر است

از حيله و مكر امثال آن نفوس معترف باين كلمه فارغ است از
 ذكر عالم و وضوء امم و اقوال ناس و اختلافات قوم چه كه
 اليوم يوم الله است لا ينبغي فيه ذكر شىء اينست يوميكه
 ميفرمايد كل شىء هالك الا وجهه اهل بها امروز بر
 سفائن حمرا ركب و اين سفن بر بحر و بر جاري و ساري طوبي
 لمن تمسك بها منقطعا عن الدنيا و ذكرها و ما فيها باري شخص
 مذکور بعد از ذكر اسم حق جل جلاله كه بگمان خود دام قرار
 داده بعض ذكرها كه لايق ذكر نيست نموده چه كه ذكر
 عروج خود را بمعارج علوم نوشته از نحو و صرف و معاني
 و بيان و منطق و جواهر و اعراض و فقه و اصول و حكمت مشاء
 و اشراق و حكمت مرحوم شيخ و خدمت حاجي كريم خان
 و از اين اذكار خواسته اظهار فضيلت نمايد اگر چه در ظاهر
 نوشته از اين علوم چيزي نفهميدم ايكاش بقدری كه خود را
 مشغول تحرير اين كلمات نموده ببصر الهی در آیاتش ملاحظه
 مينمود و در اسرار علم و حكمت ربانی تفكر ميكرد علمای فرقان
 هزار و دويست سنه از اين عبارات نوشتند و در رد و اثبات
 يكدیگر آنچه آن نفوس از زرع الفاظ حصاد نمودند و ثمر
 حاصل كردند اين نفوس هم خواهند نمود باری در كمين
 اولیاء و دوستان الهی نشسته و باسباب محبت و مهربانی
 و كلمات لا يسمنه لا يغنيه در اضلال خلق بيچاره مشغول

تا اينكه اظهار تصديق بشجره بيان نموده و نوشته آنچه از
 كلمات نقطه بيان دیدم حيرت بر حيرتم افزود و باب معرفت
 براي من نگشود نه اينكه العياذ بالله آنها محتوی بر مطالب
 عاليه نباشد بلکه من باب آن است كه چون امر از قرار بيان
 خود صاحب بيان كنون در مقام نطفه است خيلي کسی
 ميخواهد كه احكام كل شىء را ظاهرا باهرا مشهودا مشهورا
 از نطفه بفهمد يا آنكه بحالات و اراده بر آن برسد الا من
 علمه الله علم كل شىء اين كلمات آن شخص غافل اين خادم
 فانی عرض مينمايد يا ملاً البيان و يا ملاً الفرقان انوار شمس
 ظهور عالم را احاطه نموده و اشراقات و تجلياتش ظاهر و باهر

نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان روز روزی است که جمیع کتب و صحف و زیر او را بحقّ نسبت داده‌اند و کلّ را بآن بشارت فرموده‌اند باید کلّ بابصار حدیده و آذان مقدّسه از کلّ اذکار بافق اعلیّ توجه نمایند و ندائی که از یمین عرش اعظم مرتفع است اصغاً کنند امروز هر نفسی بیان تمسک نماید و بر اعتراض قیام کند بشهادت نقطه بیان روح ما سواء فداه از اهل حقّ محسوب نه چه که جمیع امور معلق بتصدیق آن شمس حقیقت است میفرماید جوهر بیان آنکه انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بعد از این کلمه مبارکه منصف خبیر و بصیر علیم

ص ۲۰۴

به بیان بر حقّ اعتراض ننمایید آیا نشنیده‌ که میفرماید جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او معلوم نیست آنشخص غافل جاهل از آنچه ذکر نموده مقصودش چیست اگر مقصودش این است که حال در مقام نطفه است و تکمیل نشده نقطه اولی روح ما سواء فداه میفرماید قوله عزّ و جلّ من اول ذلک الامر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم یظهر و ان کل ما قد رأیت من النطفة الی ما کسوناه لحما ثم اصبر حتی تشهد خلق الاخر قل فتبارک الله احسن الخالقین انتهى . بگوئید ای بی انصاف ملاحظه نما و در آنچه از قلم نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه جاری شده تفکر کن امروز است روز خلق آخر امروز است که لسان کل اشیاء بکلمه مبارکه فتبارک الله احسن الخالقین ناطق بظهور او میفرماید بیان تکمیل میشود و بکمال تصریح میفرماید قبل اکمال تسع کینونات خلق ظاهر نشده و کلّ آنچه دیده از مقام نقطه است الی اکتساء لحم صبر کن تا خلق آخر را مشاهده نمائی قل فتبارک الله احسن الخالقین این است مقام و نفخ فيه اخری الی آخر قوله تعالی عظمت ظهور بمقامی است که نقطه اولی میفرماید قوله عزّ و جلّ حلّ له ان یرد من لم یکن فوق الارض اعلی منه اذ ذلک خلق فی قبضته و کلّ له قانتون احدی بر عظمت این یوم عارف نه

ص ۲۰۵

ألا من شاء الله این فلک را ملاحی دیگر باید و این بحر را
 غواصی دیگر اگر چه جمیع ایام مظاهر حقّ و مهابط وحی در
 مقامی بیوم الله مذکور و لکن این ایام برداء تخصیص مزین
 چنانچه تفصیل ذکر شده جمیع اقوال مشرکین قبل در این
 ظهور از مشرکین جدید استماع شده و میشود بلکه گفته اند
 آنچه را که هیچ مشرکی نگفته یا ملأ البیان اتقوا الله ولا تعرضوا
 علی الله باوهایم که انه یدعوکم الی النور و تدعونه الی النار
 ما لکم لا تفقهون حدیثنا من الله العلیم الحکیم علم احدی
 باینظهور احاطه نموده جمیع علوم عالم نزد بحر علمش بمثابه
 قطره بل استغفر الله عن هذا التحدید مبین بیان روح من
 فی الوجود فداه میفرماید قوله جلّ و عزّ فان لکم بعد حین
 امر ستعلمون و ان یومئذ مثل حین و لکن انتم لا تبصرون
 تلك شجرة الطور لتنطقنکم ان انتم تسمعون قل هو نبأ
 لن یحیط بعلمه احد و لکن انتم یومئذ لا تعلمون بشهادت
 بیان و جمیع کتب الهی علم این ظهور نزد احدی نبوده
 و نیست در ذکر بعد حین تفکر نمائید شاید عرف بیان رحمن
 استشمام شود و گمراهان قصد صراط مستقیم و نبأ عظیم نمایند
 و از مفتریات خود را بآب رجوع مطهر سازند ان ربنا الرحمن
 هو التواب الرحیم یا حبیب فؤادی خادم چه عرض نماید
 و بچه دلیل تمسک جوید لعمر مقصودی کینونت دلیل کلیل

ص ۲۰۶

است از ذکر این سبیل سبحان الله از آنچه گفته و میگویند
 در قرون و اعصار این همج رعاع بوهمی تمسک جسته بجدال
 قیام نمودند گاهی ذکر قائم اسباب جدال بود و گاهی ذکر
 ولی و وصی و نقیب و امثال آن و در یوم ظهور ثمر گفتگوها
 و عقائد و اعمال آن بود که دیدید ما هذه التماثل التي هم
 علیها عاکفون کاش بیک کلمه تمسک میجستند و از روی صدق
 و حقیقت اظهار میداشتند افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم .
 امروز هیچ فنی از فنون و هیچ علمی از علوم و هیچ اسمی از
 اسماء و هیچ شأنی از شئون و هیچ کتابی از کتب انسانرا
 غنی نمینماید و کفایت نمیکنند الا بما نطق به لسان العظمة
 قوله جلّ جلاله هذا یوم فیه ام الكتاب ینطق و ام البیان
 ینادی و القوم لا یعرفون و لا یشعرون ان النبی من آمن بنبأی

والرّسول من بلغ رسالاتى والوصى من وصى النّاس بما نزل من ملكوتى من بدائع اوامرى واحكامى والولى من امر النّاس بحبى ودعاهم الى صراطى المستقيم " انتهى .

طوبى از برای نفوسى که شبهات و اشارات قوم ایشان را از منزل آیات و مظهرینات منع ننماید و محروم نسازد جمیع اسامى بقولش خلق میشود و نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله جلّ و عزّ یخلق فی قول ما یشاء من نبی او ولی او صدیق او نقیب اذ کلّ ما قد خلق کلّ ادلاء من عنده و سفراء من

ص ۲۰۷

لدنه الى قوله عزّ و جلّ و ایاک ایاک ان تحتجب بكلمات ما نزلت فی البیان الى قوله تعالى ولا تنظر اليه الا بعينه فانّ من ينظر اليه بعينه یدرکه و الا يحتجب ان اردت الله و لقائه فارده و انظر اليه " انتهى .

ای صاحبان آذان اقل من آن بانصاف نطق نمائید بشهادت نقطه بیان روح من فی عوالم الامر و الخلق فداه امروز اگر نفسى به بیان استدلال نماید و یا باو تمسک جوید نفس بیان و ما نزل فيه من القلم الاعلى از او تبرى میجوید از قبل ذکر شد میفرماید انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان و همچنین میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بكلمات ما نزلت فی البیان امروز بیان معلق بقبول است طوبى از برای نفوسیکه فی الجملة تفکر نمایند و در ثمرات اعمال اهل فرقان نظر کنند تا از جمیع آن گفته ها و استدلالها و اعتراضها فارغ و آزاد شوند و با قوادم لطیف مقدّس در این هوا طیران نمایند آیا از مفتریات مطالع نفس و هوى سیر نشده اند که تازه مجدد میخواهند گفتگوئى برپا نمایند و احادیثی ذکر کنند و ردّ و قبولی احداث نمایند بگوئید بعضد یقین حجبات مانعه را شق نمائید لعمر ربنا امروز مکلم طور ظاهر و ناطق و سرّ مکنون و غیب مخزون باهر چندی بعضی از اهل بیان بذکر الوهیت اعتراض نمودند که چرا حقّ جلّ جلاله باین کلمه

ص ۲۰۸

ناطق است مع آنکه در جمیع کتب میفرماید حضرت قیوم در آن یوم بکلمه انى انا الله ناطق انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن

فى الفرقان قوله تبارك و تعالى يوم يأتى ربك او بعض آيات
 ربك و يوم يقوم الناس لرب العالمين و جاء ربك و الملك
 صفا صفا و امثال آن خاتم انبياء روح ما سواه فداه ميفرمايد
 سترون ربكم كما ترون البدر فى ليلة اربعة عشر اشعياء نبى
 ميفرمايد يسمو الرب وحده فى ذلك اليوم در عظمت يوم
 ميفرمايد ادخل الى الصخرة و اختبئ فى التراب من امام
 هيبه الرب و من بهاء عظمته و در مقام ديگر ميفرمايد تفرح
 البرية و الارض اليابسة و يبتهج القفر و يزهر كالنرجس يزهر
 ازهاراً و يبتهج ابتهاجا و يرتم يدفع اليه مجد لبنان بهاء كرم
 و شارون هم يرون مجد الرب بهاء الهنا امروز صاحبان
 ابصار جميع ذرات كائنات را با فرح و سرور مشاهده مينمايند
 چه كه بآنچه از اول لا اول بشارت داده اند ظاهر شده لعمر
 محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبى اقل از سم ابره محبة الله باشد
 و يا نور انصاف باين بيان مشتعل شود اشتعاليكه عالم را
 بحرارت محبة الله فائز نمايد اى اهل بها اين سست
 عنصرهاى عالم را بگذاريد بحال خودشان و با انفس مشتعله
 و ارجل مستقيمه و ايادى قويه و ابصار حديده و آذان واعيه
 و قلوب زكيه و السن طلقه بگوئيد و بينيد و بشنويد رغما

ص ۲۰۹

للذين يدعون الايمان بالبيان و يكفرون بمنزله و مظهره و مرسله
 اين بريه كه در آيه مباركه فرموده است بريه فيحاست و اين
 است ارض مقدسه كه در كتب قبل و فرقان مذكور است ميفرمايد
 مسرور ميشود بريه و اراضى يابسه و بيدا و قفر و اين سرور و فرح و
 بهجت از چه جهت ظاهر لعمر ربنا از قدوم رب جل جلاله كرم
 از قبل ذكر شد كه در كتب مقدسه بكم الله معروف و امام وجه
 عكا واقع و از جهت ديگر لبنان و همچنين شارون بارى جميع
 وعده هاى الهى كه در كتب منزله از قبل و بعد مذكور است
 در اين اراضى بوده و همچنين اشعياء نبى ميفرمايد شددوا
 الايادى المسترخية و الركب المرتعشة ثبوتها ميفرمايد ايادى
 مسترخيه را محكم نمايد و ركب مرتعشه را ثابت و مستقيم كنيد
 قولوا لخائفى القلوب تشددوا لا تخافوا هو ذا الهكم جوهر اين بيان
 آنكه در يوم ظهور از كلمه مباركه اننى انا الله محجوب نمايند
 و سست نشويد بايادى قويه كتاب را اخذ نمايد و به ارجل

ثابته مستقیمه بر خدمت امر قیام کنید ای دوستان خود را بما
عند النَّاسِ و بما عندکم از ما عند الله محجوب مسازید امروز
روز اقبال و تصدیق و بلی و لیبیک است میفرماید قوله جلّ جلاله
لیس هذا یوم السّؤال ینبغی لكلّ نفس اذا سمع النّداء
من الافق الاعلیّ یقول لیبیک یا مالک الاسماء و لیبیک
یا مقصود من فی السموات و الارضین " انتهى .

ص ۲۱۰

این خادم نمیداند چه عرض نماید و بچه مشغول شود حیا
مینماید از این ادکار و سبب تأخیر این اوراق آنکه یومی تلقاء
وجه عرض شد اصبع مبارک را حرکت دادند و فرمودند انّ ربّک
لا یحتاج بدلیل و لا بحجّة و لا ببرهان دون نفسه یا عبد
حاضر هر نفسی اقل از سم ابره عرف قمیص را یافته جمیع اشیاء
را دلیل و حجت و برهان مشاهده مینماید طوبی از برای
نفسی که بآب محبت الهی خود را از اقوال و افعال و اشارات
و شبهات معرضین پاک و مقدّس نمود و بافق اعلیّ وحده
متوجه شد اوست از اهل بها و الذی منع انه فی ضلال مبین انتهى .
و در مقامی این کلمه علیا از مالک اسماء استماع شد فرمودند
یا عبد حاضر قلم اعلیّ باعلیّ النّداء میفرماید یا ملأ الفرقان و
ملأ البیان و یا اهل الادیان امروز یوم الله است و حقّ بنفسه
ظاهر و در اثبات امرش بغیر محتاج نبوده و نیست اگر آیات
را حجت میدانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل
ازید از سماء مشیتش نازل و اگر بینات میجویند در سور منزله
ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند
یا عبد حاضر امروز تا از خلیج اسماء عبور نمایند ببحر اعظم
وارد نشوند و فائز نگردند هذا حقّ لاریب فیه " انتهى .
این خادم فانی خدمت کلّ عرض مینماید ایام را با اعتراضات

ص ۲۱۱

ناشایسته و اقوال نالایقه و اعمال غیر مرضیه صرف ننماید
امر بسیار عزیز و عند الله از کلّشیء اعلیّ و اغلیّ بسیار حیف است
چنین شیء ثمنی بمشتهیات نفسانیه و اوهامات لا یسمنه
لا یغنیه صرف شود سبحان الله شخص کرمانی علومیکه ذکر
نموده محض افتخار بوده غافل از آنکه از هر یک از آنچه نوشته

باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و بحق رجوع کند
 ای عالم اگر در توگوشی هست بشنو نقطه بیان روح ما سواه
 فداه میفرماید اگر یک آیه از آیات من یظهره الله تلاوت کنی
 عزیزتر خواهد بود عند الله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا
 که در آن روز آن یک آیه تو را نجات میدهد ولی کلّ بیان
 نمیدهد و اگر باز در توگوشی یافت میشود این کلمه نقطه روح
 ما سواه فداه را اصغاء نما قوله عزّ وجلّ انّی مؤمن به و بدینه
 و بکتابه و بادلائه و بمناهجه و بما یظهر من عنده فی کلّ ذلک
 مفتخرا بنسبتی الیه و متعززا بایمانی به و باز اگر در توگوشی
 یافت میشود لله بشنو و بحقیقت بشنو و بانصاف بشنو و باذن
 واعیه بشنو قوله عزّ وجلّ ان یا کلّشیء فی البیان فلتعرفنّ
 حدّ انفسکم فانّ مثل نقطه البیان یؤمن بمن یظهره الله قبل
 کلّ شیء و انّنی انا بذلک افتخرنّ علی من فی ملکوت السموات
 و الارض و قوله عزّ وجلّ لا تحتجبنّ عن الله بعد ظهوره فانّ
 کلّ ما رفع البیان کخاتم فی یدی و انّنی انا خاتم فی یدی

ص ۲۱۲

من یظهره الله و قوله جلّ ذکره انک انت و اعداد واحد
 الاول و کلّ ما یحصی الله جلّ جلاله ما جعل الله الا کخاتم
 فی یدی من یظهره الله جلّ ذکره یقلب کیف یشاء انه لهو
 المهیمن المتعال و قوله جلّ شأنه فانّه لو یجعل ما علی الارض
 نبیاً لیکوننّ انبیاء عند الله و قوله تبارک و تعالی و اذاً یوم
 ظهور من یظهره الله کلّ من علی الارض عنده سواء فمن یجعله
 نبیاً کان نبیا من اول الذی لا اول له الی آخر الذی لا آخر له
 لانّ ذلک ممّا قد جعله الله و من یجعله ولیاً فذلک ما کان
 ولیاً فی کلّ العوالم فانّ ذلک ممّا قد جعله سبحانه الله
 از تدبیرات مدبر حقیقی و از غفلت ما عباد ما من نصح الا و قد
 ذکره و ما من تدبیر الا و قد انزله بیانی فرموده اند که هر صاحب
 بصر و هر صاحب فؤادی ناله مینماید و نوحه میکند چه که از کلماتش
 عالم عالم حزن رو مینماید و از بیانش عالم عالم هم و غم قوله
 جلّ جلاله فانّ مثله جلّ ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی
 ما لانهایه مرایا کلهنّ لیستعکسنّ من تجلّی الشمس فی
 حدّهم و ان لم یقابله من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب
 للمرایا و انّی ما قصّرت عن نصحی ذلک الخلق و تدبیری

لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم و ان يؤمنن به يوم
ظهوره كل ما على الارض فاذا يسر كينونتي حيث كل قد
بلغوا الى ذروة وجودهم و وصلوا الى طلعة محبوبهم
و ادركوا ما يمكن في الامكان من تجلي مقصودهم و الا يحزن فؤادي

ص ۲۱۳

و اتي قد ريت كلشيء لذلك فكيف تحتجب احد على هذا
قد دعوت الله و لادعونه انه قريب مجيب مع تدبيرات حضرت
مدبر حقيقي و بياناتي كه دل كوه را ميشكافد اين خلق
بضاللت قديم خود باقى و برقرارند الا من شاء ربك .
اي آقايان و اي دوستان الهى ناله هاى حضرت نقطه را
بگوش جان بشنويد و همچنين اسرار كتابش را و در ظهورات
تدبير و امتحان و افتتانش تفكر نمايد روحى لعنايته الفداء
و لذكره الفداء و لتدبيره الفداء و لنصحته الفداء و لامتحانه
الفداء ميفرمايد بيان و آنچه در او نازل شده او را
ميزان معرفت آن شمس حقيقي قرار مدهيد و ميفرمايد انه
لا يستشار باشارتي باشاره من معروف نميشود و نه بآنچه در
بيان نازل شده و در مقام ديگر بكلمات تحذير نصح فرموده
ميفرمايد اياك اياك ان تحتجب بالواحد البيانى و واحد
بيانى بمنزله ائمه قبلند چنانچه خود حضرت در بيان فارسى
ميفرمايند بلكه ميفرمايند جسد اين حروف بمقام روح ائمه
قبلند مع ذلك ميفرمايد باين حروف از آن شمس حقيقت
محتجب نمايند و مكرر بكلمه تحذير ميفرمايد بايات منزله در
بيان از او محجوب نمايند قسم بافتاب افق معانى در مقامات
شتى اين بيانات از قلم مبارکش جارى چنانچه بعضى از آن ذكر
شد و بنظر اولياى حق ميرسد و بان فائز ميشوند مع جميع اين

ص ۲۱۴

وصيتها و ذكرها و بيانها بذكر يك كلمه مستغاث كل را امتحان
فرمود و كلمه مستغاث بيان است و ميفرمايد بجمع بيان
از او محتجب نشويد باين امتحان جزئى كل را متوقف مشاهده
فرمود در اين حين گويا منادى عظمت از افق ملكوت بيان
رحمن باعلى النداء ندا فرمود و فرمود الان قد حصحص الحق
و ظهر كذب الذين يدعون الايمان بالبيان و يكفرون بالذلى

انزله و ارسله ایکاش بتوقف اکتفاء مینمودند بعضی بسهام
اعراض و بعضی به اسنّه انکار و برخی باسیاف آخته بر قطع
سدره مبارکه کوشیده و میکوشند چنانچه منزل بیان بکمال
تصریح اخبار فرموده میفرماید بقدر اسم مؤمن هم در حقّ آن
شجره لاشرقیه و لاغربیه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند
حزن بر او وارد نمیآورند باری ذکر این مقامات چون مطلع
حزن است این فانی باظهارش بیش از این جسارت نمینماید
سبحان الله کلّ بیک کلمه مستغاث مغرور و متحیر و ممتحن
مع آنکه این فقره هم ذکر فرموده اند و تمسک بآن را هم نهی
فرموده اند قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست
غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند
و شکر الهی بجای آورند هذا حقّ لاریب فیه امروز کتب عالم
حجاب نمیشود و منع نمینماید و کلّ بکلمه حقّ جلّ جلاله
معلق و منوط ای صاحبان آذان بشنوید ندای مقصود

ص ۲۱۵

عالمیان را که امام وجوه عالم از اول امر تا حین ندا فرموده و
میفرماید در یکی از الواح این کلمه علیا از فائق الاصباح
ظاهر قوله عمّ نواله امروز روز بصر است چه که افق اعلی
مشرق و یوم سمع است چه که نداء الله در کلّ حین مرتفع انتهی
ای دوستان آیا نفوس غافله چه گمان نموده اند اگر از
ملکوت آیات الهی و سماء ظهور ربانی محروم مانند خود را بچه
امری تسلی میدهند و مؤمن میدانند امروز بنص جمیع کتب
هر نفسی بغیر حقّ وحده ناظر باشد او از اهل ضلال بوده و
خواهد بود یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم
بمفتریاتی تمسک جسته اند که انسان متحیر است از جمله
حضرت اسم الله جناب حاج سید جواد کربلائی علیه بهاء الله
الابهی را نسبت بتوقف در این امر و یا نعوذ بالله انکار
داده اند عرایض و مکتوباتی که بخط خود نوشته اند و بساحت
اقدس ارسال نموده اند موجود است بعضی از سمت ارض طا
و بعضی از شطریا و خا و جمعی مطلعند در یک مکتوب
ذکر متوهمین را بتفصیل نموده اند از رئیس و غیره حقّ شاهد
و گواه که از روی راستی عرض میشود حقّ محتاج باین اذکار
نبوده و نیست اگر باین عوالم توجه نمائیم و باین قسم از اذکار

دفاتر عدیده موجود شود و در هر یک عالمی مبسوط وقتی از اوقات این کلمات از مظهر بینات نازل قوله جلّ جلاله و عظم شأنه

ص ۲۱۶

یا عبد حاضر یک ذبیح در عالم یافت شد و از آن یوم تا حین السن خلاق و کتب موجوده بذکرش ناطق و بر علو مقامش شاهد و ما در هر مقامی ذبیحی فرستادیم و کلّ از قربانگاه دوست زنده بر نگشتند هر یک اکلیل حیات را رایگان بکمال شوق و اشتیاق نثار قدوم محبوب امکان نمودند . انتهی از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زواره علیه بهاء الله الابهی که بدست خود خود را مقبلا الی البیت فدا نمود اگر چه این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر و همچنین حضرت ابا بصیر و آقا سید اشرف علیهما بهاء الله و عنایتی از افق بیت باسم حقّ جلّ جلاله طالع شدند و من غیر ستر و حجاب بذکر محبوب آفاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ نموده اول بسجن فرستادند امّ اشرف را طلب نموده که ابن خود را نصیحت کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید و یا امرش را مستور دارد و لکن آن امهّ ثابته راسخه مستقیمه بعد از ورود در سجن فرمود ای پسر در امر الله مستقیم باش مباد خوف نمائی و یا از سطوت مشرکین مضطرب شوی باری او و ابا بصیر هر دو روح را بکمال روح و ریحان در ره دوست انفاق نمودند و در جناب نجفعلی علیه بهاء الله تفکر نمایند هنگامیکه او را بقربانگاه دوست میبردند باین فرد ناطق " ما بها و خون بها را یافتیم "

ص ۲۱۷

مکرر باین فرد ناطق تا آنکه بشهادت فائز گشت ای آقایان قصه بدیع را بشنوید فی الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در اول ایام سجن اعظم وارد شد هنگامی که مقرر عرش قشله عسکریه واقع دو یوم او را در بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود و احدی تلقاء وجه غیر او موجود نه و احدی هم مطلع نبود که مقصود چیست تا آنکه فرمودند حقّ اراده خلق جدید نموده و خود بدیع هم آگاه نه در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی

از الواح نازل قوله عزّ بيانہ انا شرعنا فی خلق البدیع فلما تم خلقه و طاب خلقه ارسلناه ککرة النار الی آخر قوله تعالی و بعد مرخص شد جناب امین علیه بهاء الله با لوح حضرت سلطان حسب الامر بوطن توجه در اسکله بحر حضرت بدیع از لوح اطلاع یافته استدعا نمود او حامل شود و بعد کلّ استماع نمودند که چه واقع شد شخصی من غیر سلاح و من دون آلات جز قمیصی از کرباس در بر نداشت بقدرت و قوت الهی در مقابل سلطان لوح را بلند نمود و قال قد جئتک من السبأ الاعظم بکتاب عظیم یا کلمه اخری انصاف میطلبم این یکنفس مقابل عالم ایستاد باری از قدرت الهی عجیب نه که عالم قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هو المقتدر علی ما یشاء و هو المهیمن علی ما یرید بگوئید ای بی انصافان شما شهادت

ص ۲۱۸

سید الشهداء را حجت و دلیل اعظم بر حقیّت رسول مختار روح ما سواه فداه میدانستید و همچنین ذبح اسمعیل را از علو مقام آنحضرت و خلیل میشمردید حال در این فدائیا تفکر نمائید لعمر محبوبی و محبوب العالم و مقصودی و مقصود الامم جناب بدیع بقدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل و اضطراب در ارکان ظاهر شد البته کلّ شنیده اند و منصفین انکار نمی نمایند و بعد چند یوم بکمال عذاب و شکنجه آن هیکل مقدّس معذب و بکمال استقامت بذکر دوست ذاکر و ناطق و این فقره سبب حیرت کلّ شد بشأنی در حینی که بین ایادی میرغضبها با سلاسل و اغلال مبتلا عکس او را اخذ نمودند و یکی از آنرا بعضی بساحت اقدس ارسال داشتند و حال موجود است باری در این امورات که شبه و مثل نداشته تفکر نمائید این فانی نمیداند کدام ذبیح را ذکر نماید اب جناب بدیع علیه بهاء الله را در ارض خا اخذ نمودند آنچه نواب شاهزاده و سایر ناس خواستند ستر نماید تا او را از ضوضاء علماء حفظ کنند قبول نفرمودند و فرمودند آخر ایام من است و شهادت از هر شهدی خوشتر و شیرین تر و بآن فائز شد و همچنین ذبیح ارض ن ر در ارض تا الّذی سمی بمیرزا مصطفی علیه بهاء الله الابهی و نفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و منتهای رضا بمشهد فداء متوجه و اکلیل حیات را نثار قدوم مالک اسماء

و صفات نمودند و این نفوس نفوسی هستند که رایگان جان را فدا نمودند ان اعتبروا یا اولی الابصار حال بهتر آنکه بارض صاد رویم و در حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و انقطاع آن دو نفس مقدس از ما سوی الله تفکر نمائیم و انصاف دهیم آنچه خواستند ایشان ستر نمایند و یا کلمه ای بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوح برهان از سماء امر رحمن نازل و درباره آن دو نفس یعنی ذنب و رقصاء نازل شد آنچه هر منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک مینماید قوله تبارک و تعالی هو المقتدر العلیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " الخ .

ای صاحبان بصر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیما جهل و نادانی نجات دهید از ذکر حجج و براهین و آیات و بینات مقصود آنکه شاید ابوابهای بسته بگشاید و عهدهای شکسته بسته شود آنچه از قلم اعلی درباره رقصا و ذنب نازل واقع و کل مشاهده نمودند این عبد متحیر آیا شعور بالمره تمام شده یا انصاف عنقا گشته چه شده که سکر غفلت کل را احاطه نموده آیا ذائقه را چه منع نموده و شامه را چه حادث شده نیست اینها مگر از جزای اعمال از خدا میطلبیم تأیید عنایت فرماید بار الها کریم رحیم چه کفران از عباد ظاهر شده که از امواج بحر رحمت محروم مانده اند و از

اشراقات انوار آفتاب ظهور ممنوع گشته اند الهی اعمال جهال را باسم ستارت ستر فرما توئی کریمی که ذنوب مذنبین بخششت را منع نمود و باب فیضت را سد نکرد یک حرف از کتاب جودت علت وجود شد و یک قطره از دریای رحمت سرمایه غیب و شهود با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی بدایع فضل را میطلبیم بحبلش متمسکیم و بذیلش متشبث ای خطا پوش خطاها را بپوش و بطراز عفو اکبر مزین دار توئی آن توانائیکه بیک اراده ناتوانان را مطلع اقتدار و ضعیفان را مصدر اختیار نمائی لا اله الا انت العلیم الخیر و انت العزیز الحکیم و انت الغفور الرحیم و الفضال الکریم . در ذبیح دیگر ارض صاد

حضرت کاظم تفکر نمائید آن ذبیحی که انفاقش آفاق را منور نمود
و اشتعالش ابداع را حرارت بخشد جان را در سبیل دوست
نثار نمود بشأنیکه ملاً اعلیٰ از استقامت و انقطاع و انفاقش
متحیر از او گذشته ذبیح جدید عالم را متحیر نمود و ذرات کائنات
بر اقبال و تسلیم و رضا و وفا و استقامتش شهادت داده آن
حضرت که در ارض میم مسکن داشت و بملا علیجان موسوم علم
توحید در آن ارض بر افراخت و بحرارت محبة الله مشتعل
بشأنیکه جمعی را مشتعل نمود تا آنکه اهل شقاق و نفاق
میثاق الهی شکستند و قصد آنمظلوم نمودند آنچه را مالک بود
بتاراج رفت و بعد آن وجود مقدس را با جمعی از منتسبین

ص ۲۲۱

با سلاسل و قیود بارض طا آوردند و نزد علی کنذیش فرستادند
و بهزار حیل و مکر اراده نمودند عهد الهی را بشکند و میثاقش
را محو نماید و لکن آن فارس مضمار حقیقت و برهان از ما سوی الله
چشم پوشیده جز ذکر دوست و وصال دوست و قرب دوست
یاری و مطلبی و ذکر نداشت باری معرضین و مشرکین بمراد
نرسیدند یعنی کلمه انکار از آن معدن اقرار اصغا نشد تا آنکه
بمراد خود فائز گشت و بعد از صعود آن روح مطهر و عروج آن
جوهر بشر از قلم اعلیٰ روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه
دو زیارت از برای او از سماء مواهب و الطاف نازل یکی از آن دو
ذکر میشود که شاید عرف عدل و انصاف متضوع گردد و مثل قرون
و اعصار قبل باو هام حرکت ننمایند و بظنون تمسک نجویند انه
یفعل ما یشا و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید . هو المعزی
من افقه الاعلیٰ اول نور ظهر و اشراق و لاح و برق من فجر المعانی
علیک یا حفیف سدرۃ المنتهیٰ فی ملکوت الاسماء و آیه الظهور
فی ناسوت الانشاء اشهد یا مولی العباد و نور البلاد بانک
کنت مطلع الانفاق فی الافاق و باستقامتک ارتعدت فرائض
اهل التّفاق الذّین نقضوا المیثاق و کفروا بالله مالک یوم التّلاق
بک نصبت رایة الحقّ بین الخلق و ظهرت آیاته و انتشرت احکامه
و برزت بیناته طوبی لمن اقبل الیک و آنس بک و زار قبرک
و وجد منک عرف قمیص ربّک و طاف حولک و فاز بلقائک و نطق

ص ۲۲۲

بذكرك بك ارتفع علم التوحيد على العلم فى العالم واشرق
نور القدم بين الامم بخضوعك خضعت الاعناق وبتوجهك
توجهت الوجوه الى وجه الله رب الارباب انت الذى كنت
مترجما لوحى الله و مبيّنا لآياته و حاملا لاماناته و مهبطا لاسراره
و مخزنا للتالى علمه و مشرقا لظهور انواره و منبعا لفرات
رحمته و مطالعا لآثاره و عرشا لاستواء هيكل احكامه اشهد
انّ بقيامك قام المخلصون و بندائك انتبه الرّاقدون و باقبالك
اقبل المقربون و سرع الموحدون بك ظهر الكتاب و فصل الخطاب
و انت المنادى باسم ربك فى المآب اشهد فى ايامك فتح
باب اللقاء على من فى الارض و السماء و هطلت من سحاب
الكرم امطارالفضل و العطاء طوبى لك يا بهجة الاصفياء
و مهجة الاولياء انت الذى زين الله ظاهر الارض بدمك
و باطنها بهيكلك طوبى لك يا ركن الايمان و مطلع العرفان
انت الذى خضعت الاذكار عند ذكرك و الاسماء عند ظهور
اسمك فآه آه يا مقصد الاقصى و اسم الله مالک العرش
و الثرى بما ورد عليك من الامراء و العلماء تالله بمصيبتك
ناحت كينونة السرور امام وجه الظهور و هدرت حمامة الاحزان
على الاغصان و بما ورد عليك صعدت زفرات المقربين و نزلت
عبرات الموحدين ترى و تعلم يا اله الغيب و سلطان الشهود
انّ الارض صبغت من دماء اصفياك و اولياك و لم تكن لهم من امّ

ص ٢٢٣

لتنوح عليهم و لا من مونس ليعزى ابنائهم و نسائهم قد ورد
عليهم فى ارض الطاء ما ناح به الملاء الاعلى قد رأيت يا
الهى عبدك علياً مطروحاً على التراب الذى كان منجذبا
بنفحات وحيك و متحركا بارادتك و مشتعلا بنار حبك على شأن
سمع كلّ ذى سمع من كلّ عرق من عروقه آيات محبتك و اسرار
ولايتك قد جاهد فى سبيلك حقّ الجهاد و قام على خدمتك
قّ القيام الى ان صار محمّرا بالدم امام وجوه العالم
و انفق روحه شوقا للقائك و وصالك يا مالک القدم بذلك ناحت
حورية البهاء فى الفردوس الاعلى و اهل الجنة العليا و خباء
المجد فى ملكوت الاسماء و لم يكن يا الهى من يحمله الى مقرّه
المقام الذى قدرت له من قلمك الاعلى فى الصحيفة الحمراء
و حملتاه امتان من امائك اللّاتى وجدن حلاوة خدمتك فى

ایامک و عرفن ما غفل عنه اکثر رجالک و عبادک ای رب صلّ
علیهما فی جبروتک و ملکوتک ثمّ اکتب لهما ما یجد منه المخلصون
عرف فضلک و عنایتک یا الهی و اله الاسماء و فاطری و فاطر
السماء اسئلك بدمه الشریف و قیامه علی امرک و استقامته علی
خدمتک و انفاق روحه فی سبیلک بان تغفر لی و لوالدی و لمن
آمن بک و اقبل الیک ثم اسئلك بان تجعلنی ثابتا علی امرک
و مستقیما علی حبک و معروفا باسمک و غنیا بغنائک لا اله الا
انت المهیمن علی ما کان و ما ینکون "

ص ۲۲۴

ای آقایان لله بگوئید و لله بشنوید از قبل شهادت حضرت
سید الشهداء علیه سلام الله را حجت عظمی و بینه کبری از
برای امر حضرت خاتم روح ما سوا فداه ذکر مینمودند چنانچه عرض
شد حال این نفوس مشتعلنه مطمئننه راضیه مرضیه که باجنحه
انقطاع بمقر فدا طیران نمودند و جان رایگان در سبیل
محبوب امکان انفاق کردند بنظر غافلین و مشرکین نیامده
قد حجبتهم اهوائهم و غشتهم اوهامهم لعمر الله شهادت
هریک از نفوس مذکوره دلیلی است اعظم و برهانی است اکمل
و اتم و لکن حقّ جلّ جلاله جز بما نزل من عنده و ظهر من لدنه
در اثبات امر مبارکش بامری نطق نفرموده یا اولی النهی در آنچه
در باب ثامن از واحد سادس از قلم نقطه اولی روح ما سوا فداه
جاری شده تفکر نمائید قوله تعالی و امر شده که در هر
نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور
من ینظره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که
اعظم حجج و براهین بوده و هست در این باب میفرماید قوله
تبارک و تعالی بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر
او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونیکه
نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من ینظره
الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر
نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد

ص ۲۲۵

او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الی قوله عز
و جلّ اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده

که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویرست محال ولی همینقدر که ذکر اسم او کرد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و آگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم او نمایند اجلالا لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن بهمرسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی اوسبب این امر اینست لعل در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و یا به آیه شبحی که در افتاده ایشان است بر مکون وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید به ادله ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین

ص ۲۲۶

توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که وقوف در حق دون حق است و کافی است کلّ اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کلّ ما علی الارض به آیات مشرقه در افتاده ایشان از شمس حقیقت انا لله عاملون می گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بمکون آن آیات بالله عز و جلّ نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است ما بین کلّ شیء تلک حجة الله قد تمت علیکم ان یا عباد الله فاتقون . ای صاحبان ابصار در این بیان رحمن که عرفش عالم را احاطه نموده و مقصود از او ظاهر و باهر و آشکار نظر نمائید فی الحقیقه این باب سپریست محکم و درعی است متین از برای حفظ مقصود عالمیان ای اهل بیان حیا کنید و قدری تفکر نمائید آیاتش عالم را احاطه نموده جمیع ذرات کائنات بر عظمتش شهادت داده و میدهند از حق جلّ جلاله بترسید و تدبیرات

و بیانات حضرت مبشر را باغراض نفسانیه مهجور نمائید
حضرت مقصود روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه از اعانت
و تصدیق و ایمان شما گذشت این را فی الحقیقه ذکر
مینمایم چه که از لسان مبارک استماع شده بهر بابی اراده
نمودید توجه کنید و از هر کأسی میخواستید بیاشامید و بهر

ص ۲۲۷

جهت و هر سو میل کنید بروید و لکن این مظلوم را با این
آیات باهرات و بینات و اصحات و قیامش مقابل اعداء بخود او
و آگذارید از حیل و مکر و خدعه و فریب بگذرید این فانی
عرض مینماید در اراده‌های خود بکمال اطمینان مشغول
شوید ابدًا تعرض نمیفرمایند لو تتخذوا لانفسکم فی کلّ حین
ربّاً من دون الله و لکن مرتکب نشوید امری را که کبد نقطه
اولی از او محترق شود و عیون عظمت بگرید یک سوره از سور
منزله را با بیان و جمیع کتب الهی قرائت نمایند لیظهر لکم
ما غفلتم عنه و بیقین مبین بدانید و شهادت دهید بر آنچه
نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شهادت داده میفرماید
جمیع بیان معادله بیک آیه او نمینماید هذا حقّ لاریب فیه
حال شخصی را که باو تمسک جسته‌اید لعمر مقصودی و مقصود
من فی الارض و السماء بر امر او آگاه نبوده و نیستید و این عبد
هم ممنوع است از ذکرش عسی ان یأتی حینه ایکاش شمس
اذن از افق اعلی اشراق مینمود و این عبد عرض مینمود آنچه
را که بآن آگاه است قلم متحیر مداد متحیر عالم متحیر آیا چه
شد بطنین ذباب مشغولند و از ربّ الارباب معرض عهد الله
را شکستند و از میثاقش چشم برداشتند اگر نفسی تفکر نماید
در خضوع و خشوع نقطه بیان عند ظهور این اسم شهادت میدهد
بر آنچه از قلم اعلی جاری شد قسم بآفتاب حقیقت بشانی

ص ۲۲۸

خاضع و خاشع بودند که قلم اعلی از ذکرش عاجز است چه
نیکوست ذکر این فقره در این مقام که در این حین بخاطر
فانی آمد ایامیکه حضرت ابن زکریا ظاهر و بغسل تعمید
مشغول در بریه سائر و ببشارت ناطق قائلاناً توبوا لانه
قد اقترب ملکوت السموات میفرماید توبه و انابه نمائید چه که

ملکوت الهی نزدیک شده اتی اعمدکم بماءٍ للتوبة ولكن الذي
 يأتي بعدى هو اقوى منى الذي لست اهلا ان احمل
 حذائه بشارت میداد ناس را بظهور حضرت روح و میفرمود
 او اقوى است و من قابل آنکه کفش او را حمل نمایم نیستم
 مع آنکه حضرت روح و او در یک یوم بودند و لکن چون امر
 حضرت روح در آن یوم مستور بود میفرماید و الذي يأتي
 بعدى يعنى يظهر نفسه بعدى و بعد میفرماید جاء يسوع
 من الجليل الى الاردن الى يوحنا ليعتمد منه ولكن يوحنا
 منعه قائلا انا محتاج ان اعتمد منك و انت تأتي اليّ فاجاب
 يسوع و قال له اسمح الآن لأن هكذا يليق بنا ان نكمل
 كلّ بر يسوع حضرت مسیح است و يوحنا ابن زكريا و او را در
 كتب يوحنا المعمدانى ميگویند چه که غسل تعمید از احکام
 اوست و حال ما بين مسيحيين مجرى و ممضى است و بان عاملند
 فى الجملة نفعه اين ایام در آن ایام متضوع بوده چنانچه
 حضرت نقطه روح ما سواه فداه جميع بيان را بشارت اين

ص ۲۲۹

ظهور تمام فرموده لعمر الله اگر نفسى بعدل و انصاف کلمات
 بیان را یک یک استشمام نماید جز عرف محبت اين ظهور از او
 نیابد يشهد بذلك كلّ منصف و كلّ عادل ولكن القوم اكثرهم من المنكرين .
 ای اهل بیان عرض اين خادم را بشنوید و بکمال اطمینان
 متوکلا على الله بر صراط وارد شوید احتیاط امروز از اعظم
 سیئات محسوب و در نار بوده و خواهد بود قد شهد بذلك
 قلم نقطة الاولى قوله تبارک و تعالى او را شناخته بایات
 و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود " انتهى
 اصنام را بشکنید حجبات ظنون را خرق نمائید بافق اعلى
 وحده ناظر باشید که شاید در یوم الهی بتوحید حقیقى فائز
 گردید قسم بافتاب افق سماء فضل آنچه در این ظهور اعظم
 ظاهر هر یک بمثابة شمس است در وسط زوال لا ینکرها الا کلّ
 غافل مرتاب این کلمه را لوجه الله بشنوید و عمل نمائید
 حجت و برهانی که بان تصدیق نقطه بیان و رسل قبل را
 نموده اید حال اعظم و اکمل آن موجود ملاحظه نمائید
 و بعدل و انصاف تکلم کنید استغفر الله من ذکری و بیانی
 و نطقی عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه البته

نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء
و مرسلین نازل و بانصاف تکلم کنند و بعدل سخن گویند
استغفرک یا اله الوجود من ذکر یجد منه المقربون عرف التشبیه
و الحدود ای ربّ طهر ابصار خلقک عن کلّ ما یمنعها عن
النظر الیک و التوکل علیک ای ربّ زینهم بطراز العدل
و الانصاف و نور قلوبهم بانوار معرفتک انک انت علی کلّ شیء
قدیر وقتی از اوقات مشرق آیات و مظهر بینات فرمودند
یا عبد حاضر یقین مبین بدان حقّ جلّ جلاله حقّش ثابت و
امرش ظاهر و نورش باهر جمیع اعتراضات اهل بیان را بیک
کلمه که از قبل بآن نطق فرموده معدوم و مفقود و باطل مینماید
قوله عزّ بیانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی فی الحقیقه
باین کلمه علیا متمسک و موقن باشد جز باو توجه ننماید و غیر او
را نبیند و از غیر او نپذیرد و بلسان ظاهر و باطن میگوید
یا الهی و مقصودی لک الحمد بما اظهرت نفسک و انزلت
آیاتک و ابرزت بیناتک و ارسلت ما وجد منه کلّ ذی شم عرف
قمیصک و نفحات ایامک و فوحات ظهورک ای ربّ قوّ قلبی
لئلا تمنعه اشارات المعرضین من خلقک و الملحدین من
عبادک عن الاقبال الی افقک قویا الهی یدی لاخذ کتابک
بیقین تضطرب به افئدة المشرکین من بریتک و نور وجهی
بانوار وجهک و زین هیکلی بطراز الاستقامة فی حبک

ای ربّ هذا یومک اشهد فیہ بظهورک ظهرت الاسرار
و اثمرت الاشجار و ثبت حکم التوحید و محت شئونات
التحدید و نصب علم البیان علی اعلی بقعة الامکان و ارتفع
ندائک فی کلّ الاحیان ای ربّ اسئلک باسمک الکریم و
باسمک الحافظ و باسمک المعین ان لا تدعنی بنفسی و انقذنی
بذراعی قدرتک ثمّ احفظنی من اهل البیان الذین نقضوا
عهدک و کسروا میثاقک و نبذوا احکامک و جادلوا بآیاتک
و کفروا ببرهانک اذ جئتهم من سماء الايقان برایات الحکمة
و البیان انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک ازمة

الاشياء لا اله الا انت القوي القدير " انتهى
سبحان الله چه واقع شده كه ناس از حق ظاهر باهر مشهود
خود را ممنوع و محروم ساخته اند و بگفته اين و آن متمسك
و مشغولند ظهور اين امور تازگي نداشته و ندارد در قرون
و اعصار بحبال اوهام متمسك و بعد از ظهور آفتاب حقيقت و
كشوف مفتریات متنبه نشده بر قدم اول راجع گشته و شاعر نيستند
گوياء مستوجب باشند مجدد بوعظ واعظها و شرک جهال
مبتلا شوند . اي آقايمان در امورات قبل و ثمرات و نتايج آن
تفكر نمايد تا از امثال آن نفوس طاغيه ياغيه محفوظ مانيد
في الحقيقه ثمرات اعمال آن نفوس پندی است بزرگ و نصحي
است عظيم و عبرتی است عالی باری خادم چه عرض نمايد

ص ۲۳۲

لعمر محبوبنا و محبوب من في الارض و السماء اوهاماتی در
بعضی از اهل بيان مشاهده ميشود كه تا حين شبه آن ظاهر
نشده شخص عارفي از حزب الله در یکی از مدن با یکی از متوهمين
گفتگو نموده و آیات منزله بيان را قرائت کرده و شاهد بر
مطلب خود آورده شخص متوهم انكار نمود كه آنچه ميگوئی در
بيان نيست بعد بيان را آورد و عبارت حضرت را نشان داد
آن شخص ذكر نمود اين بيان صحيح نيست گفت بيانی كه
در نزد شما هست برويد بياوريد گفت آنهم صحيح نيست
گفت پس بيان صحيح كه جاست گفت نزد حضرت از رايحه منته
اين كلمه رايحه كلمات قبل مرور نموده چنانچه ميگفتند ده جزوه
قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او مياورد
فيا لله في الله انهم جعلوا القرآن عِضِينَ يعني قسمت
نمودند يعني پارچه پارچه نمودند بعضی را دزد برد
و بعضی را بدل نمودند اين خادم فانی شهادت ميدهد
كه قرآن تمام بوده و بيان هم تمام است و قرآن همان است
كه در دست كل بوده و بيان هم همين است كه حال موجود
است ولكن آن كذاب مقصودش آنكه طرق را مسدود نمايد و
سبل را ممنوع و آنچه از ناحیه ظنون ظاهر شود سند نمايد
و ناس را مبتلا كند چنانچه از قبل کرده اند باری اميد
چنان است يد قدرت حجابات جديده را منع نمايد و ناس

بیچاره را آگاهی بخشد آن قوم بی شرمند حرف آن غافل
 سبب ظهور اوها ماتست سبحان الله چه شده اهل بیان را
 که صادق را کاذب میدانند و کاذب را صادق مثل فرقه هالکه
 که خود را ناجیه می‌شمرند هزار و دویست سنه بل ازید
 جعفر را کذاب گفته و میگویند مع آنکه آن مظلوم یک کلمه
 از روی حقیقت و راستی و صدق بیان نمود حال نفوس غافله
 معرضه متوهمه بسیارند از جمله میرزا هادی دولت آبادی
 خود را هادی و قائد قوم می‌شمرد قسم بنفس حق که در لیالی
 و ایام بتحریر آیات منزله تلقاء و جهش مشغول که شخص مستور
 تلقاء وجه قادر بر تکلم نبود این بیچاره‌ها نمیدانند بهوی
 شنیده‌اند و بهوی متمسکند و بهوی متشبث و عاقبت ثمرات
 اعمال و اقوالشان بمثابه اهل فرقان هبا بوده و خواهد بود
 از حقّ میطلبم انصاف عطا فرماید و ضغینه و بغضای قبل را از
 میان خلق بردارد و لکن بسیار مشکل است چه که نفوسی که
 در قرون و اعصار بظنون و اوهام تربیت شده‌اند کجا لایق
 مشاهده انوار آفتاب یقینند این عبد از اظهار و ذکر بعضی از
 امور ممنوع است و الا گفته میشد آنچه را که تا حین عباد از او غافل
 و بیخبرند قوله جلّ جلاله و عم نواله یا عبد حاضر سخن
 باندازه میگوئیم لا بما ینبغی لملکوت بیانی و جبروت علمی
 الا ان نری البیت خالیا من دونی انتهى .

ایم الله این خادم لوجه الله گفته و خواهد گفت خیالی نداشته
 و ندارد انّ ربّی الرحمن هو الغنی عن ایمان اهل البیان
 الذّین نقضوا میثاقه و حاربوا بنفسه نقطه بیان روح ما سواه
 فداه میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را
 خطاب مینماید و این سوره فرقان را تلاوت میفرماید قوله
 تعالی قل یا ایّها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتم
 عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا انتم عابدون
 ما اعبد لکم دینکم ولی دین . این ایام مکرر از لسان قدم
 این سوره مبارکه شنیده شد طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین
 و طوبی للمتفکرین بر هر نفسی الیوم لازم که بقدرت و قوت حقّ
 جلّ جلاله افق آفتاب یقین را از سحاب ظنون و اوهام حفظ

نماید اگر چه او بنفسه حافظ کلّ بوده و هست و آنچه در این مقامات ذکر میشود مقصود آنکه عبادش بخدمت امرش فائز شوند یک ساعت دو ساعت دنیا قابل ذکر نبوده و نیست امید آنکه باب فضل را مسدود نفرماید و اولیاء خود را از عرفش محروم نسازد . ای آقایان مخصوص یک باب از بیان در ذکر این بیان است میفرماید شجره اثبات باعراضش از او از نفی محسوب و شجره نفی باقبالش با او از اثبات محسوب باری بمتوهمین بگوئید امروز روزیست عظیم و بنور توحید منور مجال تحدید شرکاء نبوده و نیست چنانچه سالها بآن مشغول

ص ۲۳۵

بودند عصمت کبری مخصوص ذات مقدّس بوده و هست احدی را از آن نصیبی نه و هو یناطق فی قطب الابداع لا اله الا هو المهیمن القیوم ای اهل بیان بشنوید عرض این خادم فانی را و بمثل اهل فرقان بظلم قیام منمائید جمیع علمای آن فرقه کمال ظلم را مینمودند و خود را مظلوم میشمردند اتقوا الله یا قوم ولا تكونوا من الظالمین مقامی را که میفرماید اگر نفسی ادعا نماید و اتیان به حجتی ننماید تعرض منمائید و حزن وارد نیاورید حال مع حجج و براهینی که عالم را احاطه نموده و نورش آفاق و انفس را منور کرده گفته اند آنچه را که هیچ ظالمی از قبل و بعد نگفته لله تفکر نمائید شاید از بحر معانی لثالی بیان را بیابید جمیع بیانات آن حضرت رحمتی بود از برای عباد لا تجعلوها نعمة لكم ولمن بعدکم برچینید بساطهای قبل و بعد را و بکمال فرح و انبساط در این بساط مبسوط وارد شوید از حقّ جلّ جلاله میطلبم معرضین و منکرین را تأیید فرماید بر رجوع و توبه و انابه بسیار حیف است خود را مستحقّ سیاط و غضب دائمی نمائید آیا میتوان این سدره مبارکه مرتفعه که فرعش از صد هزار سماء مرتفع تر است انکار نمود؟ آیا مجال توقف و گفتگوباقی؟ لا و نفسه الحقّ مگر قهر الهی بسبب جزای اعمال اخذ نماید سبحان الله نفوس غافله اراده نموده اند آفتاب حقیقت را

ص ۲۳۶

ستر نمایند این فرد در این مقام مناسب است :

"قصده آن دارند این گل پاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا"

بلا یائی بر سدره مبارکه وارد که اگر فی الجملة انسان در او تفکر نماید خود را هلاک کند چون این فقره منع شده لذا این عبد و امثال این عبد باقی مانده قسم بآفتاب افق راستی اقلام عالم از ذکرش عاجز و قلوب ملأ اعلی در احتراق از جمله در این ارض بعد از ورود در سجن اعظم دو نفس غافل محتجب با هر کسی مروده مینمودند و در هر مجلسی با هر شخصی فصلی مذکور میداشتند الله يعلم ما ورد منها علیه فی دیار الغریة و بلاد الغریة بعضی از سور را با مجعولات خود ترکیب نموده و بهر کسی ورقی دادند و الله الذی لا اله الا هو حتی به کناس بلده تا آنکه امر بمقامی رسید که آتش فتنه مشتعل و لهیب نار بغضا از قلوب و نفوس ظاهر بالاخره از مالک رقاب بسد باب حکم صادر چند شهر با احدی از داخل و خارج ملاقات نفرمودند باب مسدود و طالبین ممنوع و محجوب تا آنکه شبی از شبها این فانی تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول بغتة لحن مبارک تغییر نمود این آیات منیعه قویه غالبه قاهره نازل بشأنیکه فرائص این عبد متزلزل بود حق شاهد و گواه که بهیچوجه اطمینان و سکون در نفس باقی نماند

ص ۲۳۷

قوله جلّ جلاله و عم نواله و عظم بیانه قد ماج بحرالبلاد و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم از اصغاء این آیه مبارکه روح از برای این عبد باقی نه بعد این آیه نازل اُنک انت یا ملاح لا تضطرب من الاریاح لان فالق الاصباح معنا فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین از این آیه فی الجملة سکون حاصل ولكن واضح و مبرهن شد که فتنه دهماء از عقب است باری آنچه از بعد واقع حرف بحرف در آن لوح مبارک نازل از جمله میفرماید وقتی بایادی امرا و سفرا و احبا نصرت مینمائیم و گاهی بایادی اعدا یوم بعد هنگام عصر این عبد تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول که غوغا بلند شد جمیع اهل بلد و عسکریه با اسیاف شاهره امام بیت حاضر اعمال شنیعه آن نفوس مجسم شد و ظاهر شد آنچه شد مدتی این عبد مضطرب و متزلزل که مبادا بر جمال قدم حزنی وارد آید لعمر رینا اگر بحق واکذار شده بود خود کفایت

میفرمود چنانچه ذئب و رقشاء و امثال آن نفوس را کفایت نمود بعد اخت رضا قلی یک بسته سور و الواح منزله را برد و بدست پاشای بلد داد از جمله سوره رئیس بگمان اینکه پاشای مزبور بعناد قیام نماید ولکن حکم آیه منزله ظاهر پاشا قدری مطالعه نمود صبح برخاست و خدمت حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لقدمه الفداء رسید و جمیع

ص ۲۳۸

سور را آورد و تسلیم نمود مذکور داشت شب گذشته در این الواح ملاحظه کردم عظمت امر مرا اخذ نمود بیقین دانستم این امر حق است چه که اگر او را انکار نمائیم جمیع رسل و صحف را باید انکار نمود و استدعای لقا و حضور نمود تا آنکه یومی عبود نام که صاحب بیت بود بین یدی حاضر و استدعا نمود که حضرت پاشا بحضور فائز شود قبول فرمودند و بعد از حضور تلقاء وجه بایمان و ایقان فائز و آنچه باو امر شد جمیع را عمل نمود . از برای عامه محبوسین که در این شهر بودند فرج عظیم حاصل مقصود آنکه آنچه از قوه نفوس غافله بر میآید مجری نمودند جمیع خلق این ارض را بشأنی اغوی نمودند که هر یک از این اسرا را میدیدند کلمات نا پسندیده میگفتند . باری سبب شدند چند شهر باب رحمت بر روی کلّ مسدود الله یعلم ما ورد علیه من اعدائه هر نفسی بذره از عدل و انصاف فائز باشد شهادت میدهد که اعلی و ابهی و اظهر از این ظهور در عالم نیامده آیا معرضین حکایت مباحله واقع شده در ارض سرّ را نشنیده اند لعمر مقصودنا ظاهر شد آنچه که اهل مدینه را متحیر نمود چون احتمال میرود بعضی نشنیده باشند لذا مختصر عرض میشود تا منصفین آگاه شوند و شاید معرضین هم راه یابند بعد از ورود ارض سرّ یومی از ایام سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر عرض مطلبی نمود قبول نشد و چند یوم قبل هم

ص ۲۳۹

لسان عظمت مخاطبا ایاه باینکلمات ناطق یا محمد تواز مشی انبیاء و سجیه اصفیاء اطلاع نداری و آگاه نیستی انتهی . از این کلمه مبارکه همچو معلوم شد بعضی از حرفهای عرفای کهنه را نزد بعضی گفته و همچنین چند یوم بعد هم

اذن خواست بعد از حضور عرض نمود استدعا آنکه بمیرزا یحیی امر فرمائید چیزی ننویسد چه که آقا محمد علی اصفهانی یک شعر فارسی سؤال نموده معنی آنرا ملتفت نشده جمال قدم فرمودند سید تو را چه باین فضولی ها تا آنکه بالاخره طردش فرمودند بعد رفته میرزا یحیی را اغوی نموده و در ظاهر نزد بعضی اظهار ایمان باو میکرد مع آنکه و نفس الحق روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه مکرر در سبیل مابینشان در بعضی امور گفتگو شد بالاخره بمعارضه انجامید و تلقاء وجه هر دو حاضر و از یکدیگر شکایت آغاز نمودند این خادم فانی دوست ندارد تفصیل آن نفوس را عرض نماید .

ای برادران و الله الذی لا اله الا هو بصدق میگویم مقصودی ندارم جز آنکه مجدد حجبات غلیظه موهومه و سبحات کذبه عباد بیچاره را منع ننماید و محروم نسازد شخص مذکور با هفتاد نفر در این سبیل لیلا و نهارا معاشر معذک باطراف نوشته من با احدی معاشر نبودم و متوهمین قبول نمودند این است شأن ناس از حق میطلبیم اولیای خود را تأیید فرماید

ص ۲۴۰

تا بمثابه قبل ابواب کذب مفتوح نشود و مدن و دیار موهومه تعمیر نیابد بعد از فصل اکبر سید مذکور باغوی چند نفر از اعجام خارج که در آن مدینه بودند قیام نمود و لیلا و نهارا با آن نفوس معاشر تا آنکه در حضور آن نفوس ذکر نمود که قرار بر مباحله گذاشته ایم و ذکر این فقره نظر باطمینانی بود که داشت که جمال قدم بامثال آن نفوس اعتنا نمیفرمایند و البته با آن نفوس در یک مجلس جمع نمیشوند باینجهت با کمال یقین نزد اعجام باین کلمات وهمیه مشغول شد در آن بین میر محمد نام که در ارض شین خدمت نقطه اولی روح ما سواه فداه فائز شده و در سفر مدینه کبیره هم ملتزم رکاب بود رسید بر گفتگوهای سید بین اعجام مطلع شد گفت وقت را معین کنید من میروم و در ساحت اقدس عرض مینمایم تشریف بیاورند تا حق از باطل واضح و مبرهن گردد قرار شد در مسجد سلطان سلیم این امر واقع شود میر مذکور وارد و تفصیل را نزد بعضی از دوستان ذکر نمود تا آنکه در پیشگاه حضور عرض شد این فانی آن حین حاضر نبود

بمجرد اصغا جمال قدم از مقر برخاستند و فردا واحدا
متوجها علی مقر المعلوم توجه فرمودند و در عرض راه بشأنی
فرا ت آیات الهی جاری و نازل که احدی قادر بر وصف آن نه
و این عبد در آن حین در سوق بوده بجهة تمشیت بعض امور

ص ۲۴۱

بیت بعد از استماع بسرعت تمام توجه نمودم در اثنای راه ملاحظه
شد جمعی اهل بلد از طرفین معبر متحیر ایستاده اند
این عبد را که دیدند با دست اشاره نمودند یعنی از این
سمت تشریف بردند تا اینکه این عبد وارد جامع شد مشاهده
نمود بحر آیات مواج لعمر مقصودی و مقصود من فی السموات
و الارض بشأنی آیات نازل که کلّ متحیر که آیا چه واقع شده
یکی از اعجاب مشاهده شد که میلرزید و میگریست و در حضور از
اصحاب جز میر محمد و این عبد که از بعد رسید احدی حاضر نه
چه که کلّ را از حضور نهی فرمودند بعد وجه مبارک بمیر محمد
متوجه قال یا محمد اذهب الیهم و قل تعالوا بحبالکم
و عصیکم میر بسرعت تمام رفت بعد از مراجعت عرض نمود حضرات
از گفته نادم شدند و عذر آوردند که امروز ممکن نیست فرمودند
بگو تا سه یوم مهلت هر یوم حاضر شوید ما حاضریم بعد ساعتی
در جامع بصلوة مشغول یعنی صلاة بدیعی و بعد از مراجعت
بمجرد ورود در بیت یک لوح بخط مبارک نازل و بمهر مبارک
مختوم که تا سه یوم هر یوم بیائید ما حاضریم و آن لوح رانزد
اصحاب فرستادند تا کلّ مطلع باشند و جناب میر هم رفت
و تفصیل لوح را اخبار نمود ولکن از آن نفوس اثری ظاهر نشد
ای آقایان تفکر نمائید امر بچه شأن ظاهر و ناس بچه شأن غافل
غیر اهل آن مدینه قریب صد نفر از مهاجرین و مسافرین جمع

ص ۲۴۲

بودند و کلّ بر این مطلب شاهد و گواه و آن لوح مبارک موجود
و سوره مباهله در تفصیل آن یوم نازل و حسب الامر نزد یکی از
اولیا ارسال شد که بر احبا و اولیای الهی قرائت نماید و البته
اکثری باصغاء آن فائز شده اند و بعضی از آن در این مقام
ثبت میشود تا امکان از آیات رحمن منور گردد و افئده عالم
بطراز عدل و انصاف مزین شود الامر بید الله هذا ما نزل من

جبروت مشية ربنا العزيز العلام قوله جلّ جلاله ان يا قلم
الاعلى اذكر لاسمك نبأ هذه المدينة ليكون من المطلعين
اذ جائك محمد من لدى المشركين وقال انهم ارادوا ان
يجتمعوا معك فى مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت
بسلطان مبين وقلنا يا محمد خرج الروح من مقره وخرجت
معه ارواح الاصفياء ثم حقايق المرسلين انظر لترى الملاء
الاعلى فوق رأسى وفى قبضتى حجج التبيين افتح عينك هذا
علىّ ثم محمد رسول الله قد طلع من افق البيت بسلطان مبين
قل انه اتى برايات الايات من لدى الله المقتدر القدير
قل لو اجتمع من على الارض من العلماء والعرفاء ثم الملوك
والسلاطين انى احضر امام وجوههم ناطقا آيات الله
الملك العزيز الحكيم انا الذى لا اخاف من احد لو يجتمع
على ضرى من فى السموات والارضين قد خضعت الايات لوجهى
وخشعت الاصوات لندائى العزيز البديع قل هذه يدى قد

ص ٢٤٣

جعلها الله بيضاء للناظرين وهى عصاى لو نلقيها لتبلع الارض
ومن عليها وانا العليم الخبير يا محمد اذهب الى المشركين
برسالات الله رب العالمين قل قد جائكم الغلام ومعه جنود
الوحى والالهام يمشى امامه الملكوت وعن ورائه قبائل
الملاء الاعلى واهل مدائن الاسماء ثم ملائكة المقربون
قل خافوا الله ولا تعترضوا على الذى بامرہ قدر كل امر حكيم
قل تعالوا بحبالكم وعصيّكم وما عندكم لو انتم من القادرين
انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك وسمى
بالسليم واتوقف هناك الى ان تغرب الشمس فى مغربها
ليتم عليهم حجة الله وبرهانه ويكون من التائبين قل قد
انقطعت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من دخل فى ظل
هذا الامر المشرق المنير من تمسك باسم من الاسماء معرضا
عن موجدھا انه ليس منى وكان الله بريئا منه انا خلقنا الاسماء
كخلق كل شىء ان انتم من العارفين قل انى قد اظهرت
نفسى لله وخرجت لله واتكلم امام من على الارض كما اتكلم امام
وجهك الا اخاف من احد يشهد بذلك عملى لو انت
من العارفين قل ان آثار الحق ظاهرة كضياء الشمس وانوارها
تالله انها اظهر عند كل ذى بصر حديد هل تظن دونه

يقدر ان يقوم معه لا و نفسه العلى العظيم ان الذين اعتكفوا
على الاسماء اولئك من عبدة الاصنام لو انت من الشاهدين

ص ٢٤٤

ان النبى من اخبر الناس بهذا النبأ الاقوم الاقدم القديم
و الرسول من بلغ رسالاتى و هدى الذين ضلوا السبيل و الامام
من قام امام وجهى بخضوع مبين و الولي من استحصى فى حصن
ولايتى المحكم المتين و الوصى من وصى الناس بما اتاه فى
لوح حفيظ ان الذى اتخذه المشركون ربا لانفسهم و اعرضوا
به على الله المقتدر العزيز الجميل انه كان كاحد من العباد و
كان ان يحضر تلقاء الوجه فى كل بكور و اصيل هبت عليه من
شطر نفسه ارياح الهوى بما اغواه احد من الشياطين انا
شهرنا اسمه بين العباد حكمة من لدنا ان ربك هو الحاكم على ما يريد " انتهى .
اى دوستان صاحب بصر و فؤاد را يك ذكر از روى حقيقت
كفايت مينمايد در اين حين بحضور فائز لسان عظمت باين
كلمه ناطق قوله عز بيا نه يا عبد حاضر بگو اى بى انصافها
آيا امواج بحر بيان را مشاهده نموده ايد و يا اشراقات
انوار آفتاب ظهور را ندیده ايد اتقوا الله از غدیر ببحر
و از وهم بيقين توجه نمايد امروز جميع كتب به لا و نعم او
معلق و منوط هذا بدیع السموات و الارض لو انتم تعرفون
بدیع من كل جهات اين ظهور بوده و هست طوبى للعارفين
قل ليست افكارى افكاركم و لا امشى فى طرقكم قد اوضحت
سبيلى و اظهرت دليلى و انزلت آياتى و دعوت العباد الى افقى

ص ٢٤٥

منهم من اقبل و منهم من اعرض ان الذى اقبل انه من الفائزين فى كتاب مبین " انتهى .
ايكاش معرضين يك ورق از كتاب ايقان را ببصر عدل نظر
مينمودند و بانصاف حكم ميکردند معادله مينمايد بان آنچه
باين شأن از قبل نازل شده امروز كل در صقع واحد مشاهده
ميشوند هر نفسى بحبل متين تمسك نمود و بذيل منير تشبث
جست او از اهل بها در صحيفه حمراء از قلم اعلى مسطور
امروز جميع ذرات بر عظمت امر شاهد و گواهند و معرضين غافل
و گمراه حضرت اعلى روح ما سواه فداه بر اثبات حقيقتشان
در آخر تفسيرها بشهادت دو عالم استدلال فرموده اند

ملا عبد الخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی میفرمایند
 قوله جلّ و عزّ و کفی بشادتهما فی حقّی علی ذلك الامر
 شهیدا انتهى . مع آنکه بعد از ملاحظه لوح مبارک که
 میفرماید اننی انا القائم الذی انتم بظهوره توعدون نفس
 اول اعراض نمود اعراض شدید و نفس ثانی هم من بعد اقبال
 نمود و با احدی تقرب نجست چه که این دو عریضه در اول امر
 عرض نمودند حال ملاحظه نمائید چه مقدار از علما و عرفا
 و فقها نزد اشراق انوار آفتاب اینظهور اعظم خاضع و خاشع
 مشاهده گشتند اگر اسامی ذکر شود بر حسب ظاهر بیم ضرر
 است از برای ایشان هر منصفی گواهی میدهد عالم دانائی

ص ۲۴۶

از اعمال معرضین و اقوال منکرین متحیر گاهی ذکر مرآت مینمایند
 و هنگامی ذکر و صی این ایام از کرمان الوهیت از برای مرجع
 خود ترتیب داده اند و نفس دیگر از اهل کاظمین ساکن
 کرمانشاه مثل رومی و چینی گفته تالله انهم و ما عندهم
 کبیوت العنکبوت بل اوهن لوهم ینصفون بگوئید ای بیچاره ها
 شما کجا بوده اید آیا غیر نفس حقّ کسی ظاهر بوده آیا از دون
 او قدرتی مشاهده شده عجب است از نفوسی که از امر
 اول آگاهی نداشته اند و فتوی میدهند یا محمد لعمر الله
 غافلای خبر نداری این عبد شمارا ندیده و لکن لوجه الله
 میگوید اتق الله بحقّ راجع شو تا باب مفتوح خود را محروم
 منما آن نفوسی که تو را القا نموده اند خود آگاه نبوده اند
 و از بحر دانش نصیب برنداشته اند نفسی که من غیر الله او را
 رب اخذ نموده آثارش نزدت موجود دیده و خوانده حال
 یک صفحه آیات حقّ را قرائت نما و خود انصاف ده نقطه اولی
 روح ما سواه فداه میفرماید قوله جلّ و عزّ اگر کلّ اهل بیان
 در جوهر علم مثل او گردند که ثمر نمی بخشد الا بتصدیق او
 فلتعتبرن ان یا اولی العلم ثم اياه تتقون انتهى .
 ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم
 غافل شود قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی
 را حزن از کلّ جهات بشأنی احاطه نموده که از اظهارش عاجز

ص ۲۴۷

است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور و اشراق دلیل
ذکر مینماید و این خطائی است کبیر باعلی التداء میفرماید
اتی اکون مقدّسا عن کلّ ما ذکر و سطران دلیلی ما ظهر
من عندی و حجتی نفسی لو انتم من العارفين انتهى . ولکن
این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده بحیل استدلال
تمسک جسته که شاید از معین کلمات الهی کوثر باقی بیاشامند
و بزندگی دائمی فائز گردند و الا ان الدلیل یستحیی ان ینسب
الیه و البرهان یخجل ان یسجد بین یدیه نعم ما قیل :

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده

سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک
وجودی که بنفسه امام عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق
مختوم را گشوده و معادل ما نزل من قبل و من بعد از قلم
مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام
توقف نماید و یا نعوذ بالله کلمه نا لایق ادا کند بیان را نقطه
اولی بید قدرت بیفشرد زلال آن این کلمه مبارکه است
انه لا یستشار باشارتی یومی از ایام مقصود عالمیان باین کلمه
علیا ناطق قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر امروز اگر نفس نقطه
در این امر توقف نماید از کلمه رضا محروم ماند ناس در نوم غفلت
و بصر الله از افق اعلی ناظر و شاهد انتهى .

ص ۲۴۸

هر صاحب شمی عرف بیان رحمن را ادراک مینماید حقّ بمثل
وجودش ظاهر و هویدا حجاب ترا خرق فرمود سبحات را شق
نمود مجدد سبب نشوید و ناس بیچاره را بمثل قبل در تیه
اوهام مبتلا منمائید اتقوا الله یا معشر البیان و لا تکنونوا من
الظالمین نقطه اولی روح ما سواه فداه از اول ظهور الی
آخر بذکر این اسم مبارک مشغول بهیچوجه در تشویق اهل
بیان توقف نفرمودند هر لفظ مبارکی و هر کلمه مقدّسه طیبه
که در بیان نازل شده بحقّ جلّ جلاله نسبت داده اند
سبحان الله جهالت و نادانی بمقامی است و غل و بغضاء
بشانی است که آذان را از اصغاء منع نموده قسم بافتاب
افق معانی اگر بعضی از آیات منزله در ذکر این ظهور اعظم
بر حجر القاء شود لینفجر منه الانهار وقتی از اوقات این کلمه

علیا از لسان مولی الوری استماع شد یا عبد حاضر بیاناتی که
از ملکوت علم الهی در این ظهور ظاهر شده گوش بخشد و القا
نماید محزون مباش از گفته‌های این و آن یک نفس اگر
حلاوت بیان رحمن را بیابد او عند الله از من علی الارض اقدم
و افضل و اظهر و اعلم و اعلى بوده انتهی . نقطه اولی
روح ما سواه فداه میفرماید اگر در یوم ظهور او یک نفس مؤمن
باشد بعث کلّ نبیین در نفس او میشود این عبد گاهی که در
قدرت و عظمت و سلطنت حقّ جلّ جلاله نظر مینماید ابواب رجا

ص ۲۴۹

مفتوح میشود لذا استدعا مینماید که جمیع من علی الارض را از
نفحات آیامش محروم نفرماید و چون در غفلت اهل بیان
و ضغینه و بغضای آن نفوس ملاحظه میشود یأس کلی حاصل
اگر چه این عبد بگمان خود از این تحریرات انتباه و آگاهی
نفوس را خواسته و لکن مشاهده میشود نقطه اولی روح ما سواه
فداه بشأنی در این ظهور اعظم ذکر فرموده اند که ما فوق آن
متصوّر نه مع ذلک میفرمایند بقدر اسم مؤمن هم در حقّ او راضی
نمیشوند چه که اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمی آورند
فی الحقیقه این بیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه کتاب
وعظ است و دفتر نصح و صحیفه انتباه و لکن لا یزید الظالمین
الا خسارا و لا یزید الغافلین الا انکارا و لا یزید الفاسقین الا
فرارا این فانی امام وجوه کلّ عرض مینماید در حالتیکه
قلبش فارغ است از ظنون و اوهام و ضغینه و بغضای نفسی
از نفوس آیا اگر نقطه بیان یعنی منزل آن بفرماید یا معشر
البیان بچه حجت و برهان از این ظهور اعظم محتجب مانده اید
بچه جواب متمسک و متشبث میشوید اگر میگوئید بمن محتجب
شده اید جمیع ذرات کائنات شاهد و گواه که من اخذ
عهد او را قبل از اخذ عهد خود نموده ام سبحانک اللهم
فاشهد بانی بذلک الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظهرته
عن کلّ شیء قبل عهد ولايتی و کفی بک و بمن آمن بآیاتک

ص ۲۵۰

علیّ شهداء و اتک انت حسبی علیک توکلّت و اتک کنت علی کل
شیء حسیبا و به بیانی که اظهر از شمس است در وسط سماء کل

را وصیت نموده‌ام که بمن از آن مقصود عالمیان محجوب نمانید
 نفس کتاب شاهد و گواه و اگر به بیان از آن سلطان ایام محروم
 مانده‌اید هر سطری و هر ورقی از آن شاهد و گواه که من
 باعلی التداء گفته‌ام بجمیع بیان از منزل و مظهر و سلطان آن
 محروم نمانید اگر بوصفی ناظرید و از مالک اوصاف ممنوع
 گشته‌اید بتصریح تمام گفته‌ام که کل آنچه ذکر خیر در بیان
 نازل شده مقصود آن شمس ظهور بوده و اگر بلفظ مرآت از شمس
 معانی محتجب شده‌اید قد نزلت فی الکتاب ان یا شمس
 المرایا اتم الی شمس الحقیقة تنظرون فان قیامکم بها
 لو انتم تتبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرکون
 و تحتجیون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون الی آخر قولی
 لاشکون الیک ان یا مرآة جودی عن کل المرایا کل بالوانهم
 الی لینظرون و اگر بذكر ثمره محتجب مانده‌اید هذا عهدی و
 میثاقی مع ربی من قبل و من بعد و اجعل اللهم تلك الشجرة
 کلها له لیظهرن منها ثمرات ما خلق الله فیها لمن قد
 اراد الله ان یظهر به ما اراد فاننی انا و عزتک ما اردت ان
 یكون علی تلك الشجرة من غصن و لا ورق و لا ثمر لن یسجد
 له یوم ظهوره و لا یسبحک به بما ینبغی لعلو علو ظهوره و سمو

ص ۲۵۱

سمو بطونه و ان شهدت یا الهی علی من غصن او ورق او ثمر
 لم یسجد له یوم ظهوره فاقطعه اللهم عن تلك الشجرة فانه
 لم یکن منی و لا یرجع الی اگر بذكر مستغاث محتجب مانده‌اید
 این ندا از جمیع بیان مرتفع اگر در این حین ظاهر شود من
 اول عابدین و اول ساجدینم اگر بکلماتی متمسکید بتأکید
 تمام ذکر نموده‌ام که جمیع بیان معادله بیک آیه او نمیکند
 حال ای قوم آیا آن نفسی که من دون او اخذ نموده‌اید
 و کلمات او را آیات فرض گرفته‌اید از من و بیان من اعلی و احب
 است نزد شما اف لکم و لقلّة شعورکم و عدم وفائکم اعظم
 اوهامات و ظنون شما آنکه ظهورم را مثل ظهور قبل فرض
 نموده‌اید خلیفه و وصی تعیین مینمائید بالمره از یوم الله
 و شأن او محجوبید و از اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی
 محروم و بی خبر ای ظالمان هنوز از قمیصم عرف دم اطهرم
 متضوع سیف‌های آن ملحدین که در هزار و دویست سنه

بصیقل غل و بغضا مهیا نمودند و از سموم آبش دادند آیا
کفایت ننموده که مجدد در تیه این اوهمات هائیمید بآنچه
در طول هزار و دویست سنه عامل شدید قناعت نمائید آیا در
بیان نازل نشده باسما از مالک آن محتجب نمائید حتی
اسم النبّی فانّ ذلك الاسم یخلق بقوله سبحان الله با امواج
بحر بیان حضرت رحمن و اشراقات انوار آفتاب نصح و ظهورات

ص ۲۵۲

نیر تدبیر و تعلیم از یمین قلب مبارک نقطه روح ما سواه فداه
اریاح یاسیه در هبوب بشأنیکه حزن عالم را احاطه نموده
و سبب یأس افنده مقدسه منوره شده مخصوص این فانی را
بشأنی اخذ نموده که ظهور غیر آن را از محالات شمرده در
باب سابع از واحد ثانی میفرماید قوله جلّ و عزّای اهل
بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل
کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات
او گفتید الله ربنا و لا نشکر به احداً و انّ هذا ما وعدنا الله
من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و به آنچه بر او هستید
اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق ذکر
نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید
مظهر ربوبیت را محزون نکرده الی قوله جلّ شأنه اگر بلقاء
الله فائز نمیگردید آیه الله را هم محزون نکرده باشید از نفع
مدینین به بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید
اگر چه میدانم نخواهید کرد انتهى . سبحان الله مشاهده
نمائید آن طلعت مبارک را چه مقدار یأس اخذ نموده که
مع وصایای لا تحصی و عهدهای محکمه و میثاقهای متقنه
و تدبیرهای معلنه یأس اکبر از بیانات مبارک ظاهر و مشهود
طوبی للباکین و در مقام شفقت کبری و عالم آگاهی میفرمایند
قوله عزّ و جلّ چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و همچنین

ص ۲۵۳

میفرماید قوله عزّ ذکره اگر چه می بینم ظهور او را مثل این
شمس در وسط السماء و غروب کلّ را بمثل نجوم لیل در نهار.
هر صاحب سمع و بصری شهادت میدهد بر اینکه آنحضرت
روح ما سواه فداه در جمیع احیان بذکر محبوب امکان مشغول

بوده‌اند و بجمیع تدبیرات قلمیه و بیانیه و ذکریه اخبار فرموده‌اند
 بآنچه از اهل بیان ظاهر شده و میشود لعمر مقصودی و مقصود
 من فی الارض و السماء انّ اسفه عظیم و حزنه کبیر و یأسه
 عن فی البیان اعظم من کلّ عظیم ای معشر غافلین بشنوید
 عرض این خادم فانی را و بهواهای نفسانیه و مفتریات نالایقه
 ذیل اطهر اقدس را می‌لایید اگر اقبال نمینمائید ساکت باشید
 میفرماید عزّ ذکره در بیان هیچ ذکر نیست مگر ذکر او لعل
 در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین بخود و همچنین
 باین کلمه مبارکه که بمثابه نور است ما بین عالم نطق فرموده
 قوله جلّ و عزّ بیان از اول تا آخر مکن جمیع صفات اوست
 و خزانه نار و نور و امید هست که ناس غافل از آنچه ذکر شد
 بسماء آگاهی عروج نمایند چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره
 اگر کلّ بتربیت نقطه بیان مرتبی شوند و ناظر بمبدء و حجت
 و دلیل باشند در حین ظهور محتجب نمیمانند در این مقام
 میفرماید قوله تعالی گویا دیده میشود که کلّ این اصحاب
 بشرف ایمان بان شمس حقیقت مستضیء گشته در تلویحات

ص ۲۵۴

و تصریحات ملاحظه نمائید میفرمایند امید هست که این
 اصحاب یعنی اصحاب موجوده بشرف ایمان فائز شوند
 چنانچه شدند خدای واحد شاهد و حقّ آگاه گواه که این
 فانی خالصانه لوجه و لاولیائه و لاحبائه ذکر نمود آنچه که
 منصفین را نفع بخشد و نجات دهد از بیانات نقطه اولی
 روح ما سواه فداه چه عربی و چه فارسی آنچه در نظر بود
 بعضی از آن ذکر شد اگر چه الیوم ام البیان میفرماید جمیع
 بیان ذکر است از او و به ردّ و قبول او معلق و منوط اگر از
 فضل حقّ جلّ جلاله افق عدل و انصاف از سحاب ظنون و
 اوهام مقدّس شود جمیع شهادت دهند بر آنچه این خادم
 ذکر نمود چه که کلّ میدانند نفسی بقدر این عبد از این امر
 مطلع نبوده نیست مع ذلک نفوسی که از حقیقت آگاه نبوده‌اند
 گفته‌اند آنچه را که بعضی از بی خبرهای عالم اخذ نموده
 و بر طلعت قدم وارد آورده‌اند آنچه را که صخره صیحه زد انتهی .
 و در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
 آنچه از قلم اعلی نازل شد البتّه ظاهر خواهد گشت سورّه

رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که
از اجزای سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که

ص ۲۵۵

مخصوص یکی از احباب (۱) نازل شده و این لوح در وقتی
نازل شد که پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقر خود راجع
شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سربعکا او
شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند
یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود
و آن وزیر اول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند
قوله عزکبریائه " سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم
الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب
اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نمائید که مقصود
از آن نقطه اسلامبول است چه که از یک جهتش بحر ابیض
است و جهت دیگر بحراسود باری آنچه از قلم اعلی جاری
کل ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کل
ظاهر خواهد شد نشهد انه هو العالم المقتدر السامع البصیر الخیر..... "

(تاریخ نزول این لوح مبارک ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲۹۳ هجری قمری است)

پایان

(۱) مقصود جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است که لوح فؤاد
یعنی ک ظ باعزاز او نازل شده برای تفصیل بر حقیق مختوم
مراجعه فرمایند .